

فصل اول

هواپیمای خیالی پنتاگون

«وزارت دفاع همچنان حمله ای را که در ساعت ۹/۳۸ صبح به وقوع پیوسته زیرنظر دارد. هنوز هیچ آماری از تلفات گزارش نشده است. مجروحین حادثه به بیمارستان های محلی انتقال داده شده اند. دونالد رامسفلد، وزیر دفاع، در مرکز فرماندهی خود در پنتاگون هدایت عملیات را به عهده دارد. وی با خانواده های مصیبت دیده در این حادثه انفجار اظهار همدردی کرده است. تمامی کارمندان وزارت دفاع ساختمان را تخلیه کردند.

افراد گروه نجات ناحیه برای کنترل و خاموش کردن آتش و انتقال مجروحین به بیمارستان در تلاشند. اگرچه صدمات قابل توجهی به ساختمان وارد شده، ولی انتظار می رود که پنتاگون از فردا دوباره به کار خود ادامه دهد. جهت بازسازی قسمت های صدمه دیده ساختمان نیز تدارکات لازم صورت گرفته است.»

متن فوق قسمتی از بیانیه کوتاهی بود که کمی بعد از حادثه یازدهم سپتامبر، یعنی ساعت ده صبح به وقت واشنگتن، وزارت دفاع ایالات متحده آن را منتشر کرد. اولین گزارش خبرگزاری رويترز از حادثه، حکایت از صدمات وارده به ساختمان پنتاگون بر اثر برخورد و انفجار یک هلی کوپتر داشت.

پال بگالا مشاور حزب دمکرات در یک تماس تلفنی با خبرگزاری آسوشیتدپرس، خبر فوق را تایید کرد. اما دقایقی نگذشته بود که وزارت دفاع اطلاعیه قبلی را اصلاح کرد. در اصلاحیه آمده بود که در صدمات وارد شده به پنتاگون، هواپیما دخالت داشته است. این موضوع جدید با استناد به گفته مقامی رسمی که از قضا شاهد ماجرا بوده اعلام شد. شاهد و منبع اصلی پنتاگون در این گزارش کسی جز «فرد هی» نبود. «هی» دیده بود که یک هواپیمای بویینگ حالت سقوط به طرف ساختمان پنتاگون نزدیک می شده است. سناتور مارک کرک آن روز به دعوت وزیر دفاع، صبحانه را همراه رامسفلد صرف کرده بود. او هم پس از پایان ملاقات، در حالی که قصد خروج از پارکینگ پنتاگون را داشت، سقوط هواپیمای بزرگ را مشاهده کرده بود. چهار گروه آتش نشانی از مامورین فدرال در محل حادثه حضور داشتند که مامورین آتش نشانی ناحیه آرلینگتون و متخصصین آتش نشانی فرودگاه «ریگان» سر رسیدند.

ضلع صدمه دیده ساختمان پنتاگون در ساعت ۱۰ و ۱۰ دقیقه صبح فروریخت. از همان لحظات ابتدایی حادثه از حضور خبرنگاران در صحنه جلوگیری شد.

تنها صحنه ای که برای تصویربرداری مجاز بود، اجساد بی بودند که در کیسه های پلاستیکی در کنار هم ردیف شده بودند. با وجود همه این تدابیر امنیتی، یک فیلمبردار غیرحرفه ای از فراز یکی از ساختمان های مجاور، تصاویری از حضور مامورین آتش نشانی در محل را ثبت کرد. در آن زمان، این تصویر، تنها مدرکی از حادثه بود که به دست خبرگزاری آسوشیتدپرس افتاد. «ریچارد مه یرز» فرمانده جدید ستاد، عنوان کرد که هواپیمای انتحاری از نوع بویینگ ۲۰۰-۷۵۷ و متعلق به هواپیمای امریکن ایرلاین است. مبدا هواپیما فرودگاه دالاس در واشنگتن و مقصد آن لوس آنجلس یورو بوده که در ساعت ۸ و ۵۵ دقیقه از صفحه رادار فرودگاه ناپدید شده است.

۸۰۰ کشته، اولین خبر از میزان تلفات بود که برای خبرنگاران خبری حاضر در اطراف حادثه چندان باور نکردنی نمی نمود. تردید خبرگزاری ها در مورد این خبر هنوز ادامه داشت که معلوم شد رقم واقعی کشته شدگان در این فاجعه چند برابر ارقام اعلام شده است. دونالد رامسفلد، وزیر دفاع در کنفرانس خبری روز بعد از حادثه از اعلام ارقام واقعی کشته شدگان سرباز زد. بهت ناشی از فروریختن ساختمان های مرکز تجارت بین المللی (WTO) و حیرت از ضعف بزرگترین قدرت نظامی جهان در پیشگیری از وقوع چنین حوادثی، واکنش طبیعی کسانی بود که لحظه به لحظه اخبار این واقعه را در گوشه و کنار جهان پیگیری می کردند. بخصوص که در این حادثه پایگاه فرماندهی ارتشی هدف قرار گرفته بود که تا آن زمان آسیب ناپذیر تصور می شد این بار و نظامیان ارتش آمریکا، نه در میدان جنگ، که بر خاک سرزمین خود جان می سپردند. شاید گزارش هایی که منابع رسمی ارائه دادند، هیچ جای بحث و گفتگویی درباره این حادثه باقی نگذاشته باشد، اما اگر پوسته ظاهری گزارش های رسمی را بشکافیم، حقیقت و اصل ماجرا به طور شرم آوری با گزارش های رسمی منافات دارد.

جلسه در کمیته نیروهای مسلح مجلس آمریکا

کنترل و هدایت هواپیماها در آمریکا از وظایف سازمان هواپیمایی فدرال است و مامورین برج کنترل فرودگاه ها در حیطه سازمانی این مجموعه انجام وظیفه می کنند. ساعت ۸/۵۵ صبح بود که هواپیمای بویینگ بدون هماهنگی با برج کنترل فرودگاه، همچنان اوج گرفت تا به ارتفاع ۳۹ هزار پایی رسید. تا این زمان، امواج فرستنده هواپیما را دریافت می کردیم ولی ناگهان، موج فرستنده نیز قطع شد. تصور ما این بود که نقص فنی بویینگ باعث شده که خلبان بدون تماس با برج کنترل به راه خود ادامه دهد و همچنان برای برقراری ارتباط در تلاش بودیم که ناگهان متوجه شدیم خلبان بدون این که به هشدارهای ما پاسخ بدهد، فرستنده را روشن کرده است. فرستنده فریادها و تهدیدهایی را ارسال کرد که با لهجه عربی ادا می شد. از این به بعد هواپیما جهت خود را به طرف واشنگتن تغییر داد و اندکی بعد نیز هواپیما در صفحه رادار برج گم شد.

اینها مطالبی بود که روزنامه کریستین ساینس مونیتر به نقل از ماموران برج مراقبت چاپ کرد. در دستورالعمل برج کنترل فرودگاه های محلی آمده است: در صورت بروز هواپیماری، مامورین وظیفه دارند که موضوع حادثه را بلافاصله به مرکز فرماندهی F.A.A (سازمان هواپیمایی فدرال) گزارش دهند.

در زمان تماس ماموران برج با مرکز فرماندهی، اکثر مسوولان این مرکز برای حضور در يك کنفرانس تخصصی در کشور کانادا به سر می بردند و کسی جز ماموران رده پایین و کم تجربه در F.A.A حضور نداشت. در همان شرایط بحرانی و پراکنده بود که مرکز فرماندهی دچار خطای بزرگی شدند و پس از تلف شدن بیست دقیقه از خطرترین و حساس ترین دقایق، تازه به اشتباه خود پی بردند. مامورین مرکز فرماندهی، اخبار هواپیماری جدید را تکرار اخبار قبلی دومین هواپیما که در حال نزدیک شدن به شهر نیویورک بود، تلقی کردند؛ اما هنوز نیم ساعتی نگذشته بود که متوجه شدند تعداد هواپیماهای رپوده شده به سه فروند رسیده است. در واقع مقامات نظامی پس از بیست دقیقه تأخیر از خطر سومین هواپیما آگاه شدند.

کمیته نیروهای مسلح مجلس سنای آمریکا، روز سیزدهم سپتامبر تشکیل شد و از رئیس ستاد مشترک، ژنرال ریچارد مه یر درباره ماجرای هواپیمایی بویینگ توضیح خواست. در شرح مذاکرات این جلسه، هیچ نکته ای مبنی بر تعقیب هواپیمایی بویینگ توسط جنگنده های نیروی هوایی وجود ندارد. پس از این مذاکرات سریع و ساختگی بین کمیته سنا و مقامات ارشد نظامی، سناتورهای عضو کمیته نیروهای مسلح تصریح کردند که در واقع هیچ گونه اقدامی برای تعقیب هواپیمایی بویینگ از طرف نیروی هوایی صورت نگرفته است. آیا می توان باور کرد که در طول حملات هوایی به برجهای تجارت بین المللی و پنتاگون، نیروی هوایی این کشور هیچ عکس العملی از خود بروز نداده باشد؟ در متن مذاکرات بین کمیته نیروهای مسلح و رئیس ستاد مشترک، نکات جالب و شایان توجهی وجود دارد که برای خوانندگان خالی از تعجب نخواهد بود. همان طور که قبلا اشاره شد، این جلسه دو روز بعد از واقعه یازدهم سپتامبر یعنی سیزدهم همان ماه برگزار می شود، در این جلسه گفتگو بیشتر بین ریچارد مه یر، رئیس ستاد مشترک و سناتور کارل لوین، یکی از اعضای کمیته جریان دارد.

سناتور کارل لوین: قبل از این که پنتاگون مورد حمله قرار بگیرد، خبر برخورد هواپیماها به برج های تجارت جهانی توسط کدام مرکز به وزارت دفاع گزارش شد؟ اف. بی. آی؟ سازمان هواپیمایی ایالتی؟ یا مراکز دیگر؟

ژنرال ریچارد مه یر: جوابی برای این سوال ندارم؛ می توانم پس از بررسی مدارک به شما پاسخ بدهم.

لوین: متشکرم. آیا هیچ عملیاتی توسط وزارت دفاع علیه هواپیمایی صورت گرفت؟ از شما خواسته شد که به عملیاتی علیه هواپیمایی اقدام کنید؟

مه یر: بله. عملیاتی داشتیم.

لوین: آیا به طور نمونه می توانید به موردی اشاره کنید؟ گفته می شود هواپیمایی که در پنسیلوانیا سقوط کرده هدف قرار گرفته است.

مه یر: نیروی هوایی هیچ هواپیمایی را هدف قرار نداد. بعد از این که نوع تهدید هوایی برای ما معلوم شد، گشت زنی هوایی را با هواپیمایی جنگنده رادار آواکس و تانکر سوخت رسان شروع کردیم. هدف از این گشت زنی، پیدا کردن و تعقیب هواپیماهای رپوده شده بود، اما ما هیچ هواپیمایی را پیدا نکردیم که تعقیب کنیم.

لوین: این دستوری که نام بردید، قبل از حمله به پنتاگون صادر شد یا بعد از آن؟

مه یر: تا آنجا که من می دانم، این دستور بعد از حمله به پنتاگون صادر شد.

سناتور بیل نلسون که تا به حال ناظر مذاکره بوده سوال می کند: جناب رئیس اگر اجازه بفرمایید به منظور تکمیل اسناد خبرهایی که شبکه CNN از حوادث ثبت کرده، ارائه کنم. زمان دقیق برخورد دومین هواپیما به برج جنوبی ۹ و ۳ دقیقه و زمان برخورد بویینگ ۷۷ به پنتاگون ۲۳ و ۹ دقیقه بوده است.

ساعت ۱۰ و ۱۰ دقیقه، زمان سقوط هواپیمایی یونایتد ایرلاین پنسیلوانیا گزارش شده است. بنابراین فاصله زمانی برخورد هواپیما به برج و سقوط هواپیمایی دیگر روی پنتاگون، ۴۰ دقیقه است. این زمان از مرحله برخورد دومین هواپیما با برج جنوبی تا سقوط آخرین هواپیما در پنسیلوانیا يك ساعت و ده دقیقه طول می کشد.

لوین: آنچه که ما مایلیم بدانیم این است که چه زمانی پنتاگون از حالتی اضطراری و تهدیدهای بالقوه نظیر اخبارهای FAA درباره تغییر مسیر هواپیما و چیزهای دیگر باخبر شد؟ اینها چیزهایی است که مایلیم از شما بشنویم چون.

.. مه یر: این چیزی نیست که بتوانم پاسخ بدهم، بعد از اولین حمله به برجهای دوقلو ما بلافاصله گروه های مقابله با بحران را به حالت آماده باش درآوردیم. بعد هم با مقامات ایالتی ارتباط برقرار کردیم. اما این که چه زمانی هواپیماهای نیروهای دفاع هوایی (NORAD) وارد عمل شدند، اطلاعی ندارم.

لوین: مواردی که قبلا از شما پرسیدم چطور؟ آیا اف. بی. آی یا FAA یا به هر طریق، یکی از نهادهای مسوول گزارش داده اند که هواپیمایی تغییر مسیر داده و یا هواپیمایی به واشنگتن و یا هر هدف دیگری نزدیک می شوند؟ آنها بایستی گزارش کرده باشند؛ در غیر این صورت در وظایف خود اهمال کرده اند.

مه یر: بله، همین طور است. همان طور که می دانید در زمان حمله من در پنتاگون حضور نداشتم. ممکن است قبل از وقوع حادثه گزارش هایی به پنتاگون مخابره شده باشد که برای من هم زیاد روشن نیست، اما ما کارمان را با گزارش ها و اخبارهای مرکز دفاع

هوایي (NORAD) و FAA شروع کردیم و از این طریق به موقعیت هوایماری روده شده و هوایماری که در پنسیلوانیا سقوط کرده پی بردیم، این که جنگنده ها آن هوایماری را رهگیری کرده باشند، اطلاعی ندارم، من بایستی ...
لویس: فکر می کنید زمان این گزارش ها را بتوانید در اختیار ما بگذارید؟ می دانم که الان بخاطر ندارید.
مه یز: اما ما آنها را پیدا خواهیم کرد.

در جستجوی زمان از دست رفته

مرکز دفاع هوایي امریکا (NORAD) پس از انتشار مذاکرات کمیته نیروهای مسلح مجلس، داستان لحظه به لحظه حوادث را به گونه دیگری نقل کرد، تا از این طریق، ابهامات بجای مانده ناشی از دستباجگی، عدم اطلاع و یا ضعف حافظه رئیس ستاد مشترک (مه یز) را برطرف کرده باشد. این گزارش به فاصله یک روز پس از مذاکرات کمیته با مه یز منتشر شد.

گزارشی که NORAD منتشر کرد، زمان دریافت هشدار هوایماریبای ساعت ۹ و ۲۴ دقیقه صبح اعلام و تصریح شد که: «بلافاصله جنگنده های اف ۱۶ مستقر در پایگاه هوایي لانگ لی با دستور ره گیری هوایماری بویینگ به پرواز درآمدند. اما نیروی هوایي بدون اطلاع از موقعیت هدف (هوایماری بویینگ) به تصور این که این هوایماری نیز به قصد وارد کردن ضربه سوم به برج، به سمت نیویورک در پرواز است، جنگنده های اعزامی را به سمت شمال (نیویورک) هدایت می کند.

در حالی که جنگنده ها در مسیر شمال (نیویورک) در جستجوی هدف بودند یک هوایماری باری ارتش پس از برخاستن از باند فرودگاه ریاست جمهوری واقع در سنت آندرو بطور کاملاً اتفاقی هوایماری بویینگ را شناسایی می کند؛ اما زمان از دست رفته است و دیگر هیچ اقدامی ممکن نیست.»

این که سیستم رادار ارتش امریکا از تعیین موقعیت هوایماریبای در شعاع چند ده کیلومتری مرکز رادار عاجز باشد و همین طور قضیه فرار و فریب دادن جنگنده های اف ۱۶ توسط هوایماریبای مسافربری چندان باورکردنی نیست.

به همین خاطر اطلاعیه NORAD را نمی توان معتبرتر از توضیحات دستباجه رئیس ستاد مشترک (مه یز) در مقابل کمیته نیروهای مسلح مجلس دانست؛ حتی اگر باور کنیم که هوایماری مذکور توانسته موانعی نظیر جنگنده های اف ۱۶ را پشت سر گذاشته باشد، احتمالاً می توانسته هنگام پرواز به سوی پنتاگون هدف قرار گرفته باشد.

موضوع محرمانه بودن ساختار دفاعی محل استقرار وزارت دفاع و سایر محلهای استراتژیک نظیر کاخ سفید بر کسی پوشیده نیست. ... این سیستم ها در سال ۱۹۹۴، بازنگری و به سطح عالی ارتقا داده شدند. دلیل این بازنگری، فرود آن هوایماری دو موتور شخصی معروف به حیاط کاخ سفید در آن سال بود.

طبق اطلاعات منابع دولتی، در طرح دفاعی جدید، پنج توپ ضدهوایي بر بام پنتاگون مستقر شد که در طول ۲۴ ساعت از مقر وزارت دفاع حراست می کرد، دو اسکادران از جنگنده های اف ۱۶ و اف ای ۱۸ متعلق به پایگاه نظامی رئیس جمهور واقع در سنت آندرو و همین طور نیروهای پروازی ۱۱۲ و نیروهای تهاجمی ۳۲۱ مستقر در این پایگاه هم، امنیت کاخ سفید و پنتاگون را به عهده داشتند. این تدابیر شدیداً امنیتی با چنین حجم عظیم و گران قیمتی نبایستی به هوایماری بویینگ اجازه می داد که به پنتاگون نزدیک شود. کلنل وارزینکی سخنگوی پنتاگون در این باره می گوید: تا قبل از حادثه روز سه شنبه بعید می دانم کسی از این ضعف دفاعی پنتاگون خبر داشت؛ ما اصلاً متوجه نشدیم که هوایماری به طرف ما می آید.

به بیان دیگر، وارزینکی چنین ادعا می کند که خلبان توانسته است از نقطه های کور رادار قویترین و پیشرفته ترین سیستم ضدهوایي جهان، بدون هیچ آسیبی عبور کرده و خود را به پنتاگون برساند.

و حالا مشخصات هوایماریبای که توانسته از همه این موانع بگذرد، چه بوده؟ یک بویینگ ۷۵۷، ظرفیت مسافر: ۲۳۹ نفر، طول هوایماری: ۵۲ متر، طول بالها: ۴۲ متر، وزن هوایماری به علاوه بار و مسافر: ۱۰۴ تن و بالاخره سقف سرعت پرواز: ۱۰۰۰ کیلومتر در ساعت! سقف وسیع پنتاگون (بزرگترین ساختمان اداری جهان که نامش از شکل معماری آن اقتباس شده و ترکیبی از ۵ پنج ضلعی در دل هم است) راحت ترین هدف و آسیب پذیرترین موضع پنتاگون برای کوبیدن هوایماری بنظر می رسد؛ هوایماریبای به وزن ۱۰۴ تن با سرعت ۹۰۰ کیلومتر در ساعت، نیروی برابر با ۸ میلیارد و ۵۰۰ میلیون نیوتن فشار بر نقطه اصابت وارد می کند؛ اما در عمل، خلبان بجای سقف ۱۴ هکتاری پنتاگون ترجیح داده به سینه دیواری به ارتفاع ۲۷ متر ضربه وارد کند! هوایماری در کسری از ثانیه، به حالت شیرجه به زمین نزدیک شده در همان ارتفاع به حالت افقی ادامه مسیر می دهد و بعد، پس از عبور از بزرگراه و از میان راهرویی که به پارکینگ پنتاگون ختم می شود عبور کرده تقریباً با زاویه ۹۰ درجه به دیوار ساختمان می کوبد. تمام چراغهای مسیر پارکینگ، بجز یکی که بر اثر برخورد هوایماری سقوط کرده بود، سالم می مانند.

همان طور که در تصویر مشاهده می شود، ضربه اولیه به طبقه اول و تقریباً نزدیک به زمین وارد شده است. بدون آن که به حیاط زیبا و باشکوه مقابل ساختمان و یا باند هلیکوپتر مقابل آن، صدمه ای وارد شود.

در واقع ۸/۵ میلیارد نیوتن فشار وارد بر ساختمان فقط به قسمت کوچکی از حلقه اول صدمه وارد کرده و هوایماری در حلقه دوم متوقف شده است.

آیا آنچه به پنتاگون برخورد کرد یک هوایماری بود؟

کلیه پرسنل حاضر در مجموعه پنتاگون لرزه حاصل از برخورد هواپیما را زیر پای خود حس کردند. سوخت هواپیما که در بالهای آن ذخیره می شود، بر اثر حرارت ناشی از ضربه آتش گرفت و این آتش به ساختمان های مجاور سرایت کرد. با این وجود، تعداد تلفات افراد مستقر در ساختمان ۱۲۵ نفر و مسافران کشته شده ۶۴ نفر گزارش شد. خوشبختانه (اگر بتوان این عبارت را بر زبان راند) محل اصابت هواپیما به ساختمان، قبلا جهت بازسازی و تغییر دکوراسیون داخلی تخلیه شده بود و قرار بود محل مزبور را برای مرکز فرماندهی جدید نیروی دریایی آماده کنند. به این ترتیب، اکثر اتاقهای طبقه ای که ویران شد، خالی از پرسنل بود و فقط در برخی از اتاقها کارگرانی که مشغول بازسازی بودند، حضور داشتند. به همین دلیل بیشتر تلفات از غیرنظامیان بود تا نظامیان و در میان نظامیان کشته شده هم تنها یک افسر جان خود را از دست داد. نیم ساعت بعد از برخورد هواپیما بود که طبقات بالای نقطه آسیب دیده نیز فروریخت. داستان روایت شده از زبان مقامات رسمی درباره حادثه ۱۱ سپتامبر، پر از نقص است. عبور هواپیما از مسیر بزرگراه و پارکینگ پنتاگون بدون هیچ گونه تخریب را نمی توان ممکن دانست و با توجه به دلایلی که در ادامه ارائه می شود، دخالت هواپیمای بوبینگ در این ماجرا کاملا غیرممکن به نظر می رسد.

در تصویری که مشاهده می کنید با رعایت دقیق نسبتها، تصویر ماهواره ای از پنتاگون پس از حادثه و تصویر گرافیکی بوبینگ باهم ترکیب شده اند. با توجه به اندازه های داده شده (عرض تخریب شده ساختمان و طول بالها) اگر هواپیمایی از مدل بوبینگ ۷۵۷ در این حادثه دخالت داشت، فقط برخورد دماغه هواپیما همین قدر باعث خرابی می شد. اگر بخواهیم روایت مقامات رسمی را بپذیریم، باید قبول کنیم که هواپیما پس از برخورد دماغه اش، در جا متوقف شده و در نتیجه بالها هیچگونه صدمه ای به ساختمان وارد نکرده اند. دماغه هواپیما، ترکیبی از مواد کربنی بسیار مقاوم، بدنه آن از آلومینیم و فلزات بکار رفته در موتورهای هواپیما نیز ساخته شده از فولادی با قدرت تحمل دمایی بسیار است.

ضربه حاصل از برخورد این مجموعه عظیم و محکم با سرعت چند صد کیلومتر در ساعت، حتما توام با انفجار بوده؛ مخصوصا با وجود سوخت ذخیره شده در بالها. اما پس از فرونشاندن آتش هیچ اثری از بقایای هواپیما در تصویر مخابره شده آسوشیتدپرس دیده نمی شود. در حالی که این تصویر در دقیق اولیه پس از خاموش کردن آتش گرفته شده است. اد پلاگر مسوول آتش نشانی منطقه آرلینگتون در کنفرانس خبری ۱۲ سپتامبر به نکات درخور توجهی اشاره داشت. پلاگر به صراحت گفت: گروه او با هدف جلوگیری از گسترش آتش به پنتاگون اعزام شدند، اما از نزدیک شدن آنها به نقطه اصلی آتش، جلوگیری به عمل آمد و فقط گروه ویژه تجسس (FEMA'S) و گروه نجات اجازه پیدا کردند که به نقطه اصلی آتش و لاشه هواپیما نزدیک شوند.»

در این کنفرانس مباحث و گفتگوهای جالب دیگری هم مطرح شد.

یکی از گزارشگران حاضر در کنفرانس از پلاگر سوال می کرد: هیچ چیزی از لاشه هواپیما باقی مانده بود؟

پلاگر: آنچه از هواپیما که در داخل محوطه به چشم می خورد و آنچه که ما در زمان فرونشاندن آتش دیدیم، قطعاتی کوچک بود و نه چیزهایی نظیر پاره های بدنه اصلی هواپیما و ...

گزارشگر: جناب رئیس، قطعات کوچکی از هواپیما در اطراف محل حادثه در بزرگراه مشاهده شده، می توانید بگویید که آن هواپیما منفجر شده؟ آیا به نظر می رسد که این انفجار ناشی از انفجار سوخت هواپیما بود؟

پلاگر: می دانید، بهتر است که من وارد این موضوع نشوم، خیلی از شاهدان عینی می توانند اطلاعات بهتری در رابطه با این موضوع و نحوه حرکت هواپیما به سوی پنتاگون و بقیه قضایا در اختیار شما بگذارند، اطلاعی نداریم، لاف من اطلاعی ندارم. گزارشگر: سوخت هواپیما کجا رفت؟ فقط...؟

پلاگر: ما یک گودال دیدیم، فکر می کنم، آنجا... فکر می کنم آنجا اثر برخورد دماغه هواپیما باشد.

هواپیمایی که فقط دماغه اش با ساختمان برخورد کرد!

اگرچه، مقامات رسمی نظیر نماینده ای از کنگره و یک عضو ارشد ارتش امریکا ادعا کرده اند که هواپیما را دیده اند اما هیچ کس دیگری، به جز قطعات غیرقابل تشخیص، هیچ قطعه ای از هواپیما را حتی قطعه ای از چرخهای آن را ندیده است.

دوربین مداربسته مستقر در زوایای پنتاگون از جمله در منطقه فرضی ورود هواپیما نیز گفته های مقامات یاد شده را تایید نمی کنند.

دوربین ها در تمام زوایای تحت پوشش و در تمام لحظه های حادثه هیچ تصویری از ورود هیچ هواپیمایی ثبت نکرده اند.

یک بار دیگر گزارش مقامات رسمی را بطور اختصار مرور می کنیم: خلبان هواپیمای بوبینگ ربوده شده با معرفی خود بجای یکی از

جنگنده های F-16 که ماموریت تعقیب بوبینگ را داشتند، مرکز فرماندهی را فریب داده، سیستم دفاعی واشنگتن را خنثی کرده و از جنگ جنگنده های F-16 می گریزد به همین سادگی. هواپیما در حالت افقی به پنتاگون نزدیک می شده که، به یکباره به حالت عمودی تغییر وضعیت داده به دیواره طبقه اول ساختمان اصابت می کند.

دماغه، کابین و بدنه هواپیما به داخل ساختمان فرو می رود، یک یا هر دو بال هواپیما خارج از ساختمان کاملا می سوزند و از آنجا که بدنه اصلی هواپیما به داخل ساختمان فرورفته و از هم پاشیده شده، سوخت ذخیره شده در بالها برای مدتی شعله ور می شود و آتش به داخل ساختمان ها سرایت می کند. این داستان ها واقعا ابلهانه و ساختگی به نظر می رسد.

همانطور که در ابتدا هم اشاره شد، در اولین اطلاعی پنتاگون هیچ نشانی از هواپیمای بوبینگ یافت نمی شد؛ نظریه هواپیمای

انتحاري (Kamikaze) هم نیم ساعت پس از اطلاعیه اول ارائه شد. همچنین در جلسه کمیته نیروهای مسلح مجلس سنا و رئیس ستاد مشترک، هیچ سوالی پیرامون تعقیب هواپیمای خیالی توسط جنگنده ها به میان نیامد و داستان جنگنده های سرگردان دو روز بعد از جلسه کمیته نیروهای مسلح، توسط سازمان دفاع هوایی آمریکا ساخته و پرداخته شد. با همه این اوصاف، اگرچه روایت رسمی مقامات آمریکایی بیشتر، عوامفریبی به نظر می رسد، اما ناپدید شدن ۶۴ سرنشین هواپیمای و کشته شدن ۱۲۵ تن در حادثه پنتاگون واقعیتی است که نمی توان به فراموشی سپرد.

آیا مسافران هواپیما کشته شدند؟ اگر چنین است چه کسی آنها را کشته و به چه دلیل؟ و اگر کشته نشدند، کجا هستند؟ این سوال هایی است که دولت آمریکا بایستی به آنها پاسخ گوید.

افزون بر این سوال ها، ما باید از خود نیز بپرسیم، مقامات دولتی آمریکا با این داستان سرایی ها درصدد پنهان کردن چه چیزی بودند؟ ژنرال وسلی کلارت فرمانده عالی نیروهای ناتو در جنگ کوزوو در پاسخ به سوال شبکه CNN می گوید: ما از قبل از نقشه های برخی از گروهها (برای حمله به پنتاگون) باخبر بودیم، ولی واضح است که ما نتوانستیم خود را برای این حملات آماده کنیم. این اعتراف معماگونه اشاره ای به تهاجم خارجی ندارد، بلکه انگشت اتهام را به سوی نقطه ای در داخل آمریکا نشانده رفته است.

نگاهی به کینه جویی های کهنه در میان گروههای طبقه حاکم بر آمریکا این نکته را روشن تر می کند. شبکه خبری CNN در آن زمان (پانزدهم سپتامبر) با حسنی مبارک رئیس جمهوری مصر درباره این ماجرا يك گفتگوی تلویزیونی پخش کرد. به طور یقین اطلاعاتی که ما الان در اختیار داریم، در آن زمان در اختیار رئیس جمهور مصر نبود و اطلاعاتی که ما از میان تحلیل ها به دست آورده ایم او در اختیار نداشت.

اما از سوی دیگر او با دریافت اطلاعات موثق و محرمانه، هفته ها قبل از حادثه مقامات آمریکایی را در جریان وقوع چنین حادثه ای قرار داده بود.

حسنی مبارک در این مصاحبه می گفت: هیچ ساختار اطلاعاتی در جهان وجود ندارد که بتواند بگوید، عده ای با هواپیمای مسافربری همراه با مسافران به برحها حمله می کنند و پنتاگون را هدف قرار می دهند. کسانی که چنین عملی را مرتکب شدند، بایستی این برنامه ها را مکرر از قبل تمرین کرده باشند.

مثلا، ساختمان پنتاگون برای يك خلبان ارتفاع زیادی ندارد، برای هدایت يك هواپیمای مسافربری بسوی هدف نه چندان مرتفعی نظیر پنتاگون، آن هم با پروازی در ارتفاع پایین، بایستی بارها و بارها این مسیر بصورت تمرین طی شود تا خلبان با موانع متعدد در مسیر پرواز کاملا آشنا شود.

بطور یقین این برنامه بطور ماهرانه ای طراحی شده و کسانی این مسیر و موانع بر سر راه آن را بدقت شناسایی و بررسی کرده اند. CNN: شما بر این باورید که این يك حادثه از پیش طراحی شده و داخلی بوده؟ اگر این طور است، فکر می کنید چه کسی در پشت ماجراست؟

مبارک: حقیقت این است که من قصد ورود به این مباحث را ندارم.

شما آمریکایی ها اگر کسی را به جرمی دستگیر کنید بلافاصله به نتیجه گیری می پردازید که: این کار مصری هاست، کار عربستان سعودی است، کار امارات است و... همه این ماجراها زیر سر عربهاست، به نظر من، کسی قادر به پیش بینی نیست پس باید صبر کنیم تا ماجرا روشن شود. اگر ماجرای اوکلاهما را به یاد داشته باشید، بلافاصله بازار شایعه بر علیه عربها داغ شد، ولی بعدا معلوم شد که عربها در آن نقشی نداشتند. کسی چه می داند؟ بگذارید صبر کنیم و ببینیم که تحقیقات چه چیزی را روشن خواهد کرد. من فکر می کنم چنین حرکتی در آمریکا نمی تواند کار خلبانی باشد که با تمرینات خلبانی در آموزشگاه خصوصی در فلوریدا، خلبان شده باشد.

این همه خلبان برای آموزش خلبانی و گرفتن گواهینامه پرواز دوره می بینند؛ آیا می شود گفت که این همه تروریست بالقوه در آمریکا وجود دارد؟ من خود سابقه خلبانی دارم و خیلی خوب این موضوع را درک می کنم.

من هم با هواپیمای سنگین پرواز کرده ام و هم با جنگنده های سبک.

آنچه برایم کاملا روشن است، این است که این حرکت کار ساده و آسانی نبوده، پس بگذارید فعلا وارد نتیجه گیری نشویم.

هواپیمای خیالی پنتاگون

کسانی که در بزرگراه نزدیک پنتاگون رانندگی می کردند، صدایی شبیه سوت موتور جت هواپیما را از بالای سر خود شنیده بودند. صدایی شبیه صدای هواپیماهای جنگنده و نه صدای هواپیماهای مسافربری. آنهایی که هواپیما را دیده بودند گفتند هواپیمای کوچکی بود؛ مثلا هواپیمایی با ظرفیت هشت تا دوازده مسافر. قطعا هواپیمای بوئینگ ۷۵۷ نبود.

مامور برج کنترل فرودگاه دالاس، دنیل اوبراین، وضعیت پرواز هواپیما بر روی صفحه رادار برج را برای شبکه ABC چنین توصیف می کند: هواپیما با سرعتی حدود ۸۰۰ کیلومتر در ساعت بطرف منطقه حفاظت شده اطراف کاخ سفید در پرواز بود، اما ناگهان با يك گردش خیلی سریع مسیر خود را به طرف پنتاگون تغییر داد.

برای اوبراین همکارانش کاملا روشن بود که چنین تغییر مسیر و گردش سریعی از عهده هواپیمای مسافربری بر نخواهد آمد و هواپیما قطعا از انواع جنگنده است.

گفته می شود که هواپیما با کمترین صدمه به نمای بنا در دل ساختمان فرو نشسته و با عبور از هر لایه از ساختمان تودرتوی پنتاگون، حفره هایی به ترتیب بزرگ و بزرگتر ایجاد کرده و سرانجام در دهانه ای گرد به قطر ۲/۵ متر از حرکت بازایستاده. هواپیما در برخورد با اولین حلقه از دیوارهای پنتاگون آتش می گیرد، دامنه وسیعی از آتش از داخل به ساختمان بیرون سرایت می کند و آتش با چنان سرعتی گسترش می یابد که از تجهیزات ایمنی آتش نشانی ساختمان هم کاری ساخته نیست.

این شکل آتش سوزی و حالت تخریب و همچنین صورت وقوع حادثه فقط می تواند از عهده آخرین نسل از موشکهای AGM بریابد، موشکی با کلاهکی از مواد انفجاری هسته ای BLU و با هدایت سیستم های GPS اگرچه ظاهر این سلاح شبیه هواپیماهای مسافربری کوچک است، اما مسلماً هواپیما نیست.

صدای این سلاح در حال پرواز شباهت زیادی به صدای هواپیماهای جنگنده دارد، و دقت هدف گیری این سلاح به کمک GPS به حدی است که می تواند از طریق پنجره وارد ساختمان شود. درهم شکستن قوی ترین لایه های بتون تمام زره ها و سپرهای دفاعی از مشخصات برجسته این سلاح به شمار می آید. حرارت حاصل از برخورد این سلاح به هدف، از مرز دو هزار درجه سانتی گراد می گذرد و گسترش سریع آتش سوزی را باعث می شود.

قبلاً به ساختار دفاع ضد هوایی پیشرفته پنتاگون که همزمان منطقه کاخ سفید را هم پوشش می دهد اشاره کردیم. ساختاری که به قول مقامات ارشد امریکا، در هنگام حمله به پنتاگون هیچ نوع عکس العمل دفاعی از خود نشان نداده بود.

اما این نکته را نیز نباید فراموش کرد که رادارهای دفاع هوایی منطقه پنتاگون، با دریافت رمز عبور، فقط به هواپیماها و سلاحهای دولتی اجازه ورود به حریم هوایی منطقه را می دهند. به عبارت دیگر هیچ هواپیمایی بدون ارسال کد رمز به پایگاه ضد هوایی نمی تواند از دیوار آتش ضد هوایی ها بگذرد. پس می توان گفت که این حمله احتمالاً از سوی گروهی از ماموران ارتش امریکا بر علیه گروهی دیگر از ارتشیان تدارک و اجرا شده است.

و حالا آیا سرپوش گذاشتن بر حقایق پشت پرده حادثه پنتاگون، به قصد پنهان نگهداشتن اختلافات داخلی، محدود به حادثه پنتاگون است یا این که بوش و دولت او حقایق و موارد دیگری در رابطه با حوادث ۱۱ سپتامبر را همچنان پنهان نگاه داشته اند؟

موشک یا هواپیما؟

بد نیست یکبار دیگر گزارش های خبری حمله به نیویورک را مرور کنیم. روز یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، ساعت ۸/۵۰ دقیقه صبح، شبکه خبری CNN، با قطع برنامه عادی خود، گزارش داد که یک هواپیمای مسافربری با برج شمالی تجارت جهانی برخورد کرده است. از آنجا که هنوز فیلمی از محل حادثه گزارش نشده بود، تصویر ثابتی از برج منتهن در حالی که دود از آن بیرون می زد نشان داده شد.

سال ۲۰۰۱ را شاید بتوان بدترین دوران تاریخ خطوط هوایی امریکا دانست. قبل از یازدهم سپتامبر شرکت های هواپیمایی ورشکستگی را در چند قدمی خود احساس می کردند. خدمات فنی هواپیماها در ارزان ترین و سطحی ترین صورت رفع و رجوع می شدن و برج های مراقبت فرودگاه ها خدمات مطمئنی ارائه نمی کردند و تراکم هوایی بیش از حدی که در اطراف فرودگاه و شهر نیویورک وجود داشت، باعث بی نظمی گسترده ای شده بود.

لذا پس از اولین گزارش CNN، آنچه ذهن مخاطب را به خود مشغول می کرد، تاسف بر این شاهکار خطوط هواپیمایی امریکا بود. اگرچه امکان هر حادثه ای غیر از تصادف هوایی وجود داشت، اما CNN در خبر بعدی گزارش داد که: این حادثه می تواند حمله ای تروریستی باشد. در گذشته ای نه چندان دور، یعنی در ۲۶ فوریه ۱۹۹۳، یکبار برج تجارت جهانی مورد حمله قرار گرفته بود. در آن زمان با انفجار یک وانت استیشن پر از مواد منفجره در پارکینگ زیرزمین ساختمان، شش نفر کشته و هزاران تن دیگر زخمی شدند. حمله سال ۱۹۹۳ به گروه های مسلح اسلامی نیویورک به رهبری شیخ عمر عبدالرحمان نسبت داده شد.

مفسر خبری CNN معتقد بود در صورت عمده بودن حادثه کار، احتمالاً کار گروه های بنیادگرای اسلامی به رهبری اسامه بن لادن، میلیونر سعودی است. بن لادن که از او به عنوان پشتیبانی کننده مالی این عملیات یاد می کنند، در تاریخ ۲۳ اوت ۱۹۹۶ از پناهگاهش در افغانستان، فتوایی مبنی بر یک جهاد مقدس علیه امریکا و اسرائیل صادر کرده بود. حملاتی که در هفتم اوت ۱۹۹۸ بر علیه سفارتخانه های امریکا در ناپروبی (کنیا) و دارالسلام (تانزانیا) تدارک شده بود را هم به وی و گروه او نسبت می دهند.

لذا، در چند سال اخیر، بن لادن به دشمن شماره یک امریکا شهرت یافت و پلیس فدرال امریکا برای کله او پنج میلیون دلار جایزه تعیین کرد و شورای امنیت سازمان ملل از دولت طالبان خواست او را جهت محاکمه تسلیم کند.

دولت امریکا نیز همواره در پی محاکمه غیابی بن لادن در دادگاه نیویورک بوده و هست. بعد از حادثه، شبکه های تلویزیونی امریکا، یکی بعد از دیگری پخش زنده و مستقیم از حادثه نیویورک را آغاز کردند و بینندگان تلویزیون برخورد دومین هواپیما به برج جنوبی مرکز تجارت بین المللی را به طور زنده از شبکه های تلویزیونی امریکا مشاهده کردند. تصویربرداران شبکه های تلویزیونی که تا لحظاتی قبل از ۹ و ۳۰ دقیقه صبح، مشغول تهیه گویاترین تصویر از آتش سوزی برج شمالی بودند، به یکباره دوربین ها را به طرف هواپیمایی متمرکز کردند که با سرعت زیاد به برج جنوبی نزدیک شد.

لحظه اصابت این هواپیما به برج دوم را میلیون ها نفر به طور زنده از گیرنده های خود دیدند. در آن لحظه هیچ کس تردید نکرد که امریکا در خاک خود مورد حمله تروریست ها قرار گرفته است. پس از دو حمله هوایی نزدیک به هم، وحشت از حملات تکمیلی زمینی و کماندویی تروریست ها باعث شد که تمام بندرها، پل ها و تونل ها بسته اعلام شود. پلیس نیویورک در ساعت ۹ و ۴۰ دقیقه طی

اطلاعه ای، حمله هوایی به سایر برجها را هم محتمل دانست و بیست دقیقه بعد یعنی راس ساعت ۱۰ صبح، همزمان با اعلام خبر حمله به پنتاگون، مردم دنیا مستقیماً شاهد فروریختن برج جنوبی بر صفحه تلویزیون ها بودند. ساعت ۱۰ و ۲۹ دقیقه نوبت به سقوط دومین برج (برج شمالی) رسید و منتهن در زیر چادری از دود و غبار پنهان شد. احتمال آن می رفت که دهها هزار نفر در این حادثه کشته و زخمی شده باشند. بعدها معلوم شد که حرارت حاصل از برخورد و انفجار بسیار شدید هواپیماها، سازه های فلزی ساختمان را ذوب کرده و ستونها تحمل بار فوقانی را از دست دادند. جرج پاتاکی فرماندار نیویورک، با بسیج تمامی دفاتر ایالتی از گارد ملی خواست که به نجات مصدومان حادثه بشتابند. او گفت: من هیچ فکری جز نجات کسانی که در آن دو برج گرفتار شده اند ندارم. انگار همه آنها دوستان و بستگان من هستند برای نجات آنها از هیچ کوششی فروگذار نکنیم. ساعت ۱۱ و ۲۰ دقیقه صبح رادیو نیویورک وان خطاب به اهالی نیویورک، اطلاعیه ای را پخش کرد.

مفاد این اطلاعیه که رودولف گیلیانی، شهردار وقت نیویورک در یک تماس تلفنی آن را برای شنوندگان رادیو خواند، از این قرار بود: از تمام کسانی که خارج منطقه منتهن قرار دارند درخواست می کنم که از منزل و محل کار خود خارج نشوند. اگر در منطقه تجاری شهر قرار دارید، برای تسهیل در عملیات نجات از منطقه حادثه دیده گرفته به آرامی به سمت شمال شهر حرکت کنید، تا ما بتوانیم عملیات نجات را هرچه سریعتر و بهتر انجام دهیم.

پس از پخش این اطلاعیه، جمعیتی بالغ بر دهها هزار نفر، با پای پیاده از روی پلها، به خارج از منتهن گریختند (پلها قبلاً به روی اتومبیل ها بسته شده بود) ساعت ۵/۲۰ عصر، برج شماره هفت مرکز تجارت بین المللی هم، بی آن که هواپیمایی به آن برخورد کند، فرو ریخت.

این برج قبل از حادثه کاملاً تخلیه شده بود مرکز خدمات امدادی نیویورک، علت ریزش برج هفتم را ناشی از اثر جانبی فروریختن دو برج شمالی و جنوبی تشخیص داد. از آنجا که فروریختن سایر برجها نیز محتمل به نظر می رسید و امکان داشت تلفات، لحظه به لحظه بیشتر و بیشتر شود، این مرکز سفارش حمل سبکی هزار کیسه ملحفه پلاستیکی برای حمل اجساد احتمالی را داد. پس از گذشت یک شبانه روز بود که ویرایش دوم داستان ۱۱ سپتامبر این گونه تنظیم شد: گروه های نظامی اسلامگرای وابسته به شبکه بن لادن، در گروه های پنج نفره و مسلح به تیغهای موکت بری، هواپیماها را در اختیار گرفته بودند. آنها با قربانی کردن خود هواپیماها را به سبک خلبانان انتحاری ژاپنی (Kamikaze) به برجها کوبیدند.

در نگاه اول همه چیز کاملاً روشن و انکارناپذیر می نمود، اما هرچه در شرح وقایع منتشره عمیق تر می شدیم، تناقض های بیشتری آشکار می شد. اف.بی.آی، ۲ هواپیمایی یاد شده را از نوع بوئینگ ۷۶۷ شناسایی کرد. یکی از آنها پرواز شماره ۱۱ شرکت هواپیمایی امریکن ایرلاین بود که در مسیر بوستن- لوس آنجلس پرواز می کرد و دیگری پرواز شماره ۱۷۵ شرکت یونایتد ایرلاین بود که او هم در همان مسیر بوستن- لوس آنجلس در پرواز بود.

هر دو شرکت هوایی هم گم شدن هواپیماهای خود را تایید کردند. برخی از مسافران هواپیما توانستند لحظه هایی از ماجرای عملیات را برای بستگان و دوستان خود به وسیله تلفنهای همراه گزارش کنند. از میان گفته های مسافران معلوم شده که همه را در انتهای هواپیما جمع کرده بودند. به عبارت دیگر، همه را از محل اصلی عملیات که کابین خلبان باشد دور نگاه داشتند. تعداد مسافران به عمد و یا سهو بسیار کمتر از ظرفیت اصلی هواپیما بود. در پرواز شماره ۱۱ امریکن ایرلاین، ۸۱ نفر و در پرواز ۱۷۵ یونایتد ایرلاین ۵۶ نفر بودند در حالی که ظرفیت هر یک از هواپیماها ۲۳۹ نفر است. بنا به اطلاعاتی که از مسافران به دست آمده، هواپیماربابان به سلاح سرد مسلح بودند.

زمانی که تمام فرودگاه ها بسته اعلام شده و تمام هواپیماهای در حال پرواز، جهت کنترل، مجبور به فرود در نزدیک ترین فرودگاه شدند، در بازرسی FBI از داخل ۲ هواپیما، دو عدد تیغ کاتر در زیر تشک صندلی ها کشف شد. این هواپیما، پروازهای شماره ۴۳ (نیویورک- لوس آنجلس) و ۱۷۲۹ (نیویورک- سانفرانسیسکو) اعلام شدند. بعدها سازمان CIA، چندین کیسه تیغ کاتر در محل اقامت بن لادن در افغانستان پیدا کرد.

سازمان سیا، تیغهای کشف شده در منزل بن لادن را، شاهدهی بر تمرین و آمادگی چریکهای اسلامی در به کار گرفتن این سلاحها دانست و حالا جالب اینجاست که عبور دادن سلاحهای گرم از جنس کامپیوزیت (سلاح های گرمی که از آلیاژ مخصوص ساخته شده و دستگاه های کنترل هواپیما قادر به شناسایی آن نیست).

به داخل هواپیماکاری به مراتب راحتتر از عبور دادن تیغهای فولادی است. نمی توان باور کرد که بن لادن، مرتکب چنین بی احتیاطی بزرگی شده باشد. اما واقعا چرا پای سلاح سرد و تیغ کاتر به میان کشیده شد؟ پاسخ روشن است: افکار عمومی مردم امریکا، چنین شکل گرفته که عرب ها و چریکهای اسلامی، اغلب قربانیان خود را با سلاح سرد می کشند. آن هم به سبک بریدن گلوئی قربانی! پیش کشیدن موضوع کاتر، عرب بودن تمام هواپیماربابان را القا می کند.

موضوعی که در افکار قالبی جامعه امریکا نسبت به عربها، نیازی به اثبات ندارد. هواپیما برای این که برج و هدف را به خوبی ببیند و نشانه رود، بایستی ارتفاع خود را به مقدار قابل توجهی کاهش می داد تا درست رودرویی هدف قرار بگیرد. نمای شهر از ارتفاع بالا چیزی شبیه نقشه راهنمای شهری است.

علائم و نشانه ها ناپیداست و برج از نمای فوقانی، اصلاً مناسب هدف گیری نیست. برای اصابت به نقطه موثر، هواپیما بایستی در

ارتفاع بسیار پایین، هر لحظه تغییر موقعیت دهد و مانور بسیار ظریفی را به نمایش گذارد. تنظیم ارتفاع هواپیما از زمین و ساختمان های اطراف و همچنین هدایت مستقیم به طرف نقطه موثر برج، کاری بسیار دقیق و حرفه ای را می طلبد. عرض برج حدود ۷۵ متر و طول بالهای بوئینگ ۷۶۷، حدود ۵۵ متر است و فیلمهای ویدئویی از حادثه نشان می دهد که هواپیما درست در وسط برج فرو می رود.

در حالی که اگر در هدایت هواپیما فقط ۶۵ متر (در محل هدف و نه از لحظات اول هدفگیری) خطا پیش می آمد، هواپیما با همان سرعت، بدون برخورد با هدف، از کنار برج می گذشت. دشواری هدف گیری زمانی ملموس تر می شود که بدانیم این فاصله (۶۵ متر) در سرعت ۴۶۰ کیلومتر بر ساعت در زمانی حدود ۰/۳ ثانیه طی می شود.

با توجه به قدرت مانور اندک بوئینگ ۷۶۷، این هدف گیری برای خلبانان پرتجربه هم باورنکردنی است؛ چه رسد به خلبان های آماتور و در مرحله آموزش! برای هواپیمای اول باد در جهت موافق می وزید و این حالت حفظ تعادل هواپیما را برای خلبان آسان می کرد. اما باد مخالف، با فشارهای چرخشی خود از رویه رو، هدایت دومین هواپیما را برای خلبان، پیچیده و مشکل کرده بود.

با این حال این خلبان هم هواپیما را به نقطه ای حساس تر از پیش و در ارتفاع پایین تر و در وسط برج دوم کوبید. در نظرخواهی از خلبانان پرتجربه در مورد کیفیت و دقت عمل هواپیماریان در این ماجرا، اغلب معتقد بودند در این حرفه کمتر کسی پیدا می شود که بتواند مدعی چنین پرواز دقیقی باشد؛ چه رسد به خلبانهای تازه کار و آماتور.

البته برای انجام چنین پرواز دقیقی، روش مطمئنی وجود دارد: استفاده از امواج رادیویی هدایت گر هواپیما. امواجی که از محل هدف منتشر شده و هواپیما را بصورت خودکار به سمت خود هدایت می کند. به منظور جلوگیری از کشف محل استقرار فرستنده هدایتگر امواج، این امکان وجود دارد که فرستنده ها فقط در لحظه مورد نیاز روشن و فعال شده باشند. به هر حال از گروه هواپیماریان، بایستی کسی یا کسانی هم از روی زمین، بخشی از عملیات را هدایت می کردند.

اگر چنین باشد و بخشی از هدایت، از طریق فرستنده های رادیویی انجام شده باشد، دیگر چه نیازی است به افراد متعددی از خلبانان کارآموز در داخل هواپیما؟ فقط کافی است که، ۱ الی ۲ نفر از هواپیماریان پس از دست گرفتن کنترل هواپیما، هواپیما را بحالت پرواز اتوماتیک درآوردند. در واقع برای هدایت چنین پرواز دقیقی، در اصل، هیچ نیازی به ربودن هواپیما و گروگانگیری نیست.

کافی است، قبل از پرواز، با دستکاری سیستم کامپیوتری هواپیما، قصد طراحان عملیات عملی شود و حتی با تکنولوژی جدید گلوبال هاوس نیازی به عملیات نامطمئن دستکاری کامپیوتری هواپیما در روی زمین هم نیست! این سلاح جدید وزارت دفاع امریکا قادر است که هواپیمای در حال پرواز را تحت کنترل مرکز هدایتگر زمینی یا هوایی خود درآورد. هواپیمای بوئینگ نیز احتمالا تحت چنین شرایطی بصورت کنترل از راه دور و شبیه هواپیماهای بدون خلبان، به سمت هدف هدایت شده است.

شاهکار خطوط هوایی آمریکا

پس از فروریختن برج ها، آژانس مدیریت حوادث غیرمترقبه امریکا (FEMA) هیاتی مرکب از اعضای انجمن مهندسان عمران امریکا را مامور تحقیق تفحص پیرامون حادثه کرد. در گزارش اولیه این انجمن، چنین آمده بود که: حرارت بسیار شدید حاصل از انفجار سوخت هواپیما، ساختار فلزی مرکز ساختمان را تا جایی تضعیف کرد که قادر به تحمل بار فوقانی طبقات بالا نبود.

اما این فرضیه، از طرف انجمن آتش نشانان نیویورک، به شدت مورد انتقاد قرار گرفت و نشریه Fire Engineering با ارائه جداول و محاسبات نشان داد که ستونهای مرکزی برج پس از آن حرارت هنوز مقاوم بوده و قادر بودند مدتهای طولانی دوام بیاورند. ماموران آتش نشانی که زودتر از بقیه در محل حاضر شده بودند، کاملاً مطمئن بودند که لحظاتی قبل از فروریختن برج، صدای انفجاری از طبقات زیرین ساختمان شنیده اند. آن ها حتی خواستار بررسی این موضوع توسط مراکز تحقیقاتی مستقل شدند. سازمان آتش نشانی نیویورک در صدد بود که نوع ماده انفجاری در انفجار زیرزمین را بیابد، اما هیچ جوابی بدست نیامد. همچنین در رابطه با انفجاری که منجر به کشته شدن گروهی از ماموران نجات، در طبقه همکف برج شد هم، سوال ها بی پاسخ ماند.

وان رومرو، چهره سرشناس موسسه تحقیقات و فن آوری معدن واقع در نیومکزیکو هم معتقد بود که این کار فقط در قالب انفجار می توانست صورت گرفته باشد. مرکز تجارت جهانی که ظاهراً کاربری غیرنظامی داشته، جایگاهی نظامی را هم در دل خود پنهان داشته بود و به این ترتیب از هزاران نفر قربانیان این حادثه، بدون آن که بدانند، به عنوان دیوار دفاعی استفاده می شده است.

مخفیگاه های CIA نه تنها در برج شماره هفت که در سایر ساختمان ها و در طبقات زیرین گسترده بود. پایگاه اطلاعاتی CIA در برج شماره هفت، از سال ۱۹۵۰ ماموریت داشت تا تردد هیات های خارجی در سازمان ملل را زیرنظر بگیرد. اما در زمان ریاست جمهوری کلینتون به طور غیرقانونی، دامنه فعالیت هایش را به جاسوسی الکترونیکی در سطح منطقه منهن گسترش داد و در عمل، تمامی ساز و برگها و مکانیزم های ضدشوروی در زمان جنگ سرد، یکجا در خدمت جاسوسی اقتصادی قرار گرفت.

با این ترتیب، پایگاه اطلاعاتی CIA واقع در نیویورک به مهمترین پایگاه اطلاعات جاسوسی اقتصادی تبدیل شد. این تجدید ساختار غیرقانونی و خودسرانه، زمینه ساز درگیری های شدیدی بین این مرکز و سایر شاخه های ساختار سنتی CIA شد.

اگر به گذشته ای نه چندان دور برگردیم، بعید نیست حمله ۲۶ فوریه سال ۱۹۹۳ به برج تجارت جهانی که ۶ کشته و هزاران زخمی بر جای گذاشت هم در اصل، با هدف تخریب این مرکز سری CIA طراحی و اجرا شده بود. اگرچه این مرکز در آن زمان به توسعه یافتگی

سال ۲۰۰۱ نبود.

با توجه به این نکته که در زمان فعالیتهای برجهای دوقلو، به طور معمول ۲۰ تا ۴۰ هزار نفر در آن تردد داشته و به کار مشغول بودند، از آنجا که هر یک از برجها شامل یکصد و دوطبقه بود، به طور متوسط هر طبقه یکصد و سی و شش نفر را در خود جای می داد. در حادثه برج شمالی، هواپیمای بوئینگ، طبقات بین طبقه ۸۵ و طبقه ۸۰ را مورد اصابت قرار داد. ساکنان این طبقات را بایستی در ردیف کسانی قرار داد که در همان لحظات اول با اثر ضربه شدید و حرارت حاصل از انفجار، نابود شدند. اما با بالا گرفتن شعله های آتش، افرادی که در طبقات بالاتر از هشتادمین بودند هم بدون هیچ راه فراری خود را گرفتار آتش دیدند. رخی بین تسلیم در برابر آتش و پریدن از پنجره، راه دوم را انتخاب کردند. اندکی بعد، زمان فرو ریختن ساختمان فرا رسید و تمامی کسانی که در سی طبقه فوقانی ساختمان گرفتار بودند نیز تسلیم مرگ شدند.

با محاسبات ما از معدل ساکنان هر طبقه، تعداد کشته شدگان بایستی کمتر از ۴۰۸۰ نفر می شد، اما گزارش رسمی نهم فوریه ۲۰۰۲، مجموعه تلفات دو حادثه را ۲۸۴۳ نفر اعلام کرد.

تازه این تعداد، شامل مسافران و خدمه هواپیما اعضای گروه، پلیس و گروه نجات که هنگام فرو ریختن برجها در زیر آوار ماندند هم می شد. در رابطه با حادثه مرکز تجارت جهانی، افاضات رئیس جمهور جرج بوش شنیدنی است، این گفتگو در جریان ملاقات رئیس جمهور با شهروندان اورلاندو در فلوریدا به تاریخ چهارم دسامبر انجام شد.

سوال: جناب رئیس جمهور، اولاً این که، شاید شما نیز نتوانید تصور کنید چه تلاشیایی برای این آب و خاک انجام داده اید؛ ثانیاً، علاقه مندییم بدانیم پس از شنیدن خبر حمله تروریست ها (به مرکز تجارت جهانی) چه احساسی داشتید؟ (تشویق و کف زدن حضار) رئیس جمهور جرج بوش: از شما متشکرم، جردن! (مجری مراسم) خوب، جردن، نمی توانی تصور کنی که پس از شنیدن حمله تروریست ها، در چه شرایطی قرار گرفتم. من در فلوریدا بودم و Andy card رئیس ستاد همراهم بود. قرار بود در کلاس درس برای بچه ها راجع به برنامه مطالعاتی و کارهای آنها صحبت کنم. تا زمان رفتن به کلاس در فضای بیرون منتظر نشسته بودم، آنجا بودم که برخورد هواپیما با برج را دیدم، البته تلویزیون روشن بود، من خودم زمانی پرواز می کردم، با خودم گفتم، خوب، این هم یک خلبان ناشی، گفتم این باید، حادثه وحشتناکی باشد یکباره خشکم زد، فرصت فکر کردن به این موضوع نبود، من توی کلاس نشسته بوم و Andy رئیس ستاد هم آنجا نشسته بود، بطرف من آمد و گفت، هواپیمای دوم هم به برج خورد، به امریکا حمله شده. جردن! در لحظات اول، نمی دانستم چه تصمیمی بگیرم. تو می دانی من در دوره ای بزرگ شدم که حمله به امریکا مفهومی نداشت و هیچ وقت چنین تصویری هم در ذهنم شکل نگرفته بود، شاید پدر و مادر شما هم هرگز چنین تصویری را نداشتند و من در آن لحظه کوتاه با خودم فکر کردم، حمله به امریکا چه مفهومی ممکن است داشته باشد، من می دانستم کسی قدرت پرداخت تاوان حمله به امریکا را ندارد.

خوب، از قرار معلوم، رئیس جمهور امریکا، طبق گفته خودش، چند ثانیه پس از برخورد اولین هواپیما به برج، تصویر این حادثه را دیده است. به طور یقین، این تصاویر، از میان تصاویری که مستندسازان فرانسوی Jules و Gedeon Navdet و به طور اتفاقی از حادثه گرفتند انتخاب نشده بوده چون این مجموعه اولین بار، سیزده ساعت بعد توسط موسسه Gamma پخش و منتشر شد. تصاویری که جرج بوش چند لحظه بعد از برخورد هواپیما به برج اول (شمالی) مشاهده کرد، یقیناً تصاویر موسسه Gamma نبوده و بایستی تصاویر سری دیگری بوده، که بدون درنگ به محل استقرار رئیس جمهور ارسال شده باشد، به طور یقین تجهیزات مخابراتی محرمانه ای از قبل در اطافی که برای رئیس جمهور در محل دبستان اختصاص داده شده، تدارک دیده بودند و اگر سازمان اطلاعات امریکا، فیلم برخورد اول را تهیه کرده باشد، به این معنی است که آنها از قبل آماده چنین حادثه ای بوده اند و در این صورت باید پرسید چرا اقدامی در جهت نجات دوستان و هموطنان خود انجام ندادند؟ نتایج مطالعات ما، به طور خلاصه از این قرار است که: تروریست ها با تدارک تجهیزات و همکاری در بخش زمینی، عملیات را به انجام رساندند.

بخش زمینی عملیات ماموریت داشت که دو منبع رادیویی هدایت گر هواپیما را در زمان مشخص فعال کرده و همچنین قبل از وقوع حادثه، با هشدار و تهدیدات تلفنی به افراد مستقر در برجها، تلفات را به حداقل رسانده و در نهایت به تخریب انفجاری طبقات زیرین هر سه برج شمالی، جنوبی و شماره ۷، اقدام کنند، تمام این مراحل در مقابل چشمان سازمان اطلاعاتی امریکا صورت گرفت، بی آن که قدمی در توقف آن بردارند.

آیا می توان پذیرفت که عملیاتی تا این حد دقیق و عظیم، از ذهن و فکر مردانی در دل غارهای افغانستان تراوش کرده و یا توسط تعداد انگشت شماری از شبه نظامیان اسلامی صورت پذیرفته باشد؟

کاخ سفید و موش کورها

از آن روز ناخوشایند روایتی رسمی به جای مانده است، از این قرار: Robert Mueller رئیس سازمان FBI پس از دومین حمله بلافاصله، شرایط اضطراری موسوم به Conplan ۳ را اعلام فعال کرد. در این شرایط، تمام موسسات دولتی پس از آگاهی از نوع حادثه، با تمام امکانات تحت امر مرکز اطلاعات و عملیات FBI موسوم به SICO و همچنین ستاد مقابله با حوادث غیرمترقبه CDRG قرار می گیرند. با اعلان وضعیت Conpahn تمام مراکز تجمع خصوصی و دولتی، از مراکز آسیب پذیر و در معرض حملات تروریستی شناخته شده و

بلافاصله پس از خارج کردن افراد از محل، بسته می شوند. ساعت ده صبح ناگهان، سرویس امنیتی مسوول حفاظت از مقامات ارشد، با اعلان شرایط اضطراری، اطلاعات جدیدی صادر می کند: کاخ سفید و هواپیمای اختصاصی رئیس جمهور هر دو در معرض هجوم قرار دارند. در غیاب رئیس جمهور، جانشین و معاون وی، دیک چنی، به مرکز عملیات در شرایط اضطراری این مرکز فرماندهی زیرزمینی، درست زیر یال غربی ساختمان کاخ سفید حفر شده است. پس از استقرار چینی، طرح تثبیت و استمرار حکومت جهت اجرا، ابلاغ می شود.

بنا به دستورالعمل این طرح، مقامات ارشد سیاسی کشور، مقامات اجرایی و همچنین اعضای کنگره آمریکا به محل امنی هدایت و از این طریق توسط هلی کوپترهای نیروی دریایی به دو پناهگاه ضداتمی منتقل می شوند.

این پناهگاه عبارتند از (Mount Weather) در ویرجینیا و دیگری «Raven Rock Mountain» در نزدیکی کمپ دیوید نباشد و به پایگاه «R» شهرت یافته به پایگاه اول که به فناوری های پیشرفته مجهز شده پایگاه اصلی و پایگاه R، نقش جایگزینی دارد، این پایگاه های پیشرفته بجای مانده از دوران جنگ سرد می تواند پذیرای هزاران میهمان ناخوانده باشد، اما جناب رئیس جمهور به چه مشغول اند؟ جرج بوش در حال عزیمت به واشنگتن بود که مسیر خود را به سمت پایگاه «Barksdale» واقع در لوئیزیانا تغییر داد، هواپیمای رئیس جمهور بدون توقف در این پایگاه، عزم پرواز به پایگاه هوایی (offutt) در نبراسکا نمود.

پایگاه اخیر (offutt) مرکز فرماندهی استراتژیک آمریکا است و فرمانهای مراحل آماده سازی، تعیین اهداف و حملات اتمی از این مرکز صادر می شود.

هواپیمای رئیس برای در امان ماندن از حملات، فاصله دو پایگاه نظامی را در ارتفاع کم و در پناه جنگنده های محافظ، بطور زیگ زاگ، پرواز کرده بود. برای محافظت از رئیس جمهور در مقابل حمله احتمالی تک تیراندازان از باند فرود و محل توقف هواپیما تا آستانه ساختمان پایگاه، راهرویی فولادی از اتومبیل های نظامی شکل گرفت. عملیات حفاظت از مقامات بلندپایه کشور تا ساعت شش بعدازظهر یعنی زمان خروج جرج بوش از پایگاه و پرواز به سمت واشنگتن ادامه داشت.

برنامه «Meet the Press» شبکه NBC در شانزدهم سپتامبر میزبان دیک چینی، معاون ریاست جمهوری بود، شرایط و چگونگی اعلام شرایط اضطراری توسط سازمان اطلاعات، در این مصاحبه شرح داده شده است، این گفتگوها توسط Tim.Russert مجری برنامه meetthepress صورت پذیرفته.

چینی: چند دقیقه ای در دفترم [یال شمالی کاخ سفید] مشغول تماشای شکل گیری حوادث بودم و تازه می خواستم فکر کنم که چه باید بکنم که مامور سازمان امنیتی، داخل اطاق شد، بدون این که مرا «Sir» خطاب کند یا رسمی و مودبانه برخورد کند گفت ما باید فوراً از اطاق خارج شویم و بدون درنگ مرا گرفت و ...

راسرت: یعنی عملاً شما را بلند کرد و برد؟

چینی: آره، می دونید، اونها از من درشت تر و بلندترند، و همین طور که منو با خودشون می بردند پاهام زمین می خورد، بالاخره منو کاملاً بلند کردند و رفتند داخل راهرو، از اونجا هم از پله ها پایین رفتند.

از پله ها و راهروها و ... تا به زیرزمین کاخ سفید که برای شرایط اضطراری از خیل تدارک شده، علت این اقدام آنها گزارشی بود مبنی بر تغییر مسیر تروریست ها بسمت کاخ سفید.

راسرت: این همان پرواز شماره ۷۷ بود که از دالاس بلند شده بود؟

چینی: از قرار معلوم همان پرواز شماره ۷۷ بود که دالاس را به مقصد اوهایو ترک کرده بود.

او در این مسیر تروریست ها هواپیما را ربودند، اونها فرستنده هواپیما را خاموش کرده بودند، بعداً گزارش شد که هواپیما در اوهایو سقوط کرده، ولی این طور نبود، البته آنها مسیر رو دور زدند و یکسره بطرف واشنگتن آمدند، یا بهتر بگیم که اونها در اصل بقصد کاخ سفید و ...

راسرت: در حقیقت هواپیما کاخ سفید را دور زد؟

چینی: کاخ سفید رو دور نزد، ولی بسمت کاخ سفید در حرکت بود، سازمان امنیتی با سازمان هواپیمایی کشوری (FAA) بطور دایم در تماس بودند، این هماهنگی بعد از حادثه برج تجارت جهانی بوجود آمد.

راسرت: از طریق رادار.

چینی: فرمانی که هواپیما وارد منطقه خطر شد و معلوم شد که قصد حمله به کاخ سفید رو داره، آن وقت بود که منو برداشتند و با خودشون به زیرزمین کاخ بردند، این که هواپیما به کاخ برخورد نکرد، کاملاً معلومه، اما، آنچه که سایت رادار ثبت کرده، نشان می ده هواپیما دوری زد و از کاخ دور شد و دوباره برگشت و بعد به پنتاگون خورد.

چینی: ما از طریق سازمان اطلاعات کشور، متوجه شدیم که هواپیمای رئیس جمهور در معرض خطر، رئیس جمهور هم در هواپیما بود.

راسرت: واقعا قصد داشتند به هواپیمای رئیس جمهور حمله کنند؟ شما کاملاً مطمئن بودید؟

چینی: من مطمئن بودم، حالا، شما می دونید، ممکنه يك آدم نامتعادل این تلفن رو زده باشه، اما وسط او جریانات امکان بررسی این که کی اون تلفن رو زده نبود.

من فکر می کنم اون تهدید، چیزی نبود که بشه بسادگی ازش گذشت، برای همین هم بود که سازمان اطلاعات منو در جریان

گذاشت، همین که منو به پناهگاه کاخ بردند، در تماس تلفنی و بعد از شرح ماجرا برای رئیس جمهور، به او گفتم فعلا از مراکز تهدید خودشو دور نگه داره، خوب من هم به مرکز عملیات در بحران یا «PEOC» رفتم، اونجا از طریق معاون راه و ترابری کشور Norm Mineta یا هواپیمایی کشوری (FAA) در تماس بودم معاون رئیس جمهور اقرار می کند که بطور غیرمنتظره توسط مامور حفاظت اش از احتمال حمله به کاخ سفید مطلع و به اجبار به پناهگاه کاخ منتقل شد و معلوم شده هواپیمایی ربوده شده از نوع بوئینگ ۷۷، ناتوان از یافتن کاخ سفید بر فراز واشنگتن در حال گشت زنی بوده و سرانجام بر پنتاگون سقوط می کند. دومین اخطار حمله به هواپیمایی رئیس جمهور زمانی به سازمان اطلاعات کشوری می رسد که ماموران این سازمان در حال جابجایی و انتقال مقامات ارشد و اعضای کنگره به محل امن بودند.

ظاهرا يك هواپیمایی ربوده شده دیگر قصد کوبیدن هواپیما به هواپیمایی رئیس جمهور را داشته است. يك بار دیگر و تناقضی دیگر در روایت مقامات رسمی از حادثه.

ريك چینی رئیس جمهور يك بار هدف هواپیمایی ربوده شده را کاخ سفید و هواپیمایی رئیس جمهوری اعلام می کند و بار دیگر پرواز شماره ۷۷ ساخته ذهن اش را بر پنتاگون فرود می آورد. تصور گشت زنی هواپیما بر فراز کاخ سفید با هدف یافتن هدف نیز از فرآورده های ذهن خلاق! جناب معاون است.

بنا به روایت ريك چینی بایستی چنین تصور کنیم که ماموران امنیتی مستقر در کاخ سفید، بجای فعال کردن سیستم ضدهوایی کاخ، فقط دستور داشته اند مقامات ارشد را به پناهگاه هدایت کنند. طرفه این که ذهن خلاق جناب معاون با دست و دل بازی هواپیمایی دیگری خلق می کند که در جستجوی هواپیمایی رئیس جمهور بر فراز واشنگتن در جولان است، در حالی که هواپیمایی رئیس جمهوری با چندین جنگنده نیروی هوایی اسکورت می شود، یافتن منبع این الهامات هنری کار دشواری نیست، کافی است که شیرین کاری های اسب سواران در فیلم های وسترن را بخاطر بیاورید.

حتما اگر بخواهیم این داستان را با همه تناقضات آن يك جا بپذیریم هنوز جوابی برای برخی از حرکتها و اقدامات بظاهر امنیتی، رئیس جمهور نمی توانیم پیدا کنیم. به عنوان نمونه، چرا مقامات امنیتی حتی در پایگاه نظامی استراتژیک و محل فرود هواپیمایی رئیس جمهور نگران حمله تك تیراندازان به رئیس جمهور بودند؟ آیا مقامات امنیتی واقعا نگران نفوذ چريك های اسلامی به این پایگاه نفوذ ناپذیر نظامی بودند؟! داستان های سرگرم کننده ديك چنی باعث شد تا از سخنان سخنگوی کاخ سفید Ari fleischer و همچنین Karl Rove مشاور ارشد کاخ سفید غافل شدیم، صحبت های این دو مقام ارشد کاخ سفید سرخ هایی ترفندهای درون حزبی بدست می داد، آماده سازی و هدایت افکار عمومی به مقابله با دشمنان خارجی و لزوم ورود به جنگ محور اصلی سخنان این دو مقام ارشد امریکایی است.

روزنامه های ۱۲ و ۱۳ سپتامبر به نقل از سخنگوی کاخ سفید «A.fleischers» عنوان کردند که: سرویس امنیتی قبل از حوادث، پیامهایی از علاملان حمله دریافت کرده بودند، دراین پیامها، کاخ سفید و هواپیمایی رئیس جمهور در فهرست اهداف حمله قرار داشت. در این روز خبر بسیار عجیب و بی سابقه بهره برداری و استفاده عاملان حمله از رمز مخابراتی سری رئیس جمهور، برجسته ترین عنوان خبری روزنامه نیویورک تایمز را به خود اختصاص داد. در چنین اوضاع و احوالی دیگر خبر شدید «World Net Daily» برای خوانندگان غیرمنتظره نبود.

ورلدنت ديلي عنوان کرد که تروریست ها به رمز عبور اکثر مقامات ارشد اطلاعاتی دست یافته بودند، ازجمله: آژانس مبارزه با موادمخدر، (EEnforcement Agency Drug) اداره تجسس کشوری (National Reconnaissance office)، اداره اطلاعات نیروی هوایی ((Air Force intelligence، اداره اطلاعات ارتش (intelligence Army) اداره اطلاعات نیروی دریایی (Naval Intelligence)، اطلاعات منطقه ای نیروی دریایی ((The Marine corpslligence)، مرکز خدمات اطلاعات وزارت کشور ((intelligence Services of state The)) Department و درنهایت وزارت انرژی، شمار مقاماتی که فقط یکی از رمزهای فوق را دراختیار دارند بسیار اندک است، و هیچ مقام ارشدی غیر از رئیس جمهور مجاز به دانستن بیش از يك رمز نیست، این که عاملان حمله چگونه به مجموعه ای از رمزها دست یافته اند دو احتمال به ذهن می رسد، یکی این که آنها با استفاده از نرم افزارهای پیچیده کشف رمز، از ساختار حفاظت اطلاعات رئیس جمهور عبور کرده باشند، و دیگری نیروی نفوذی که در میانه بدنه بالاترین رده اطلاعاتی قرار داشته باشد.

با توجه به این نکته که الگوریتم نرم افزار رمزهای گفته شده یکبار به سرقت رفته نه تنها نفوذ به داخل آن حتی بازنویسی اش کاری دشوار نیست، سارق نرم افزار از افسران FBI بنام Robert Hansen است که در فوریه ۲۰۰۱ شناسایی و دستگیر شد. اتهام Hansen جاسوسی و گردآوری اطلاعات محرمانه از پرونده های FBI بود، Hansen این اطلاعات را به سفارش یکی از مدیران اسبق CIA بنام Woolsey James تهیه کرده بود و از این طریق رمزهای مخابراتی به خارج از بدنه دولتی انتقال یافت، امروز در حلقه مخالفان صدام حسین قرار دارد و از طرفداران حمله نظامی به خاک عراق است و عملیات سرقت رمزهای مخابراتی را به گردن گروه های سری و خطرناک عراقی می اندازد. لذا، سومین احتمال می تواند چنین باشد که: ساختار اطلاعاتی، بطور پنهان، شاهد پروژه سرقت اطلاعات بوده و از روی عمد مانع نشده است.

به هر حال عاملان حمله یازدهم سپتامبر هر گروهی که می خواهد باشد، هیچگونه دسترسی به رمزهای مخابراتی نمی توانستند داشته باشند مگر از طریق نفوذهایی نظیر Hansen در FBI Woolsey و در CIA، و اگر تا به حال کوچکترین شکي در دروغ بزرگ یازدهم سپتامبر وجود داشت، عملیات داخلی سرقت رمزهای مخابراتی آن را برطرف کرد، از این رو بایستی از روشنگری عاملان و آمران این

عملیات تشکر کرد.

جدای از اهداف و نیات طراحان عملیات سرقت رمزهای مخابراتی، اطلاعات عادی و مورد تأیید مقامات آمریکا، وجود دو عنصر خیانتکار در بالاترین رده دستگاه اطلاعاتی و امنیتی کشور را انکار نمی کند، آیا تنها توفیق گروه Woolsey سرقت رمزهای مخابراتی بوده؟ آیا قدرت نمایی ها و ضرب شست های دیگری به رقیب ها نشان دادند؟ ولی باید به محافظان رئیس جمهور حق داد که از ترس حمله های تک تیراندازان ماهر در امن ترین پایگاه هوایی آمریکا، شدیدترین مراقبت ها را بعمل آورند.

در آن روز بحرانی، از محل فرود هواپیمای رئیس جمهور تا راهرو ساختمان فرودگاه Offutt دو صف طولانی از خودروهای زرهی بطور متراکم چیده شد، تا رئیس جمهور محافظان وی از میان آنها عبور کنند.

عاملان حمله در تماس تلفنی با استفاده از رمزهای مخابراتی محرمانه چه گفتند؟ و چه شنیدند؟ مقامات امریکایی ترجیح می دهند محتوای این مکالمه یا بهتر بگوییم مذاکره! سکوت کنند، و حتی از دو طرف مذاکره فقط یک طرف آن که عاملان حمله باشند آشکار شده و هنوز از طرف دیگر مذاکره اطلاعاتی منتشر نشده است.

استفاده عاملان حمله از رمز مخابراتی رئیس جمهوری جهت تماس با سرویس مخفی آمریکا به منظور مذاکره ای خطرناک و در سطوح بالایی مقامات دولتی صورت گرفته و در این مذاکره عاملان حمله تقاضایی مشخص و از پیش تعیین شده داشته اند، تقاضاهایی توأم با تهدید و ضرب الاجل.

مرحله بحرانی یازدهم سپتامبر چند ساعتی بیشتر طول نکشید، و در همان روز کم کم تهدیدها برطرف شد و نمایندگان مجلس و مقامات ارشد با بازگشت رئیس جمهور به کاخ سفید از پناهگاه ها بیرون آمدند، بعد از عادی شدن اوضاع و برقراری آرامش، تماس تلفنی دیگری از سوی عاملان حمله گزارش نشد. ظاهراً مذاکرات عاملان حمله با بالاترین مقام دولتی یعنی رئیس جمهور با تسلیم جورج بوش در مقابل درخواست های آنان به پایان می رسد.

عاملان حمله با در اختیار داشتن رمزهای مخابراتی و خطوط تلفنی کاخ سفید و هواپیمای رئیس جمهور، توانستند برای مدت معینی تمام اختیارات رئیس جمهور را در دست بگیرند، آنها هر دستوری که به نیروهای مسلح می دادند بایستی فی الفور اجرا می شد، حتی شلیک موشکهای حامل کلاهک هسته ای نیز کاملاً در اختیار آنها بود.

اگرچه مذاکرات بین عاملان حمله و رئیس جمهور به نتیجه دلخواه عاملان حمله رسیده بود لیکن تا رسیدن رئیس جمهور به مقر فرماندهی واقع در پایگاه نظامی Offutt، همه چیز در هاله ای از ابهام می نمود، با فرود هواپیمای مخصوص ریاست جمهوری موسوم به Air Force One بر باند فرودگاه نظامی Offutt اندکی از التهاب رئیس جمهور و همراهان او کاسته شد، همانطور که گفته شد، Airforce one مجبور شده بود تمام طول مسیر را در ارتفاع پایین و به صورت زیگ زاگ پرواز کند تا از حملات موشکی عاملان حمله در امان بماند، در پایگاه نظامی نیز احتمال ترور رئیس جمهور توسط تک تیراندازان وجود داشت ولی با استفاده از رئیس جمهور در مقر فرماندهی و حدود دستورات جدید وی بار دیگر کنترل نیروهای نظامی و انتظامی را بدست گرفت.

طبق قوانین و دستورالعمل های نظامی، فرمان ها و دستورهای صادره از مقر فرماندهی استراتژیک در صورتی معتبر خواهد بود که، رئیس جمهور شخصاً و بصورت فیزیکی در مقر حضور داشته و دستورات توسط وی صادر شود.

از یک سو، هواپیمای رئیس جمهور برای پرواز مستقیم از فلوریدا به پایگاه Offutt کافی نبود، و شرایط پرواز در ارتفاع پایین مصرف سوخت را از میزان معمول بالاتر می برد.

فصل دوم

از سوی دیگر سوخت گیری در هوا از طریق هواپیماهای تانکر نیز به صلاح نبود، چراکه موقعیت هواپیما برای عاملان حمله آشکار می شد و احتمال داشت مورد حمله واقع شود. هواپیمای رئیس جمهور، با این که برای پرواز در ارتفاع پایین طراحی نشده بود، توانست با استفاده از ذخیره سوخت اضطراری خود را به پایگاه نظامی Barks dale برساند. این پایگاه یکی از پنج پایگاه پشتیبان مقر نظامی Offutt است. هواپیما پس از سوخت گیری، Barks dale را به قصد Offutt ترک کرد.

در گزارش های مقامات رسمی دولت، هیچ اشاره ای به موضوع سرقت رمزهای مخابراتی کاخ سفید نشد. نکته دیگر، گزارش شبکه ABC از آتش سوزی در کاخ سفید بود که آن هم تکرار و پیگیری نشد. روز حادثه، ساعت ۹/۴۲ صبح، در گزارش خبری مستقیم و زنده از کاخ سفید، همراه با گزارش خبرنگار، تصویر ثابتی از ساختمان جانبی کاخ نشان داده شد که از آن دود و شعله زبانه می کشید. پس از آن گزارش، دیگر هیچ گزارش تکمیلی دیگری نه از ABC و نه از شبکه های دیگر در این باره شنیده نشد. هنوز هیچ گونه واکنشی علیه تروریست ها و هواپیماهای انتحاری از رسانه های خبری دیده و شنیده نمی شود.

۱۵ دقیقه بعد از گزارش ABC یعنی حدود ساعت ۱۰ صبح، ماموران امنیتی سراغ دیک چنی رفتند تا او را به محل امنی انتقال دهند و همزمان کاخ سفید به دستور ماموران از پرسنل تخلیه می شود.

تک تیراندازان برای حفاظت از کاخ، در اطراف این منطقه مستقر می شوند و سکوهای متحرک موشک های ضد هوایی به آنها ملحق می شوند تا مجموعه کاخ را در مقابل حملات هوایی احتمالی حفاظت کنند. به زودی معلوم شد حضور این نیروها در اطراف کاخ ضرورتی

ندارد و تنها دلیل این اقدام توصیف دیک چنی معاون ریاست جمهوری از ماجرا بوده است.

۳ ساعت بعد از حادثه (۱۳/۴۰ بعد از ظهر) بیانیه جورج بوش از سوی پنتاگون انتشار یافت. این بیانیه در پایگاه Barks dale، محل سوختگیری هواپیمای رئیس جمهور ضبط و پس از مدتی تاخیر پخش شد.

من به مردم آمریکا اطمینان می‌دهم که نهادها و ارگان‌های محلی با بهره‌گیری از تمام امکانات و تجهیزات کشوری و دولتی به کمک و نجات جان مصدومان این حادثه شتافته‌اند. بدون شک آمریکا عاملان این حادثه غیرانسانی و بزدلانه را به چنگ خواهد آورد و مجازات خواهد کرد. من در تماس‌هایی که با معاون رئیس جمهور، وزیر دفاع، گروه امنیت ملی و سایر اعضای هیات دولت داشته‌ام، نکات و دستورات لازم را داده‌ام. تمام اقدامات امنیتی لازم برای حفاظت از مردم آمریکا صورت گرفته است. ارتش آمریکا چه در داخل و چه در سایر مناطق جهان، در موقعیت آماده باش کامل قرار دارد و ما تمام اقدامات احتیاطی و امنیتی را برای دوام و بقای دولت شما به انجام رسانده‌ایم. ما در گفتگوهای با رهبران کنگره و همچنین رهبران سایر کشورها به آنها اطمینان داده‌ایم که برای دفاع از آمریکا و مردم آن از هیچ کوششی دریغ نخواهیم کرد. من به نمایندگی مردم آمریکا از تلاش بی‌وقفه کسانی که در نجات جان مصدومان کوشیده‌اند، تشکر می‌کنم و از همه می‌خواهم برای قربانیان این حادثه دعا کنند.

برجسته‌ترین نکته در بیانیه رئیس جمهور، برخورد احتیاط آمیز او نسبت به عاملان حمله است. او نامی از عاملان حمله، تروریسم و تروریست بر زبان نمی‌آورد و تلویحا به آغاز جنگی نظامی و کلاسیک و چیزهایی از این دست اشاره دارد. رئیس جمهور از آزمایش سخن می‌راند؛ آزمایشی که آمریکا مراحل اولیه آن را تجربه کرده است. طرفه این که هیچ سخنی از ترک کاخ سفید و خروج از واشنگتن به میان نمی‌آورد.

شاید طرح چنین موضوعی در آن شرایط حساس حمل بر ترس او و اتهام‌رهای کردن مردم در مقابل حوادث می‌شد.

در دو بیانیه مطبوعاتی سخنگوی کاخ سفید آری فلیشر (Flescher Ari) هم هیچ صحبتی از تروریسم و تروریست‌ها به میان نمی‌آید؛ این دو بیانیه کوتاه و محتاطانه مربوط به زمانی است که فلیشر همراه با رئیس جمهوری از این پایگاه نظامی به پایگاهی در پرواز بودند و در شرایط اضطراری با حمایت جنگنده‌ها خود را به واشنگتن رساندند.

برقراری و اعلان شرایط خاص تداوم حکومت دو فرضیه را به ذهن متبادر می‌کند.

در فرضیه اول باتوجه به آتش سوزی عمده در کاخ سفید و همین‌طور به سرقت رفتن رمزهای مخابراتی رئیس جمهور و سازمان‌های امنیتی، حفظ جان رئیس جمهور و خارج کردن او از واشنگتن امری طبیعی و ضروری به نظر می‌رسد. در چنین شرایطی دور کردن سایر رهبران سیاسی از تیررس افراد وابسته به عاملان حادثه و انتقال آنها به محلی امن، کاملا قابل توجه است.

این یک روی سکه است، اما در فرضیه دوم و روی دیگر سکه این سوال حک شده که: آیا برقراری حالت خاص تداوم حکومت (COG) هم جزیی از سناریوی عاملان حمله نبود؟ و آیا انتقال همه رهبران سیاسی- به خصوص معاون رئیس جمهور- به پناهگاه‌های دور و نزدیک، بهانه‌ای برای دور کردن آنها از یکدیگر و همچنین از سازمان‌های حکومتی نبود؟ صحبت‌های عجیب معاون رئیس جمهور دیک چنی بیشتر امکان وقوع فرضیه دوم را تقویت می‌کند.

دیک چنی نحوه به پناهگاه رفتنش را این‌طور شرح می‌دهد: ماموران امنیتی به طرف من هجوم آوردند، از زمین بلند کردند و تا پناهگاه زیرزمینی کاخ سفید با خود بردند؛ بدون این که از من نظرم را بخواهند، یا به صحبت‌های من گوش کنند.

دیک چنی، به نقل از سایر همکاران حکومتی خود می‌گوید: ماموران امنیتی همین رفتار را با دیگر معاونان و رهبران کنگره از خود نشان دادند. لذا این سوال به قوت خود باقی است که: آیا عملیات ماموران امنیتی در زندانی کردن معاونان و نمایندگان منتخب مردم در زیرزمین‌ها و نقاط پراکنده دور از شهر (به بهانه حفظ جان آنها) چیزی غیر از کودتا می‌تواند باشد؟

قبل از پرداختن به چهارمین دفتر از این مجموعه، یافته‌های خود را به طور اختصار و در حد سرفصل به شرح ذیل ثبت می‌کنیم:

الف- آتش سوزی مشکوک در بخشی از مجموعه کاخ سفید.

ب- عاملان حمله در تماسی تلفنی با سازمان اطلاعاتی و امنیتی آمریکا مسوولیت حادثه را به عهده گرفتند.

ج- عاملان حمله در تماس تلفنی درخواست‌های خود را مطرح و ضرب الاجل تعیین کردند. آنها با استفاده از رمز مخابراتی خاص رئیس جمهور و سایر ساختارهای امنیتی و حفاظتی، توانایی و قدرت خود را در عملی کردن تهدیدات نشان دادند.

د- سازمان امنیت پس از اعلان برقراری حالت اضطراری تداوم حکومت COG، ظاهرا به قصد حفاظت از سران و رهبران سیاسی کشور، آنها را به پناهگاه‌های امن انتقال دادند.

ه- بعد از ظهر یازدهم سپتامبر، رئیس جمهور با عاملان حمله گفتگو کرد و به توافق‌هایی رسیدند و درخواست‌ها نیز در غروب همان روز تأمین شد.

و- این عملیات خارج از توان متعصبان مذهبی و برخلاف باورهای کسانی است که به عقوبت و مجازات در روز جزا معتقدند. طرفهای مذاکرات رئیس جمهور باید از خیل کسانی باشند که به خوبی با ساختار اجرایی دولت آشنا و از اطلاعات درون آن کاملا باخبر باشند. فقط در چنین زمانی می‌توان رئیس جمهور را مجبور به اجرای دستورات دیکته شده کرد.

ز- در این کودتا، به جای پایین کشیدن پر سر و صدای ساختار رسمی موجود و جایگزینی ساختار جدید، ترجیح دادند مهره‌های خود را در راس هرم قدرت سازمان فعلی (هرچند به طور غیررسمی و پنهان) قرار دهند.

یکی از منابع اصلی تأمین کننده اطلاعات برای عاملان حمله، در اصل همین مهره‌های پنهان در داخل ساختارها بودند که در نهایت

توانستند قدرت را به دست گیرند.

بسیج نیروهای F.B.I

آفتاب روز یازدهم سپتامبر هنوز غروب نکرده بود که سازمان F.B.I، يك چهارم از تمام نیروهای خود را برای بزرگترین و گسترده ترین ماموریت تاریخ تحقیقات جنایی آماده کرد. در این ماموریت هفت هزار مامور پلیس، چهار هزار نفر از ماموران F.B.I را همراهی می کردند.

علاوه بر این ۱۱ هزار مامور، واحدهای پلیس قضایی از بخش جنایی قوه قضاییه کشور، نیروهای ادارات مهاجرت، کمیته امنیت ملی، ماموران C.I.A و واحدهای اطلاعاتی وزارت دفاع هم در این عملیات عظیم بسیج شدند. لشکرکشی تحقیقاتی محدود به خاک آمریکا نبود، بلکه پلیس بین الملل و نیروهایی از سایر کشورهای همسو با آمریکا نیز به طور هماهنگ به نیروهای F.B.I پیوستند. قبل از پایان روز یازدهم سپتامبر، در حالی که ساکنان نیویورک و مردم آمریکا از ضربه روانی ناشی از حادثه رها نشده بودند و همبستگی عاطفی با مصدومان و بازماندگان در اوج بود، F.B.I طی اطلاعیه ای از مردم خواست تا هر آنچه از مشاهدات خود را که می تواند به روشن شدن ماجرا کمک کند، از طریق تماس تلفنی و یا پست الکترونیکی در اختیار این سازمان قرار دهند. در مدت سه روز اول پس از این فراخوان ملی، ۲۸۰۰ پیام تلفنی و ۲۰ هزار نامه از طریق پست الکترونیکی به دست F.B.I رسید. ۲۴۰۰ گزارش نیز به وسیله ماموران لشکر تحقیقاتی F.B.I تهیه و به مرکز فرماندهی سازمان ارسال شد.

يك روز بعد از حادثه، جان اشکرافت در مصاحبه مطبوعاتی اعلام کرد که F.B.I به اطلاعاتی مبنی بر تروریستی بودن ماجرا دست یافته است. در همان تحقیقات اولیه، انگشت اتهام به بن لادن و شبکه او اشاره داشت.

بنا به گزارش اشکرافت، افرادی از شبکه بن لادن قبلا به طور قانونی وارد کشور شده و پس از گذراندن دوره های فشرده پروازی، در قالب چهار گروه پنج نفری خود را برای عملیات انتحاری (Kamikaze) آماده کردند.

این گروهها پس از ربودن هواپیما، تصمیم داشتند هواپیما و سرنشینان آن را به مراکز مهم تاسیساتی بکوبند.

۲ روز پس از مصاحبه مطبوعاتی اشکرافت (۱۴ سپتامبر) فهرست نوزده نفره ای از اسامی عربی اعلام شد که احتمال می دادند در ربودن هواپیما شرکت داشته اند. این فهرست توسط جان اشکرافت (دادستان) و رابرت مولر (رئیس F.B.I) تایید شد.

چند هفته پس از حادثه، نشریات بین المللی گزارش های تکمیلی از نحوه زندگی هواپیماربايان را به چاپ رساندند.

در این گزارش چنین آمده که این افراد از هر گونه حرکتی که باعث کنجکاوی دوستان و یا همسایگان آنها شود، شدیداً پرهیز می کردند و تا به حال هیچ عملی که پای پلیس کشورهای غربی را به میان بکشد از آنها سر نزده و به این طریق در خیل مردم عادی خود را پنهان کرده بودند. لذا تا پیش از عملیات کاملاً ناشناخته بودند.

اگرچه حادثه یازدهم سپتامبر اولین عملیات از این نوع و از این گروه بود، ولی آیا آخرین آن نیز خواهد بود؟ یا باز هم تعداد دیگری از همین افراد ناشناخته و پنهان در دل جامعه، در روز و ساعت مقرر ماموریت، ناگهان از کمین خارج شده و بر سمبل های تمدن غرب فرود خواهند آمد؟

روشهای جاری و معمول تحقیقات جنایی، مواضع F.B.I و نتیجه گیری سریع و سهل الحصول فوق را تایید نمی کند و آن را فریبی بیش نمی داند؛ بلکه در تحقیقات جنایی در حادثه ای به پیچیدگی یازدهم سپتامبر، بایستی فرضیه های متعددی را ترسیم کرد و هر يك را به دقت تا دریافت پاسخ روشن و قانع کننده به پیش برد.

به عبارت دیگر حذف هر يك از فرضیه ها به اعتبار نتایج خدشه وارد می کند؛ اما فرمانده عملیات تحقیقات جنایی F.B.I، بدون هیچ مکالمه ای و در اقدامی سریع احتمال خانگی بودن منشاء حادثه را منتفی دانست و بلافاصله (يك روز پس از حادثه) انگشت اشاره به طرف بن لادن و گروه او گرفت؛ دادستان کل نیز بر این موضع گیری مهر تایید زد.

در این موضع گیری تنها مستند F.B.I، گزارش منابع نزدیک اطلاعاتی نزدیک به بن لادن است. در شرایطی که افکار عمومی آمریکا خواهان معرفی عاملان حادثه بودند، دولتمردان آمریکا نیز بلافاصله وارد عمل شدند و علی الحساب بن لادن را نامزد و معرفی کردند. در روایت F.B.I، در هر چهار مورد هواپیماربايی، گروههای پنج نفره ای دخالت داشتند که درست در لحظات آخر سوار شدن به هواپیما به هم می پیوستند؛ اما در گزارش ها آمده بود در هواپیمایی که در پنسیلوانیا سقوط کرد، فقط چهار نفر تروریست در عملیات شرکت داشتند F.B.I دلیل غیبت نفر پنجم را دستگیری او اعلام می کند. این گزارش می افزاید نفر پنجم به نام ذکر یا موسوی لحظاتی قبل از سوار شدن به هواپیما به دلیل همراه نداشتن برگه اقامت دستگیر می شود.

در گزارش های اولیه F.B.I چنین آمده بود که تمامی تروریست ها در دوره های تمرینی و آموزشی، خود را برای عملیات انتحاری آماده کرده بودند. اما پس از دست یافتن به نواری ویدئویی از بن لادن، چنین عنوان شد که تنها یکی از تروریست ها از عملیات انتحاری باخبر بود و دیگر همراهان او در لحظات آخر از نوع عملیات و انتحاری بودن آن باخبر می شوند؛ اما سوابق و مطالعات روان شناسی درخصوص عملیات Kamikaze نشان می دهد تصمیم گیری و اجرای این گونه عملیات همیشه انفرادی و شخصی بود و جز يك مورد اخیر (۱۹۷۲)، تمامی عملیات انجام شده در جنگ جهانی دوم انفرادی بوده است.

در سال ۱۹۷۲، گروهی ۳ نفره تحت آموزش یکی از اعضای ارتش سرخ ژاپن (Rengo Segikun)) قصد داشتند در منطقه ای به نام Lodd اقدام به عملیات نمایند، اما پس از دریافت آموزش های خاص به منظور انجام هماهنگ و همزمان عملیات، یکی از افراد گروه به نام ((

Kozo Okamoto زنده دستگیر شد. جز این مورد، هیچ نمونه دیگری از عملیات Kamikaze تیمی که بخواهند در آخرین لحظات به هم بیوندند گزارش نشده است.

افزون بر این، سلمان رشدی در اظهارنظری شیطنت آمیز می گوید: به نظر می رسد اگر هواپیمارها، نگرش Kamikaze داشتند، پس نمی توانند همزمان هم کامی کاری باشند و هم بنیادگرا؛ در حقیقت قرآن اجازه خودکشی به این شکل را به پیروان خود نمی دهد. بنیادگرایی نظیر طالبان و وهابی ها، ممکن است خود را در معرض شرایطی قرار دهند که مفری جز مرگ ندارد، اما اجازه ندارند به دست خود، زمینه هلاکت خود را فراهم آورند و اقدام به خودکشی کنند. مدتی بعد، F.B.I اقدام به انتشار دست نوشته هایی به زبان عربی کرد و مدعی شد این یادداشت ها مربوط به گروه های کامی کاری یا هواپیماریان است. ترجمه انگلیسی این یادداشت ها در بیشتر روزنامه های بین المللی انتشار یافت.

به گفته مسوولان F.B.I سه مورد از این دست نوشته ها در ۲ نقطه متفاوت توسط ماموران سازمان، کشف شده است. اولین یادداشت مربوط به محمد عطا بود که از داخل چمدان او پیدا شد، چمدان محمد عطا در طول سفرش گم شده بود که در نهایت به دست ماموران F.B.I افتاد.

دومین یادداشت را از داخل اتومبیلی که در حوالی فرودگاه دالاس در کنار خیابان رها شده بود، پیدا کردند.

این دست نوشته مربوط به نواف الحزیمی نسبت داده شده و سومین یادداشت را توانستند از میان بقایای پراکنده هواپیمایی که بر فراز «Township» پنسیلوانیا منفجر شده بود بیابند! برخی از نشریات اروپایی در آن زمان به اشتباه محل کشف این یادداشت اخیر را پنتاگون اعلام کردند. این یادداشت ها در ۴ صفحه تنظیم شده بودند و اغلب، محتوای اخلاقی و مذهبی دربر داشتند.

۱- تو نذر کرده ای که خود را در این راه قربانی کنی، عهد خود را بیاد آور و دوباره آن را تازه کن، بدن خود را از موهای زاید پاک و غسل کن و با عطر، معطر نما.

۲- يك بار دیگر جزئیات نقشه را با خود مرور کن، این کار را تا اطمینان کامل و آگاهی از جزء به جزء برنامه ادامه بده، برای لحظه های مقابله و مستقیم و عکس العمل های خود در مقابل حرکت های احتمالی دشمن آمادگی کامل داشته باش.

۳- سوره های توبه و انفال را با توجه به معانی آن بخوان و به آنچه خداوند به شهدا وعده داده، امیدوار باش و...

تدارک، تولید و عرضه چنین دست نوشته هایی با چنین سبک نگارش و محتوای خاص متعصبان مذهبی قرون وسطی، طعمه ای بود که در مقابل افکار عمومی معترض به دولتمردان آمریکا رها شد. اندکی آشنایی با اسلام، جعلی بودن متن فوق را آشکار می کند. به طور مثال مسلمانان گفتار و نوشته های خود را با نام خداوند و به کارگیری جمله بسم الله الرحمن الرحيم آغاز می کنند و نه به نام خود و خانواده ام نه مسلمانان و نه شاخه های منشعب از این دین هیچ گاه کلام خود را با نام خود و خانواده شان آغاز نمی کنند. روزی که روزنامه واشنگتن پست، دست نوشته های مذکور را به چاپ رساند، «Bob woodward» روزنامه نگار مشهور آمریکایی به این نکته غیرعادی در نامه های منتشره اشاره کرد و آن را نوعی بدعت و عملی غیرمعمول خواند؛ اما در نوشته های پرشتاب و هیجان زده نشریات آن روز، کسی بدان توجهی نکرد. در متن دست نوشته ها اغلب با گشتارها و حمله هایی مواجه می شویم که مشابه آن در فرهنگ و زبانی غیر از آمریکایی وجود ندارد.

نظیر این جمله: «100% it you must face it and understand»: «تو باید از عواقب آن کاملا آگاه باشی و شهامت برخورد با آن را داشته باشی».

F.B.I، محمد عطا را سرکرده گروه می داند و طبق تحقیقات این سازمان محمد ۳۲ ساله به مدت ۱۰ سال در «salou» اسپانیا اقامت داشته سپس به سوئیس می رود و در شهر زوریخ مستقر می شود.

او يك قبضه چاقویی سوئیسی از یکی از فروشگاه ها خریداری می کند و بهای آن را با کارت اعتباری می پردازد.

از نظر کارشناسان F.B.I این همان چاقویی است که محمد در عملیات هواپیماری به کار گرفته است. او سرانجام از هامبورگ آلمان سر درمی آورد.

در این شهر بود که محمد به اتفاق دو نفر دیگر از دوستانش دوره هایی از مباحث مهندسی الکترونیک را می گذرانند. محمد و

دوستانش در این سالها توانستند افکار و نیت خود را از دید سازمان های اطلاعاتی و امنیتی پنهان نگاه دارند و کسی نسبت به

گرایش های افراطی آنان مطمئن نشود. محمد داستان F.B.I خود را به شهر «Venice» واقع در ایالت فلوریدا می رساند و در آنجا به همراه سایر دوستانش در کلاسهای آزاد خلبانی ثبت نام می کند.

آنها حتی در میامی چند ساعتی پشت شبیه ساز هواپیما می نشینند از خدا که پنهان نیست از شما چه پنهان، محمد خدا بیامرز

گاهی به لاس وگاس می رفته و برای ردگم کردن و پنهان کردن عقاید بنیادگرایانه اش سری هم به کاباره Olympic Garden (بزرگترین کاباره جهان) می زده. این مزدور عجیب، از طریق پروازهای داخلی خود را به بوستون می رساند. روز یازدهم سپتامبر، محمد چمدان

خود را در فاصله دو پرواز گم کرده و لذا مدتی به دنبال آن می گردد. این تاخیر هر چند کوتاه، موجب جا ماندن از هواپیما می شود. ولی

او با پرواز بعدی خود را به مقصد می رساند. محتوای چمدان باعث می شود ماموران F.B.I مدارکی دال بر تروریست بودن محمد پیدا

کنند.

این مدارک عبارتند از فیلم ویدئویی آموزش پرواز هواپیمای بوئینگ، کتابی با محتوای تعلیمات اسلامی و نامه ای قدیمی که نویسنده آن

آرزوی شهادت داشته است.

فرمانده عملیات صندلی ۸D پیامی کوتاه از تلفن همراه یکی از خدمه پرواز هواپیمای بوئینگ ربوده شده. برای F.B.I هم هیچ گونه شکل باقی نمانده که فرمانده عملیات همان محمد عطا است.

آیا می توان این گونه اطلاعات را جدی تلقی کرد؟ چطور می توان پذیرفت فردی چون محمد عطا با توصیفی که F.B.I از گذشته او می دهد مرتکب چنین خطاهای فاحشی شود؟ کسی که به مدت ۱۰ سال بدون هیچ اشتباهی عکاسها، ارتباطات و قصد و نیت خود را از چشم سازمان های عریض و طویل اطلاعاتی پنهان نگاه داشته، چرا باید چمدانی از اطلاعات را تا قربانگاه خود به يدك بکشد و سرانجام آن را براحتی در فرودگاه رها کند تا به جنگ ماموران F.B.I بیفتد؟ F.B.I بر این باور است که محمد عطا هر چند با تاخیر خود را به محل قرار رسانده، به دوستانش می پیوندد و ماجرای گم شدن چمدان فراموش می شود. پس چمدان برای کسی که در آستانه خودکشی است چه فایده ای می تواند داشته باشد؟

در نهایت F.B.I گویی نسلی از گوسفندان را مخاطب قرار داده ادعا می کند گذرنامه محمد عطا را از میان آوارهای برج تجارت جهانی (W.T.C) سالم و دست نخورده پیدا کرده است! حتی اگر باور کنیم گذرنامه محمد عطا در آن انفجار عظیم سالم مانده باشد، چطور می توان باور کرد که در میان آن همه آوار دوباره به دست آمده باشد؟

ناگفته پیداست این اطلاعات پراکنده و غیرمنسجم، ساخته و پرداخته ذهن خسته و آشفته ارشد سازمان عریض و طویل F.B.I است. فاجعه یازدهم سپتامبر تأثیرات جبران ناپذیری بر ساختارهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، دولتی و حتی علمی آمریکا وارد کرد؛ لیکن در این سیل مخرب، اولین ساختاری که بیشترین صدمه را متحمل شد ساختارهای امنیتی بخصوص سازمان F.B.I بود.

لذا این گونه موضع گیری های شتابزده و غیرمعقول را باید به دلیل ترس و وحشت ناشی از فروپاشی و از دست دادن اعتبار این سازمان نزد مردم آمریکا و جهانپان ناظر بر این ماجرا دانست. در چنین شرایطی تمام تلاش مدیران و مسولان این سازمان جلوگیری از اضمحلال و فروپاشی آن است تا ادامه تصمیم تصحیح و بموقع.

تلاش F.B.I در بسیج دهها هزار تن از نیروهای امنیتی قضایی و اداره مهاجرت، همچنین فعال کردن چهار هزار نفر نیرو در بزرگترین تحقیقات جنایی تاریخ، قبل از هر چیز نوعی مانور سیاسی اجتماعی با هدف اعلام وجود و زنده ماندن سازمان محسوب می شود. مروری بر مقاله ها و کتاب های منتشر شده بعد از یازدهم سپتامبر، غلبه ناامیدی بر جامعه، ضرورت چنین رزمایشی را توجیه می کند. تمامی افراد در فهرست ۱۹ نفره F.B.I مردان جوانی بین ۲۵ تا ۳۵ ساله، تبعه عربستان سعودی و تحصیل کرده دانشگاهی بودند. در این گزارش انگیزه عملیات تروریست ها عقیدتی و آرمانی و نه از سر ناامیدی ذکر شده بود.

این موضوع برای مدتی طولانی، ستونهای تفسیری روزنامه های بین المللی را به خود اختصاص داد؛ اما به تدریج اصل فهرست و اسامی و اطلاعات F.B.I مورد سوال قرار گرفت و شك و تردیدها درباره آن بالا گرفت. به خصوص بعد از این که ثابت شد چند نفر از آنها یعنی عبدالعزیز العمري، وليد الشهري، سالم الحميري و سعيد القمدي همگی زنده و سالم، در کشور خود به کار مشغولند. این اطلاعات توسط سفارت عربستان در واشنگتن تأیید شد.

شغل وليد.م. الشهري خلبانی است، اما او سالهاست که به استخدام خطوط هواپیمایی سلطنتی مراکش درآمده و زمان حادثه در شهر کازابلانکا بوده است. وليد در مصاحبه ای با روزنامه عرب زبان القدس العربي که در لندن منتشر می شود، اتهامات F.B.I را تکذیب کرد.

سعود الفيصل وزير امور خارجه عربستان سعودي در بیانیه ای رسمی گفت: ثابت شده که این افراد که نام آنها در فهرست F.B.I آمده، هیچ رابطه ای با حادثه یازدهم سپتامبر نداشته اند.

همچنین نایف وزير کشور عربستان پس از ملاقات با هیات اعزامی آمریکا به عربستان اعلام کرد: ما به فرستادگان واشنگتن گفتیم که تا این لحظه هیچ گونه شواهدی دال بر روابط نامبرده با حادثه یازدهم سپتامبر پیدا نکرده ایم و متقابلاً آمریکایی ها هم چیزی در رد صحبت های ما نداشتند. مواضع عربستان و گفته های وزرای خارجه و کشور، در روزنامه نیویورک تایمز ۱۰ دسامبر ۲۰۰۱ به وسیله داگلاس جل گرد آمده است. داگلاس به نقل از وزیر کشور عربستان می نویسد: با سوابق و شناختی که ما از بن لادن داریم، اصولاً او نمی تواند مغز متفکر القاعده باشد، او فقط ابزاری است در دست القاعده!...

فصل سوم

سقوط سهام شرکت های هواپیمایی قبل از حادثه اما... داستان فهرست اسامی تروریست ها به روایت F.B.I اگر به یاد داشته باشید در فهرست اسامی قربانیانی که از سوی شرکتهای مربوط به حادثه ۱۲ سپتامبر منتشر شد، هیچ يك از اسامی هواپیماریان وجود نداشت. «شاید قصد آنها از این گزینش مشخص شدن مسافران بی گناه از تروریست ها بود».

تعداد قربانیان بی گناه در اطلاعیه ۱۳ سپتامبر از این قرار است.

- پرواز شماره ۱۱ هواپیمای امریکن ایرلاین، که به برج شمالی W.T.C اصابت کرد ۷۸ نفر.
- پرواز شماره ۱۷۵ یونایتد ایرلاین (برج جنوبی) ۲۶ نفر.
- پرواز شماره ۷۷ امریکن ایرلاین (مثلاً پنتاگون) ۵۱ نفر.

- پرواز شماره ۹۳ یونایتد ایرلاین (پنسلوانیا) ۳۶ نفر.
همان طور که گفته شد، این فهرست کامل تلفات نیست و اسامی هواپیماریان از آنها حذف شده است.
فهرست کامل مسافران در اطلاعیه قبلی شرکتهای هواپیمایی که روز ۱۱ سپتامبر توسط خبرنگاری آسوشیتدپرس انتشار یافت، از این فرار است:

- پرواز شماره ۱۱ امریکن ایرلاین ۸۱ نفر.
- پرواز شماره ۱۷۵ یونایتد ایرلاین ۵۶ نفر.
- پرواز شماره ۷۷ امریکن ایرلاین ۵۸ نفر.
- پرواز شماره ۹۳ یونایتد ایرلاین ۲۸ نفر.

از مقایسه دو اطلاعیه یازدهم و سیزدهم سپتامبر، در پرواز شماره ۱۱ امریکن ایرلاین، تعداد هواپیماریان نایبستی بیشتر از سه نفر و در پرواز شماره ۹۳ یونایتد ایرلاین دونفر باشند.

جالب این که نتایج مقایسه نشان می دهد در پرواز ۱۷۵ یونایتد ایرلاین ۱۰ تروریست حضور داشتند! در حقیقت در هیچ يك از پروازها تیم چهارنفره مورد ادعای F.B.I وجود نداشته و گزارش F.B.I از تماس تلفنی خدمه هواپیمایی حامل محمد عطا و تیم چهار نفره و موضوع صندلی ۸D کاملاً ساختگی بوده است.

F.B.I با استخراج فهرستی از اسامی به اصطلاح دشمنان غرب و اعلام آنها به عنوان تروریست، از ما می خواهد باور کنیم که مسلمانان و فعلاً عربها دشمنان خط مقدم امریکا و غرب هستند.

در این ماجرا که هزاران نفر از مردم امریکا جان خود را از دست دادند، هنوز عواملان واقعی فاجعه پنهان مانده اند.

با اطلاعات ضدونقیض F.B.I هنوز تصویر درستی از تروریست ها و نحوه عملکرد آنها به دست نیامده و این پرونده جنایی همچون سایر موارد از این دست بازخواهد ماند. اما در تمام فرضیه های موجود، این سوال به قوت خود باقی است که: این جنایت ها به سود چه کسی تمام خواهد شد؟.

با توجه به این سوال اساسی، موسسه بین المللی تحقیقات ضدتروریستی در پژوهشی توسط دان رادلور (Don Radlaver) به نتایج جالبی در این زمینه دست یافت.

این تحقیقات که با عنوان «اختلاس درون سازمانی» انتشار یافت، نشان داد که از ۶ روز قبل از حادثه یازدهم سپتامبر تا ساعاتی قبل از حادثه، سهام ۲ شرکت عمده امریکن ایرلاین، یونایتد ایرلاین و K.L.M در اقدامی ساختگی و بی سابقه ای دچار سقوط شد.

یونایتد ایرلاین، مالک دو هواپیمایی بود که یکی به برج جنوبی اصابت کرد و دیگری هم در Pittsburgh سقوط کرد.

عرضه بی سابقه سهام این شرکت در مراکز بورس، ارزش آن را به میزان ۴۲ درصد پایین آورد.

امریکن ایرلاین مالک دو هواپیمایی که یکی به برج شمالی اصابت کرد و دیگری به گفته (F.B.I) بر ساختمان های پنتاگون فرود آمد هم دچار تزلزل سهام ۳۹ درصدی شد. شرکت هواپیمایی K.L.M نیز گرفتار سقوط متناسب با دو شرکت فوق شد. این سقوط سهام در حالی اتفاق افتاد که هیچ يك از شرکتهای هواپیمایی در سراسر جهان دچار چنین تزلزل سهامی نشدند و استثنای K.L.M نیز نشان می دهد این شرکت در پروژه عملیات قرار داشته، اما به دلایلی در انتهای ماجرا حذف شده بود.

در مقابل سقوط سهام شرکتهای هواپیمایی بود که قرار بود مستقیماً درگیر ماجرا باشند، سهام برخی از شرکتهای خصوصاً شرکتهای بیمه گر درگیر ماجرا- درست يك هفته قبل از ماجرای یازدهم سپتامبر خبر از ۲۵ برابر رشد را می داد.

شرکت مورگان استنلی (Morgan Stanley) که در طبقه بیست و دوم برج w.t.c قرار داشت، رشد سهام ۱۲ برابر را تجربه کرد، و مریل لینچ (Merrill Lynch & Co) بزرگترین حق العمل کار سهام جهان، قیمت سهام خود تا ۲۵ برابر ارتقا داد. دفتر کار این شرکت در مجاورت برجها قرار داشت.

ارتقای ساختگی ارزش سهام به شرکت بزرگ بیمه گر نظیر AASwiss Re، Munich Re و A * A و کشیده شد و هر سه این شرکتهای درگیر عواقب بعد از حادثه بودند که باید خسارات ناشی از حادثه را پرداخت می کردند.

«کمیسون ایمنی تبادلات سهام شیکاگو» اولین مرکزی بود که بخشی از ماجرا را کشف و آشکار کرد.

واحد تحقیقات، کمیسون شیکاگو دریافته بود که یکی از سهامداران متنغد و دارای شغل دولتی، توانسته از مرکز بورس شیکاگو سودی بالغ بر ۱۵ میلیون دلار کسب کند.

این سود حاصل از مبادله سهام شرکت هواپیمایی یونایتد ایرلاین (۵ میلیون دلار)، سهام امریکن ایرلاین (۴ میلیون دلار)، سهام مورگان استنلی (۱/۲ میلیون دلار) و سهام مریل لینچ (۵/۵ میلیون دلار) ثبت شده بود.

گزارش دیگری از کمیسون نشان داد این مقام ارشد دولتی همزمان با وقوع حادثه، در حال نقد کردن ۲/۵ میلیون دلار سود حاصل از فروش سهام شرکت امریکن ایرلاین بوده که موفق به انجام آن نمی شود.

پس از انتشار کمیسون امنیتی سهام شیکاگو، سازمان بین المللی امنیت سهام (IOSCO) در سطح بین المللی تحقیقات گسترده ای را در تمام مراکز عمده سهام جهان آغاز کرد و نتایج این گزارش به طور مشروح در سایت www.sfgate.com منعکس شد.

در کنفرانس خبری ویدئویی پانزدهم اکتبر ۲۰۰۱، IOSCO يك گزارش اجمالی از تحقیقات انجام شده ارائه کرد.

اختلاس ثابت شده مقامات دولتی امریکا در این گزارش که از آن به عنوان «بزرگترین تخلف مالی دولتی» یاد شد، به صدها میلیون دلار

می رسد. حسابهای بانکی اسامه بن لادن در سال ۱۹۹۸ به دستور آمریکا در سراسر جهان بسته شده بود و توان مالی گروه طالبان به مراتب کمتر از آن بود که بتواند از «رانت اطلاعاتی» در مراکز تبادلات سهام استفاده کند. پس از جریان بمب گذاری در «دارلسلام» و «نایروبی»، دولت کلینگون در حرکتی نمادین با دستوری به شماره ۱۳۰۹۰۹ صادر شده از کاخ سفید خواستار انسداد کلیه حسابهای بانکی بن لادن و طالبان شد.

این اقدام با قطعنامه شماره ۱۱۹۳ شورای امنیت سازمان ملل متحد، در تاریخ ۱۳ اوت ۱۹۹۸، جنبه بین المللی پیدا کرد. دولت کلینگون، مصادره اموال طالبان و بن لادن را تا لغو قراردادهای مخابراتی و خدمات ماهواره ای این گروه ادامه داد و به این ترتیب تنها کانالهای مخابراتی و اطلاع رسانی آنها مسدود کرد. پس از این اقدام بین المللی که به بهانه «تروریست» بودن بن لادن و گروه او صورت گرفت، میلیونر خواندن بن لادن امری مضحک می نمود.

پس از قطعنامه شماره ۱۲۹۶ شورای امنیت در تاریخ ۱۹ اکتبر ۱۹۹۹، هرگونه کمک مالی و همکاری بانکی با اسامه بن لادن در ردیف معاونت و همکاری با تروریست ها قلمداد شد.

در چنین شرایطی، چه کسی و یا کسانی می توانستند هزینه عملیات تروریستی ۱۱ سپتامبر را از ۱۹۹۹ (انسداد حسابهای بن لادن) تا ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بپردازند؟ پس از قطعنامه ۱۹۹۹، هیچ نمونه همکاری مالی با بن لادن از سوی آمریکا به عنوان ناظر ذی نفع، این ماجرا گزارش و ثابت نشد؛ اما حوادث پس از ۱۱ سپتامبر نشان داد که تنها پشتیبان ممکن بن لادن در این مدت، ایالات متحده آمریکا بوده و بس. تحقیقات بعد از حادثه، تا حدودی کارساز بود و برخی از مجاری دولتی، کمکهای مالی به بن لادن را مشخص کرد؛ اما خیلی زودتر از آن که اصل ماجرا را آشکار کند، متوقف شد. در میان یاوران مالی بن لادن، بانکی به اسم Bank Alex Brown Deutsche سرمایه دار بزرگ آمریکایی است. این بانک با استفاده از رانت اطلاعاتی، یک هفته قبل از حادثه ۱۱ سپتامبر تمامی سهامی که از دو شرکت هواپیمایی امریکن ایرلاین و یونایتد ایرلاین در اختیار داشت در بازار بورس به فروش رساند.

نشریه سان فرانسیسکو کرونیکال در تاریخ ۲۹ سپتامبر ۲۰۰۱ در مقاله ای با عنوان «سودهای مشکوک بازپس گرفته نشد». به قلم کریستین برت لسن و اسکات وینکور با تاکید بر سوءاستفاده مالی Alex Brown، تا حدی به عمق ماجرا اشاره می کند؛ این مقاله از طریق آدرس اینترنتی www.sfgate.com قابل بازخوانی است.

بررسی ها نشان می دهد A.B Krongard - مدیرعامل Bank Deutsche - در سالهای ۱۹۹۸ به بعد، از سوابق درخشانی در ارتش آمریکا برخوردار بوده است.

فرماندهی ستاد، فرماندهی توپخانه و مقام فرماندهی در نیروی دریایی آمریکا از جمله خدماتی است که او می تواند به آنها افتخار کند.

A.B Krongard تا ۲۶ مارس ۲۰۰۱ یکی از ۲ شخصیت برجسته سازمان C.I.A محسوب می شد و هنوز از مشاوران ارشد و مورد اعتماد ریاست سازمان امنیتی آمریکا (CIA) به حساب می آید.

با توجه به سوابق و افتخارات A.B Krongard و نزدیکی او به سازمان C.I.A از یک سو و مدیریت عاملی او در Deutsche Bank از سوی دیگر، باید تخلفات مالی الکس براون - سرمایه دار این بانک - در بازار بورس - از دید مدیرعامل این بانک و مشاور ارشد C.I.A مخفی نمی ماند و او زودتر از ماموران F.B.I و گروه تحقیقات IOSCO، گزارش مفصلی از گردش مالی بانک در اختیار مقامات دولتی قرار می داد؛ اما چنین نشد و به طرز مرموزی

تحقیقات کمیسیون امنیتی سهام (IOSCO) بی هیچ دستاوردی در نیمه راه رها شد و F.B.I از تحقیق و بررسی بیشتر در این خصوص دست کشید.

پی گیری نقل و انتقالات مالی میان بانکها، برای سازمان های نظیر F.B.I و IOSCO و کار دشواری نیست؛ چرا که تمامی این مبادلات از طریق ۲ موسسه بزرگ دولتی به طور رسمی پیگیری و ثبت می شود؛ اما وارد شدن F.B.I و IOSCO و به حریم امن Deutsche Bank باعث برملا شدن تمامی نقل و انتقالات سری پولهایی می شد که فقط C.I.A، مشاور ارشد این سازمان (A.B Krongard) و Alex Brown)، (سهامدار اصلی این بانک) از آن اطلاع داشتند.

فصل چهارم

لطف و بخشش یا انتقام؟

زمان: غروب یازدهم سپتامبر

مکان: کاخ سفید

جرج دبلیو بوش، روزی پرخطر را پشت سر گذارده است و حالا نوبت آن رسیده که در مقام رئیس جمهور آمریکا با پیام خود مردم را دلگرم و به آرامش دعوت کند. بوش با لحنی عرفانی و کلامی شمرده پیام تلویزیونی خود را این طور آغاز می کند: «هدف گیری و حمله به آمریکا برای آن است که ما درخشان ترین چراغ آزادی و فعال ترین خالق فرصتهای پر ارزش در جهان هستیم.

ملت ما امروز یکی از پلیدترین صورت ممکن از خطاهای انسانی را شاهد بود و آن را با بهترین رفتار امریکایی پاسخ گفت: با شهامت و از خودگذشتگی گروههای نجات، با گذشت و فداکاری افراد گمنامی که با اهدای خون خود و ... برای شناسایی عاملان این اعمال غیرانسانی، تحقیقات آغاز شده است. برای دستگیری و محاکمه مسببان این حادثه، خواسته ام که تمامی امکانات اطلاعاتی و قضایی بسیج شوند.

از نظر ما هیچ تفاوتی میان عاملان مستقیم این حادثه با کسانی که به نوعی به آنها یاری رسانده اند، نیست. امشب از شما تقاضا دارم تا برای قربانیان و بازماندگان عزادار این حادثه دعا کنید. دعا کنید برای کودکانی که دنیای آرام آنها از هم پاشیده شده؛ دعا کنید برای کسانی که حاشیه امن زندگی آنها مورد تجاوز قرار گرفته است. امیدوارم آنها با پشت گرمی به حمایت آن که از همه ما قدرتمندتر و تواناتر است، آرامش خود را بازیابند. همان طور که در نیایش بیست و سوم از کتاب مقدس آمده حتی آن زمان که در میان دره ای از مرگ و تاریکی قدم می گذارم، چون تو مرا هدایت می کنی، از هیچ چیز هراسی به دل راه نمی دهم. اکنون، تمام مردم امریکا با هر مرام و مذهبی که دارند، با خواست و تصمیم ما در دفاع از آزادی و اجرای عدالت با ما همراه و متحدند. ما بارها دشمنان خود را به پای میز محاکمه کشانده ایم و این بار نیز چنین خواهیم کرد. ما این روز فراموش نخواهیم کرد، کمین در دفاع از آزادی تا آنجا که عدل و انصاف اجازه می دهد، به پیش خواهیم رفت. متشکرم، شب خوش و خدا امریکا را حفظ کند.»

اگر چه محتوای پیام بوش دعوت وحدت و همکاری بود و بیشتر اطرافیان رئیس جمهور، حول محور اولین و تنها فرضیه F.B.I مبنی بر گناهکار بودن اسامه بن لادن به توافق رسیده بودند؛ لیکن نسبت به نحوه برخورد با بن لادن و سازمان القاعده، اختلاف نظرهایی بین دو جناح میانه رو و تندروی کابینه بوش به وجود آمد.

کالین پاول و هارشلتون رئیس ستاد مشترک سابق از جناح میانه رو براین عقیده بودند که در برخورد با القاعده و بن لادن همان سیاست برخورد بیل کلینتون (رئیس جمهور سابق) در سال ۱۹۹۸ را در پیش گیرند. در سال ۱۹۹۸، پس از حمله القاعده به دو پایگاه امریکایی واقع در دارالسلام و نایروبی، کلینتون دستور داد پایگاه های آموزشی القاعده در افغانستان و مجموعه داروسازی الشفا در سودان هدف قرار گیرند. این اهداف توسط موشک های تاماهاوک و از طریق زیردریایی های مستقر در دریای عمان در هم کوبیده شدند.

گروههای تندرو در دولت بوش، پیشنهاد وزیر خارجه را نپذیرفتند؛ به نظر آنها حملات محدود موشکی به پایگاه های القاعده کارساز نبوده و به همین دلیل آنها توانستند بار دیگر علیه ما اقدام کنند. از نظر این گروه، تنها راه ممکن، از میان برداشتن پایگاه های اسامه بن لادن و ورود و استقرار ارتش امریکا در خاک افغانستان عنوان شد.

افغانستان اشغال شده توسط نیروهای امریکایی، لقمه ای نبود که اشتهای تندروهای اطراف بوش را جوابگو باشد.

آنها جنگی تمام عیار و طولانی را به بوش پیشنهاد کردند؛ جنگی که از طریق آن نه تنها بن لادن، بلکه تمامی گروههایی که از نظر امریکا در ردیف القاعده قرار دارند و یا توانایی شکل دهی گروههایی که از نظر امریکا در ردیف القاعده قرار دارند و یا توانایی شکل دهی گروههای همردیف القاعده در آنها وجود دارد نیز از میان برداشته شوند.

بلندپروازی گروههای تندروی کابینه بوش، فراتر از جوابیه ای بود که در مقابل پیشنهاد کالین پاول عنوان شد؛ ولی در نهایت این گروه خواست های خود را از زبان هنری کسینجر بیان کرد.

کسینجر، وزیر خارجه اسبق، پیرکنه کار سیاست های توسعه طلبانه امریکا و طراح اکثر عملیات های سری برون مرزی امریکا در سالهای ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۹ ساعت ۸/۳۰ شب یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، چند دقیقه ای از سخنرانی جورج بوش گذشته بود که واشنگتن پست در ستون اندیشه سایت اینترنتی خود، پیشنهادهای هنری کسینجر را به نمایش گذارد.

کسینجر با همه تجربه و پختگی سیاسی سخنان بی پرده خود را چنین آغاز می کند:

برای از میان برداشتن عوامل ساختاری این حادثه (یازدهم سپتامبر) دولت موظف به تشکیل ساختارهایی است که برای همیشه دیگر شاهد حملاتی از نوع پرل هاربر نباشیم. تشکیلات تروریستی پنهان شده در دل این ساختارها، مراکز دولتی برخی از کشورها را برای خود محل امنی یافته اند و ما بدون مواخذه و کیفر دادن، همچنان به برقراری روابط عادی سیاسی با آنها ادامه می دهیم. اگرچه این حملات شباهت هایی با عملیات اسامه بن لادن دارد، لیکن بطور قطع و یقین نمی توانیم بگوییم او در این ماجرا دست داشته است. اما هر دولتی که به گروههایی نظیر القاعده پناه داده باشد، هر چند این گروهها در عملیات اخیر (۱۱ سپتامبر) دست داشته و یا نداشته باشند، آن کشور باید تاوان سنگین حمایت از تروریست ها را بپردازد.

دولت امریکا باید با آرامش، دقت و بدون گذشت و ترحم این موضوع را دنبال کند. روزهای دوازدهم و سیزدهم سپتامبر، پس از سخنرانی جرج بوش و اعلان مواضع تلویحی دولت امریکا از زبان هنری کسینجر، در حالی که مردم امریکا ناباورانه در سوگ قربانیان بی گناه نشسته بودند، دولت و وزارت گرفتار پاسخگویی به سه سوال عمده سفرا و نمایندگان خارجی دیگر کشورها شدند.

- آیا جرج بوش سازمان القاعده را عامل حمله شناخته است؟

- امریکا چه نوع عملیات نظامی را در افغانستان طراحی خواهد کرد؟

- آیا امریکا قصد آن دارد که جنگی درازمدت علیه دشمنان حقیقی و فرضی خود آغاز کند؟

اخبار غیررسمی که از قول مقامات امریکایی به رسانه ها درز پیدا کرده بود، نشان می داد که دولتمردان امریکا انگشت اتهام را به سمت بن لادن و سازمان القاعده نشانه رفته اند.

در این اخبار، بن لادن را مغز متفکر عملیات و القاعده را عامل اجرای عملیات معرفی کردند. مجموعه گزارش های جرج تنت - رئیس سازمان CIA - حاوی شنود و مکالمات القاعده در یازدهم سپتامبر، مدارکی بود که کاخ سفید را در مجاب به موضع گیری صریح علیه القاعده کرد. در مجموعه گزارش های تنت چنین آمده بود که: القاعده از ۲ سال پیش در تدارک عملیات در خاک آمریکا بوده که حادثه یازدهم سپتامبر نقطه آغاز آن است و آمریکا باید برای عملیات بعدی خود را آماده کند.

بنا به مدارک ارائه شده توسط جرج تنت، مجالس سنا و کنگره و همچنین مجموعه کاخ سفید نیز از اهداف تروریست ها بوده و شنود مکالمات نشان می دهد بن لادن به اشتباه از هدف فرارگرفتن مجالس و کاخ سفید ابراز رضایت کرده و از زحمات دکتر (شاید منظور از دکتر ایمن طواهری بوده) قدردانی می نماید. در این گزارش ها فردی بنام ابوزبیده به عنوان هدایتگر عملیات یازدهم سپتامبر معرفی می شود. در نوارهای تهیه شده فردی در پیامی رمزگونه به بن لادن از فرارسیدن زمان صفر (hour Zero) سخن گفته بود، کارشناسان C.I.A این صدا را به ابوزبیده نسبت دادند.

C.I.A ابوزبیده را به عنوان طراح احتمالی حمله به ناو امریکایی USS Cole در اکتبر سال ۲۰۰۰ متهم کرده بود.

در نهایت پیام مطبوعاتی بوش براساس گزارش های CIA و یا هدایت جرج تنت، چنین تنظیم و منتشر شد: «براساس آخرین اطلاعات به کمیته امنیت ملی، من و سایر همکاران کمیته به نتایج جدیدی دست یافتیم. عاملان حمله کینه جویانه و کشنده ای که دیروز علیه کشور ما صورت گرفت، نیتی فراتر از وحشت و ترور در سر داشته اند. آنها جنگ را علیه ما آغاز کرده اند؛ لذا کشور ما باید با آغاز تصمیمی قاطعانه در مقابل کسانی که آزادی و دموکراسی را مورد حمله قرار داده اند، متحد شوند.

لازم است مردم آمریکا این دشمن را بشناسند، دشمنی که هیچ گاه با آن مواجه و رودررو قرار نگرفته اند. این دشمن که خود را از دید ما پنهان نگاه داشته، هیچ ارزشی برای جان انسان ها قابل نیست. این دشمن با میل و رغبت تمام جان مردم بی گناه را هدف قرار داده و سریع خود را پنهان می کند؛ اما او برای همیشه نمی تواند از دید ما پنهان بماند. این دشمن سعی دارد تا چهره خود را نشان ندهد، اما چهره او برای همیشه پوشیده نخواهد ماند. این دشمن چنین می انگارد که از پناهگاه امنی برخوردار است اما این پناهگاه برای همیشه امن نخواهد ماند. این دشمن نه تنها مردم آمریکا، بلکه تمام مردم دوستدار آزادی در سراسر جهان را مورد حمله قرار داده است. ایالات متحده آمریکا برای سرکوبی این دشمن تمامی توان و امکانات خود را به کار خواهد گرفت. جهان در این حرکت با ما همراه خواهد شد ما صبورانه و با چشمان باز مراقب خواهیم ماند و متحد و یکپارچه تصمیمات را اجرا خواهیم کرد. این نبرد هر چند طولانی و زمان بر باشد، نتیجه بخش خواهد ماند اما بدون شک ما پیروز خواهیم شد و اجازه نخواهیم داد تا دشمن با به خطرانداختن آزادی ما پیروزی را از آن خود کند. صبح امروز با ارائه درخواستی به کنگره برای دریافت اعتبارات و اختیارات وسیع تر به منظور آمادگی بیشتر برای نجات مصدومان و مردم نیویورک واشنگتن از هیچ اقدامی فروگذار نخواهیم کرد.

من از نمایندگان کنگره به خاطر وحدت و حمایت آنها تشکر می کنم. آمریکا همچنان یکپارچه و متحد است شیفتگان آزادی نیز همراه ما خواهند بود. در رویارویی خطیر و به یاد ماندنی که خیر و نیکی ناچار از مقابله با شر و بدی خواهد بود، پیروزی از آن خیر است.»

جز انگلیس که به صراحت و به طور رسمی مواضع آمریکا را تأیید کرد، سایر سفارتخانه های دیگر کشور از عکس العمل واشنگتن نسبت به حادثه ناخرسند بودند.

طولی نکشید که سرویس های اطلاعاتی و امنیتی کشورهای آلمان، مصر، فرانسه، اسرائیل و روسیه دریافتند گزارشها و اطلاعات ارائه شده همتایان آنها در C.I.A بی پایه و اساس و خالی از دلایل کافی بوده و بهانه ای است برای فزون خواهی آمریکا.

تعجب سرویس های اطلاعاتی و امنیتی کشورهای فوق از این رو بود که C.I.A مدعی شد اطلاعات ارزشمندی در رابطه با سازمان القاعده و شخص بن لادن به دست آورده است. از سوی دیگر نتیجه گیری سریع سازمان F.B.I و همسویی آن با گزارش های سهل الحصول C.I.A برای سازمان های اطلاعاتی و امنیتی غیر امریکایی غیرواقع می نمود. با این حال هیچ یک از کشورهای اروپایی قدیمی در راه افشای سناریوی یازدهم سپتامبر برنداشتند.

توجه آنها در برابر این اقدام، ترس از اعتراض شدید افکار عمومی آمریکا و متهم شدن جرج بوش به کشاندن آمریکا به جنگی غیرضروری بود. همان روز و مقارن سخنرانی جرج بوش، مصوبه شماره ۱۳۶۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد به نفع آمریکا به تصویب رسید.

این مصوبه، پاسخ به حمله یازدهم سپتامبر را حق مسلم آمریکا دانسته و به این کشور اجازه داده بنابر مفاد «قطعنامه سانفرانسیسکو» در قالب ائتلاف کشورهای دوست و یا به تنهایی به دفاع از خود برآید.

مصوبه ۱۳۶۸، شورای امنیت سازمان ملل، تمامی کشورها را در عملیات دستگیری و محاکمه عاملان، طراحان و یاری دهندگان این حادثه به همکاری دعوت می کند.

این مصوبه همچنین هر گونه همکاری جزئی و کلی با عاملان حادثه را در ردیف کمک به عملیات تروریستی دانسته و کمک دهندگان را مجرم به حساب می آورد. به عبارت دیگر شورای امنیت سازمان ملل به آمریکا اجازه می دهد حق حاکمیت دیگر کشورها را نادیده گرفته و هر کشوری که به نوعی از نظر آمریکا متهم به حمایت از طراحان حادثه شود و یا از تسلیم عاملان حادثه به دادگاه های بین المللی خودداری ورزد، در ردیف مجرمان قرار گیرد.

با توجه به تصریح این مصوبه بر محاکمه عاملان و طراحان حادثه در دادگاه های بین المللی و نه دادگاه های امریکایی، آمریکا خود راسا اقدام به دستگیری و محاکمه آنچه او زندانیان جنگی نامید اقدام کرد.

همزمان با کسب امتیازات ویژه آمریکا در شورای امنیت، نمایندگان کشورهای عضو پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) در مقر این سازمان و پشت درهای بسته گرد هم آمده و تصمیم‌هایی برای کمک به آمریکا اتخاذ کردند. این کمک‌ها شامل کمک‌های نظامی و شرکت در جنگ علیه کشورهای پناه دهنده به عاملان حادثه نمی‌شد. جلسه آن روز اعضای ناتو مثل همیشه همراه با تشنج بود. برخی از کشورهای شرکت کننده در جلسه، عقیده داشتند که این خانگی است و توسط تشکیلات درون مرزی آمریکا طراحی و اجرا شده؛ از این رو از درگیر شدن در جنگی بدون دلیل و توجیه کافی با عنوان «جنگ علیه تروریسم» خودداری کردند. دبیر کل ناتو لرد جرج رابینسون پس از اتمام جلسه در جمع خبرنگاران گفت: چنانچه مشخص شود این حملات خارج از آمریکا طراحی و علیه عضوی از ناتو به کار گرفته شده، بنا به ماده ۵ پیمان نامه واشنگتن، تمامی اعضا موظف به همکاری و پشتیبانی از آمریکا خواهند بود.

ژاک شیراک رئیس جمهور فرانسه نگران از عواقب تصمیمات ناتو عازم واشنگتن شد. برنامه این سفر از مدتها قبل تنظیم شده بود. در این سفر ژاک شیراک از یک سو همچنان بر روابط پایدار فرانسه و مردم آمریکا تأکید کرد و از سوی دیگر در کنفرانس مطبوعاتی با هماهنگی کوفی عنان دبیرکل سازمان ملل متحد، آمریکا را به اتخاذ مواضع آرامتری دعوت کردند. برخورد تلافی جویانه آمریکا باید محدود به گروه مشخصی از تروریست‌ها که در این حادثه دست داشته و یا کشورهایی که کمک‌های آنها به این گروه‌ها ثابت شده، باشد.

برخورد تند و آمرانه جان اشکرافت - دادستان کل آمریکا- با رئیس سازمان F.B.I در کنفرانس مطبوعاتی مشترک این دو، در حضور خبرنگاران و نمایندگان رسانه‌ها، نشان داد که ترس مجامع بین‌المللی حرکت‌های غیرموجه و سریع آمریکایی بی دلیل نبوده است. در این کنفرانس مطبوعاتی رابرت مولر- رئیس سازمان F.B.I و پلیس فدرال ضمن پاسخ به سوال یکی از خبرنگاران افزود: فعلا عجله در گردآوری اطلاعات برای اثبات جرم مظنونان این حادثه نداریم.

هنوز جمله رابرت مولر به اتمام نرسیده بود که جان اشکرافت به نحو خشن و توهین آمیزی صحبت‌های او را قطع کرد و گفت: فرصت برای ادامه تحقیقات بسیار محدود است و ماموران F.B.I باید سریعتر از تروریست‌ها دست به کار شده و از وقوع جنایتی دیگر جلوگیری کنند. فعلا فرصت برای تحقیقات نداریم و اطلاعات و شواهد گردآوری شده کافی به نظر می‌رسد.

لحن مقامات رسمی در ۱۲ سپتامبر تندتر از پیش شده و تخلیه مکرر کاخ سفید از پرسنل، تقریباً به عادت روزانه تبدیل شده بود. در آن روز نیز پس از دریافت اطلاعات مبنی بر احتمال وقوع حملات تروریستی، کاخ سفید بار دیگر از پرسنل تخلیه شد. دیک چنی - معاون رئیس جمهوری - نیز به محلی امن و دوردست فرستاده شد. پس از این نمایش نفس گیر، معلوم شد گزارش‌های تهدیدکننده دریافتی خالی از حقیقت بوده است.

پل ولفوویتس (Powl Wolfowitz)، معاون وزیر دفاع و سخنگوی پنتاگون در کنفرانس مطبوعاتی این سازمان به داشتن مواضع محافظه کارانه و حمایت از کارتل‌های اسلحه سازی آمریکا شهرت دارد. ولفوویتس همچنین سرحلقه رابط کمپانی‌های اسلحه سازی با دولت امریکاست.

از یک سال قبل از حادثه ۱۱ سپتامبر، ولفوویتس همواره با دعوت دولتمردان آمریکا به پایان دادن به کارهای کثیف در عراق نسخه‌های نظامی متنوعی تجویز می‌کرد و اکنون با غنیمت شمردن فرصت از شرایط آماده ۱۱ سپتامبر، بیش از هر زمان دیگر بر حمله به عراق و سرنگونی صدام حسین پافشاری می‌کرد. ولفوویتس در کنفرانس مطبوعاتی آن روز اشاره‌ای به کشورهای هدف نکرد. نه اسمی از افغانستان برده شد و نه نامی از عراق به میان آمد؛ اما او بر این نکته تأکید کرد که عملیات نظامی ما محدود به یک کشور نخواهد بود، ما نه تنها به حساب عاملان این حادثه خواهیم رسید، بلکه به طور مستمر با کشورهای حامی این افراد برخورد را ادامه خواهیم داد.

آشکارشدن مواضع دولت بوش در کنفرانس مطبوعاتی ولفوویتس، زمینه اجرای این گونه مواضع را فراهم کرد. پس از این اعلام مواضع آشکار وزیر امور خارجه - کولین پاول - از اسامه بن لادن به عنوان مظنون اصلی یاد کرد و خواستار تحقیقات بیشتر در رابطه با او شد.

فصل پنجم

از مجلس سوگوار تا جنگ مقدس

بندرت کسی وارد جنگ می‌شود و خدا را طرف دیگر معامله قرار می‌دهد ولی پس از حوادث ۱۱ سپتامبر واعظان آمریکایی از طرف استراتژیست‌های نظامی به استودیوهای تلویزیونی یورش می‌برند. همه آنها تهاجم را نشانه‌ای آسمانی تفسیر می‌کردند که آمریکا را به تغییر و دگرگونی فرا می‌خواند. «خداوند متعال حمایت خود را از ما دریغ کرده است» عالی جناب پات رابرتسون (Pat Robertson) رهبر اتحادیه کلیساهای مسیحی (Christian Coalition) نوشت: «زیرا ما در لذات دنیوی و جنسی غوطه می‌خوریم».

پیشوا رابرتسون دوست خود پیشوا جری فالول (Jerry Falwell) را در برنامه معروف خود ۷۰۰ کلوب (کانال فاکس) به گرمی پذیرا شد. دو مبشر انجیلی تلویزیون حوادثی که آمریکا را در سوگ فرو برده بود، مورد تجزیه و تحلیل قرار دادند. فالول گفت: «خداوند پرده‌ها را کنار می‌زند و به دشمنان آمریکا اجازه می‌دهد تا آنچه شایسته اش بوده ایم، بر ما ارزانی بدارند». رابرتسون پاسخ داد: جری! احساس من این است. من فکر می‌کنم که تنها پیش درآمد ترور را دیده ایم، ما هنوز نخواستیم ایم ببینیم که در حق این ملت چه می‌توانستند بکنند».

سپس فالول اتحادیه آزادی‌های مدنی آمریکا (ای.سی.ال.یو.)، دادگاه‌های فدرال و کلیه کسانی را که «خدا را از جامعه طرد می‌کنند» مورد سرزنش قرار داد و گفت: کسانی که دست به سقط جنین می‌زنند، از این حادثه مسوولیتی بر دوش دارند، زیرا خداوند استهزا نخواهد شد. وقتی ما جان ۴۰ میلیون نوزاد بی‌گناه را می‌گیریم، خدا را دیوانه می‌کنیم. من در واقع بر این باورم که کفار، ساقطان جنین، طرفداران برابری زنان و مردان (Feminists)، همجنس‌بازانی که فعالانه در تلاشند سبک زندگی دیگری را جایگزین کنند و ای.سی.ال.یو. همه کسانی که تلاش کرده اند آمریکا را به دنیاپرستی سوق دهند همه را طرف خطاب قرار می‌دهم و می‌گویم شما کمک کردید این اتفاق بیفتد.

در فضایی که ادبیات مذهبی در خدمت خواسته‌های نظامی و سیاسی قرار می‌گیرد رئیس جمهور بوش با به عهده گرفتن نقش مقام روحانی آمریکا و جهان متمدن فرمان زیر را صادر کرد:

قلب همه ما به خاطر گرفته شدن ناگهانی و دور از احساس جانهای بی‌گناه داغدار است.

ما برای التیام این قلبهای داغدیده و به دست آوردن توان خدمت و تشویق همدیگر به داشتن امید و ایمان دعا می‌کنیم. کتاب مقدس می‌فرماید: «قدیسین کسانی هستند که شیون و زاری می‌کنند، زیرا در دنیای دیگر تسلی خواهند یافت».

من تک‌تک خانواده‌های آمریکایی و خانواده آمریکا را دعوت می‌کنم روز ملی نیایش و یادمان را به احترام یاد و خاطره هزاران قربانی این تهاجم وحشیانه و تسلی خاطر آنهایی که عزیزان خود را از دست داده اند، زنده نگه دارند. ما به واسطه این تراژدی ملی و فقدان فردی به حیات خود ادامه خواهیم داد.

در حال ما التیام و بهبودی به دست خواهیم آورد و به رغم وجود همه شیاطین، قدرتمند و متحد خواهیم ماند؛ یک ملت تحت قدرت خدا.

حال، من، جورج دبلیو بوش، رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا به اعتبار اختیاری که قانون اساسی و قوانین ایالات متحده عطا کرده است، بدین وسیله جمعه ۱۴ سپتامبر ۲۰۰۱ را به عنوان روز ملی نیایش و یادمان برای قربانیان حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ اعلام می‌کنم. از مردم ایالات متحده و اماکن مقدس می‌خواهم روز ملی نیایش و یادمان را با آیین یادمان نيمروز، نواخته شدن ناقوس‌ها در آن ساعت و روشن کردن شمع هنگام شب و برای دعای شب به ثبت رسانند. من کارفرمایان را تشویق می‌کنم به کارگران خود اجازه دهند هنگام تعطیلی وقت غذای نیمروزی در این آیین شرکت کرده، کشورمان را دعا کنند.

من از مردم جهان، آنان که خود را در رنج ما شریک می‌دانند، دعوت می‌کنم در این مراسم رسمی به ما بپیوندند.

برای شهادت دستنم را بلند کرده ام در روز سیزدهم سپتامبر، از سال خدایان عیسی مسیح دو هزار و یک و از سال استقلال ایالات متحده آمریکا دو بیست و بیست و شش.

آیین بی سابقه ای در کلیسای جامع فدرال برگزار شد.

رئیس جمهور و خانم بوش، چهار رئیس جمهور پیشین (بیل کلینتون، جورج بوش بزرگ، جیمی کارتر و جerald فورد) و تقریباً همه اعضای کنگره در مراسم نیایش شرکت کرده بودند. یک کاردینال، یک خاخام و یک امام جماعت مسلمان که به نوبت جلسه را رهبری کردند.

مشهورترین مبشر انجیلی تلویزیون پیشوا بیل گراهام، که ۱۵ سال پیش جورج دبلیو بوش را ارشاد کرده بود، موعظه رسمی خود را ایراد کرد:

از جمله چیزهایی که بسیار به آن نیازمندیم، تجدید حیات روحی در این کشور است. ما نیازمند تجدید روحی در آمریکا هستیم. خداوند در جای جای کتاب مقدس می‌فرماید از گناهان توبه کنیم و به سوی او بازگردیم و او به شیوه ای تازه به ما برکت خواهد داد. ما در حال حاضر یک راه بیشتر برای انتخاب نداریم؛ یا به عنوان یک ملت از جنبه روحی و عاطفی از هم بپاشیم و نابود شویم، یا بپذیریم که در جریان همه این تلاشها باید قدرتمند شویم تا بر شالوده ای استوار تجدید بنا کنیم. من بر این باورم که در مرحله آغاز تجدید بنا بر آن شالوده قرار گرفته ایم.

آن شالوده اعتقاد به خداست. ما نیک می‌دانیم که خداوند می‌خواهد آگاهی، شجاعت و قدرت به رئیس جمهور و اطرافیان او عطا فرماید. امروز روزی است که با عنوان روز پیروزی در یادها حفظ خواهیم کرد.

پس از آن رئیس جمهور بوش بر بالای منبر قرار گرفت و خطابه ای ایراد کرد.

این خطابه را مشاورش انجیلی اصولگرا میکائیل گیرسون (Michael Gearson) تهیه کرده بود:

مسئولیت ما در برابر تاریخ روشن است پاسخگویی به این تهاجم و پاک کردن جهان از لوث وجود این شیاطین.

جنگی پنهان، همراه با نیستی بر ما تحمیل شده است این ملت مسالمت جو در عین حال بی رحم است، آن گاه که به خشم تحریک شود. نشانه‌های خداوندی همیشه همان‌هایی نیستند که ما در پی آنها هستیم. ما در تراژدی می‌آموزیم که نیت او همیشه با

نیت ما یکی نیست. نیایشگران صبر فردی، خواه در خانه‌ها و خواه در این کلیسای جامع شناخته شده اند، آنها شنیده اند و فهمیده

اند.

نیایشگرانی که به ما در گذراندن روز و تحمل شب یاری می کنند، نیایشگرانی آشنا یا غریب که در این سفر به ما دلگرمی و قوت می دهند و نیایشگرانی که آرزوهای ما را به آرزوهای بزرگتر از آرزوهایمان تغییر داده اند...

امریکا کشوری بخت یار است، آنقدر که از این بابت به خدای بزرگ شاکر است، لکن رنج از ما دریغ نشده. در هر نسلی، جهان دشمنان آزادی بشر را به وجود آورده است. آنها به امریکا حمله کردند، چون ما خانه آزادی و مدافع آن هستیم و تعهد پدرانمان فریاد عصر ماست. در این روز ملی نیایش و یادمان، از درگاه خداوند متعال می خواهیم به کشور ما نظر کند و به ما صبر عطا کند و مشکلات پیش روی را بردارد.

دعا می کنیم کسانی را که در اندوه گام برمی دارند، تسلی خاطر و آرامش عطا فرماید، برای جانمایی که حال باید برای خاطر آنها شیون کنیم و وعده جانمایی که خواهند آمد، او را سپاس می گوئیم.

اطمینان داریم نه مرگ و نه زندگی؛ نه فرشتگان و نه ارواح خبیثه و قدرتها؛ نه اشیای موجود و نه اشیایی که پیدا خواهند شد؛ نه بلندی و نه ژرفا؛ هیچ یک نمی توانند ما را از عشق خدا جدا کنند. خدا ارواح رفتگان را بیامرزد و به ما آرامش دهد و همیشه راهنمای سرزمینمان باشد. خداوند به امریکا خیر و برکت عطا فرماید.

واشنگتن پست بعدها دگردیسی جورج دبلیو بوش را تجزیه و تحلیل کرد:

نخستین بار پس از آن که محافظه کاران مذهبی به جریان سیاسی نوینی تبدیل شدند، رئیس جمهور ایالات متحده رهبر بالفعل آن شد؛ موقعیتی که رونالد ریگان هرگز شایسته آن نبود، گرچه از سوی محافظه کاران مذهبی مورد ستایش قرار گرفت. نشریات مسیحی، رادیو و تلویزیون بوش را مکرر با تمجید به نمایش در می آوردند، در حالی که واعظان بر بالای منابر رهبری او را فضل الهی تلقی می کنند. جمعی از رهبران مذهبی که با او ملاقات کرده اند، به ایمان او شهادت می دهند؛ در همان حال وب سایت ها مردم را برای دعا و روزه داری به خاطر رئیس جمهور تشویق می کنند.

ظهر روز ۱۴ سپتامبر، پس از مراسم نیایش، رئیس جمهور ایالات متحده در ۴۳ کشور عضو شورای اروپا از جمله روسیه و بسیاری از کشورهای دیگر جهان برای قربانیان حمله ۲ دقیقه سکوت کردند. بنابراین همگی به طور ضمنی رهبری مسیحی دوباره تولد یافته اصولگرا را که عزم خود را برای رهبری آنها در «مبارزه تاریخی خیر علیه شر» اعلام کرده بود پذیرفتند.

آیا غوغاهای سیاسی و صوفی گرانه مبشران انجیلی تلویزیون سرایت کننده است؟ نه شوک روان شناختی، نه حرمتی که فرد ممکن است نسبت به درگذشتگان احساس کنند، هیچ یک نمی توانند این اشتیاق شدید مذهبی را توجیه کنند. گرچه ایالات متحده در اصل کشوری خداسالار بوده است که شالوده های آن را پیورترین های فراری از دست پادشاهی تحمل ناپذیر بریتانیا بنا نهاده اند، با این حال آنها هرگز ملت فوق العاده پارسامنتی نبودند.

در آنجا مبشران انجیلی تلویزیون در نقش استراتژیست های نظامی ایفای نقش می کنند.

هرگز پیشینه تاریخی وجود ندارد که رئیس جمهور امریکا خطابه رزم خود را در کلیسای جامع ایراد کند.

خطاب جورج دبلیو بوش به «مردم دنیا، آنان که در رنج ما شریکند در این مراسم رسمی به ما به پیوندند».

از مراسم مذهبی حتی در جمهوری غیرمذهبی فرانسه نیز اجابت شد.

به همین دلیل سران اجرایی فرانسه، رئیس جمهور ژاک شیراک و نخست وزیر لایونل جاسپین در ۱۲ سپتامبر فرمانی به شرح زیر امضا کردند:

جمعه ۱۴ سپتامبر ۲۰۰۱، روز عزای ملی برای قربانیان حمله یازده سپتامبر ۲۰۰۱ در ایالات متحده امریکا اعلام شده است.

آنها شب قبل از مراسم به همراه جمع کثیری از مسوولان و وزرای منتخب برای شرکت در مراسمی جهانی در کلیسای امریکاییان پاریس حضور یافتند و سرود معروف «خدا به امریکا برکت دهد» را به آواز خواندند.

این نیایش ها، در گوشه و کنار جهان و به وسیله اعلامیه ها و بعضا مجادلاتی زنده محکوم شد. مخالفان می گفتند که این دست نوشته های گسترده به نظر می رسد، به طور ضمنی بیانگر آن است که هزاران قربانی امریکایی به نحوی بیش از قربانیان نژادی اخیر ارزش و اعتبار داشته اند، در حالی که هیچ یک از آنها چنین احترامی را کسب نکرده بودند. ما باید این مجادله را نوعی خودداری از پذیرفتن اغوای سیاسی احساسات مذهبی تلقی کنیم. سه دقیقه سکوت برای پروراندن این بصیرت که درگیری ها را می توان به طور مسالمت آمیز و بدون کمک گرفتن از تروریسم حل و فصل کرد، ممکن بود به صورت عالمگیر پذیرفته شود، اما دعا تنها برای قربانیان تروریسم در قلمرو امریکا پذیرفتنی نیست. این آیین ها بیانگر شوق جمعی برای دستیابی به صلح نبود، بلکه تلاشی برای توجیه انتقام گیری های آتی بود. این لحظه نیایش نقطه عطفی در تاریخ به شمار خواهد رفت.

بعدها واشنگتن پست نوشت :

به محض این که سرود ملی در کلیسای جامع نواخته شد، ایالات متحده جنگ را آغاز کرد. این جمله می توانست بسط یابد. جهان با پیوستن به سوگ امریکا وارد جنگ شد. در این حال بهتر است از خود بپرسیم که چرا چنین یکدلی بنده واری سازمان یافت؟ بی شباهت به بسیج هم پیمانان نظامی، هیچ پیمان بین المللی نمی تواند چنین اجباری را تحمیل کند که برای نیایش کنار هم جمع شوید که ایالات متحده سوگوار است.

با همه این احوال به بازی کشاندن هم پیمانانی چون ناتو، ای ان زد، یواس وا ای اس سهل تر و سریعتر از فرمان سوگ بین المللی

است.

اگر اندکی دقت به خرج دهیم، در می یابیم که فرمان فرانسویان که در ۱۲ سپتامبر به امضای ژاک شیراک و لیونل جاسپین رسید، پیشتر از آن بود که جورج دبلیو بوش روز عزای ملی اعلام کرد.

چنین عملکردی در مقیاس جهانی نیازمند به کارگیری شبکه ای از تفوق و برتری است که بتواند تقریباً همه دولتهای دنیا را تحت فشار قرار دهد. افزون بر همه اینها، این عمل یک هدف سیاسی داشت: با اغوای احساسات دینی، دولت امریکا نه تنها قربانیان حملات، که تفسیر خود از حوادث را نیز تقدیس کرد.

از آن پس هر سوالي از واقعیت این والامقامان توهینی به مقدسات تلقی خواهد شد. ترتیباتی که برای تحمیل سوگواری بین المللی به کار رفت در اکتبر ۲۰۰۱ مخفیانه اساسی رسمی تر یافت. دفتر تاثیرات استراتژیک در درون پنتاگون به وجود آمد و تحت امر ژنرال سیمون پت وردن (Simon PPete Worden) فرمانده اسبق فضایی ایالات متحده قرار گرفت. این عضو (International Information Programs) در دپارتمان ایالتی، و از طریق گروه اطلاع رسانی نظامی بین المللی با برنامه های اطلاعرسانی بین المللی ارتباط داشت. مدیریت این گروه را نیز کلنل برد وارد (Colonel Brod Ward) برعهده داشت. این دفتر در حال حاضر برای اغوای افکار عمومی غرب و حکومت های غربی تلاش می کند.

فصل ششم

اختیارات فوق العاده

در صبح روز ۱۴ سپتامبر کنگره ایالات متحده به پرزیدنت جورج بوش اختیار داد تا از کلیه قوای قهریه مناسب و مورد نیاز بر علیه تمامی ملت ها، سازمان ها یا اشخاصی که به تشخیص او در حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ دست داشتند یا در انجام آن مساعدت نمودند، یا به آن سازمان ها و اشخاص پناه دادند، به کار گیرد، تا از تکرار اینگونه حملات تروریستی بر علیه ایالات متحده توسط اینگونه ملل، سازمان ها یا اشخاص جلوگیری به عمل آورد.

این قطعنامه مشترک هر دو مجلس نمایندگان با اکثریت آرا به جز یکی، که متعلق بود به نماینده دمکرات ها از کالیفرنیا به نام باربارالی، تقریباً بدون هیچگونه جر و بحثی تصویب شد.

متن این قطعنامه به پرزیدنت بوش در مبارزه با سازمان های تروریستی غیر دولتی اختیارات کامل می دهد، اما «اختیارات فوق العاده» داده شده کاملاً «اختیارات جنگی» نیستند. پرزیدنت جورج بوش ملزم است قبل از شروع هرگونه عملیات خصمانه ای بر علیه کشور دیگر کنگره را مطلع نماید.

به منظور انجام اولین عملیات، پرزیدنت بوش از کنگره درخواست یک اعتبار بیست میلیارد دلاری نمود. در یک حرکتی وطن پرستانه به کفایت این مبلغ شک کرده و هر دو مجلس نمایندگان و پس از ۵ ساعت بحث چهل میلیارد دلار تصویب نمودند. علاوه بر این، پرزیدنت بوش دستور بسیج حداکثر پنجاه هزار نیروی ذخیره را نیز صادر کرد.

وزیر دفاع، دونالد رامزفلد، ۲۵۵۰۰ نیرو را احضار نمود (۱۰۰۰۰ نفر از ارتش، ۱۳۰۰۰ نفر از نیروی هوایی، ۲۰۰۰ نفر نیروی دریایی Navy، ۷۵۰۰ نفر نیروی دریایی Marines و ۲۰۰۰ نفر از گارد ساحلی).

آخرین باری که چنین بسیج نیرویی صورت گرفت به جنگ خلیج مربوط می شد. این بار تعداد نیروهای احضار شده پنج برابر بیشتر بود چون که به ناوگان جنگی نیرومندتری نیاز بود. جورج بوش در ۲۰ سپتامبر در جلسه مشترکی خطاب به کنگره نطق مهمی ایراد نمود. در این نطق چهره های شناخته شده متعددی از جمله نخست وزیر انگلستان، تونی بلر او را همراهی می نمود.

در این هنگام او سرانجام به طور رسمی اسامه بن لادن و سازمانش را مسوول این حملات اعلام نمود و به رژیم طالبان اولتیماتوم داد: تمامی رهبران القاعده را که در سرزمین شما مخفی شده اند به ایالات متحده تحویل دهید.

تمامی افراد از جمله شهروندان امریکایی را که زندانی نموده اید آزاد کنید. از روزنامه نگاران خارجی، دیپلمات ها و مددکاران در کشورتان حمایت نمایید. فوراً و برای همیشه هر نوع اردوگاه آموزش تروریست ها در افغانستان را تعطیل کنید و هر شخصی در تشکیلات آنها را به مسوولان مربوطه تحویل نمایید. اجازه دهید ایالات متحده دسترسی کامل به اردوگاه آموزش تروریست ها داشته باشد تا مطمئن شود دیگر در آنها فعالیتی صورت نمی گیرد. این مطالبات قابل مذاکره نمی باشند طالبان باید این خواسته ها را اجابت نماید و باید این کار را سریع انجام دهد. آنها باید تروریست ها را تحویل دهند یا در سرنوشتشان شریک گردند.

علاوه بر آن او (پرزیدنت بوش) ایجاد یک «اداره امنیت ملی» به سرپرستی یک وزیر و تحت نظارت مستقیم خود او را اعلام کرد. این اداره جدید ایجاد و هماهنگی اجرای استراتژی ملی جهت در امان نگه داشتن ایالات متحده از تهدیدات و حملات تروریست ها را بر عهده خواهد داشت.

رئیس جمهور اضافه نمود که او دریادار (Marian) و استاندار اسبق پنسیلوانیا، تام ریچ را جهت اداره این مرکز گمارده است. به منظور تکمیل نمودن این اقدامات، حکومت بوش تصمیمات متعددی جهت تقویت حفظ اسرار نظامی اتخاذ نمود.

روز بعد از حملات، یعنی ۱۲ سپتامبر، رامزفلد در مصاحبه مطبوعاتی اش در پنتاگون اظهار نموده بود که: ذکر این نکته حائز اهمیت

است که هنگامی که افراد با اسرار نظامی سر و کار دارند و این اسرار طبقه بندی شده را در اختیار افراد غیر قرار می دهند، شانس دولت ایالات متحده در تعقیب کسانی که به آن کشور حمله و بسیاری از امریکاییان را کشته اند بشدت کاهش می دهد. ثانیاً، هنگامی که اطلاعات طبقه بندی شده مربوط به عملیات نظامی در اختیار و دسترس کسانی قرار می گیرد که نباید به آن اطلاعات دسترسی داشته باشند، تاثیر اجتناب ناپذیر این عمل آن است که زندگی مردان و زنان نظامی به خطر می افتد چون که آنها باید آن عملیات را به انجام برسانند.

هنگامی که خبرنگاران در روز ۲۵ سپتامبر از او سوال کردند که آیا او برای حفظ اسرار دروغ هم گفته است یا نه، رامزفلد پاسخ داد که او شخصاً به اندازه کافی باهوش هست تا راههای دیگری برای حفظ اسرار بیابد، اما باید همکاران او نهایت سعی خود را به عمل آورند. وزیر دفاع رامزفلد: البته باید به عبارت معروف وینستون چرچیل اشاره نمود هنگامی که گفت از من نقل قول نکنید. من نمی خواهم که این را از طرف من نقل قول کنید، بنابراین از طرف من نقل قول نکنید. او گفت که بعضی وقتها واقعیت چنان گرانهاست که باید با لشگری از دروغ از آن محافظت نمود صحبت کردن درباره تاریخ حمله و زمان حمله و در حقیقت، آنها نه تنها درباره تاریخ حمله نماندی یا محل آن سخن نگفتند، اصلاً آیا می خواستند به ساحل نرماندی یا شمال بلژیک حمله کنند یا نه، در واقع طوری طراحی کردند که آلمانی ها را در مورد مکان حمله گمراه کنند. یک ارتش ساختگی تحت فرمان ژنرال پتن به وجود آورده بودند. این بخشی از تاریخ است و خواستم شما آن را در نظر داشته باشید. هرگز به خاطر نمی آورم به مطبوعات دروغ گفته باشم، قصد انجام این کار را هم ندارم و دلیلی هم برای دروغ گفتن وجود ندارد. راههای زیادی وجود دارد که بتوان از دروغ گفتن اجتناب کرد و من این کار را نمی کنم.

خبرنگار: این شامل همه افراد در وزارت دفاع می شود؟

رامزفلد: حتما شوخی می کنید (خنده حضار) در روز دوم اکتبر معاون وزیر دفاع پیت آلدريج پسر، نامه ای خطاب به کلیه فروشندگان اسلحه نوشت.

او در نامه اش خاطرنشان نمود که اطلاعات نظامی که در دسترس آنها قرار داده می شود، حتی کم اهمیت ترین اطلاعات می تواند مقادیر قابل توجهی از اسرار وزارت دفاع را فاش نماید بنابراین احتیاط از طرف غیرنظامیان بسیار ضروری بود. در تاریخ ۴ اکتبر یک نامه الکترونیکی توسط مدیر خرید نیروی هوایی ارتش ایالات متحده به نام دارلین درویون به تمامی تولیدکنندگان اسلحه ارسال و پیامدهای نامه آلدريج در آن به وضوح بیان گردید. تمامی سازندگان اسلحه از بحث و صحبت با روزنامه نگاران درباره قراردادهای تحت مذاکره و قراردادهایی که قبلاً امضا شده و به افکار عمومی اعلام شده بودند منع شده بودند. منع گفتگو در این موارد تنها به ایالات متحده محدود نبوده بلکه تمامی کشورهای خارجی که فروشندگان در آنجا حضور می یافتند را نیز شامل می شد. پریزیدنت بوش در روز ۵ اکتبر در اقدامی که قانون اساسی ایالات متحده را نقض می نمود به چندین عضو کابینه اش دستور داد تا از انتقال اطلاعات به اعضای کنگره خودداری نمایند (به اسناد و ضمایم مراجعه شود). معاون وزیر دفاع، پائول ولفوویتز، در روز ۱۸ اکتبر یادداشتی برای روسای ادارات فرستاد تا در بین کارمندان و پرسنل دپارتمان ها توزیع گردد.

او خطاب به افراد چنین نوشت: بنابراین حیاتی است که کارمندان وزارت دفاع همچنین افراد در سایر سازمانها که از وزارت دفاع حمایت می کنند، هنگام گفتگو درباره اطلاعات مربوط به فعالیت های وزارت دفاع احتیاط قابل ملاحظه ای نمایند، صرف نظر از این که چه وظایفی بر عهده دارند.

در اماکن عمومی هیچگونه گفتگوی مربوط به کارهایتان انجام ندهید، همچنین هنگام رفت و آمد بین منزل و محل کار یا هنگام مکالمه بر روی وسایل الکترونیکی فاقد ایمنی. درباره اطلاعات طبقه بندی شده فقط در اماکن مجاز و با افرادی که نیاز خاصی به دانستن آن اطلاعات دارند و در شرایطی که وسایل امنیتی مناسب وجود داشته باشند گفتگو کنید. همچنین از اطلاعات طبقه بندی نشده باید مراقبت نمود چون که با افشا شدن آنها می توان نتیجه گیری های حساسی از آنها نمود.

اغلب اطلاعات که ما برای انجام عملیات وزارت دفاع استفاده می کنیم باید از اطلاع عموم مخفی نگه داشته شوند چون این اطلاعات دارای حساسیت خاصی می باشند.

اگر شکي داشتید، از گفتگو درباره اطلاعات رسمی وزارت دفاع با دیگر پرسنل وزارت دفاع خودداری نمایید.

در همان زمان مقامات فدرال اقداماتی نمودند تا تحقیقات درباره حملات سری بماند.

در روز ۱۱ سپتامبر اف بی آی (FBI) از شرکتهای هوایی درخواست نمود تا با مطبوعات گفتگو ننمایند.

با این وجود شهادت آنها هر دو موضوع که چرا هواپیماها پر از مسافر نشدند و چرا هواپیماریان در لیست مسافران نبودند را مشخص می نماید. عصر همان روز ماموران اف بی آی در خانه برادران ژولز و جیدنون نادت منتظر آنها بودند که در زمان برخورد هواپیماها به ساختمان ها در منتهن بودند. ماموران اف بی آی پنج ساعت فیلمبرداری ویدئویی که توسط دو روزنامه نگار از داخل برجهای مرکز تجارت جهانی و از خارج ساختمان تهیه شده بود را مصادره نمودند. فقط ۶ دقیقه از فیلمبرداری که برخورد اولین هواپیما به ساختمان را نشان می داد به آنها برگردانده شد.

این سند که به کمک آن می شد سقوط مرکز تجارت جهانی را بهتر فهمید مهر و موم شد. اف بی آی همچنین از شرکت ادیگو (Odigo) خواست تا با مطبوعات گفتگو نمایند.

جالب توجه است تا بدانیم دقیقا چگونه به آنها اخطار شد و چه اقداماتی برای محدود کردن تعداد افراد در برج ها در آن روز صورت گرفت. عینا، مقامات نظامی هر نوع گفتگویی بین کارمندانشان و مطبوعات را منع نمودند.

بنابراین روزنامه نگاران نمی توانند از خلبانان جنگنده ها یا پرسنل پایگاه های نیروی هوایی در «بارکز دیل» یا «آفوت» تحقیق نمایند.

کانون وکلای امریکا، به نوبه خود، با آگاهی از این که محاکمات برای غرامات ناشی از حملات می تواند منجر به برملا شدن اسرار

رسمی بینجامد، اعلام کرد که هر قاضی که سعی نماید به نام خانواده قربانیان دست به اقدامات قانونی بزند را از لیست قضایی خود خارج خواهد نمود.

این ممنوعیت فقط ۶ ماه به طول کشید که پس از آن بعضی آزمایشات و بررسی ها مقدر نمی باشند. پریزیدنت بوش شخصا با رهبران

کنگره تماس گرفته و از آنان خواست با ایجاد کمیته تحقیقات درباره حوادث ۱۱ سپتامبر امنیت ملی را به خطر نیندازند. به خاطر حفظ

ظاهر و همچنین ورق زدن صفحه (turning the page) رهبران کنگره تصمیم گرفتند تحقیقات مشترک از هر دو مجلس.

.. در مورد اقدامات صورت گرفته از زمان ۱۱ سپتامبر به عمل آورند تا از حملات تروریستی جدید جلوگیری شود.

در روز ۱۰ اکتبر، مشاور امنیت ملی، کاندولیزا رایس، مدیران شبکه های تلویزیونی مهم را به کاخ سفید فرا خواند (آبی سی، سی بی

اس، سی ان ان، فاکس، فاکس نیوز، ام اس ان و ان بی سی) تا از آنها بخواهد تا با این موضوع با مسوولیت برخورد نمایند.

اگر آزادی مطبوعات يك اصل است ، از روزنامه نگاران دعوت به عمل آمد در مورد اطلاعات قضاوت نموده و از پخش هر چیزی که برای

امنیت مردم امریکا مضر باشد خودداری نمایند. مطبوعات نیز این پیام را به وضوح و روشنی دریافت نمودند. بلافاصله «ران

گاتینگ» (سردبیر سیتی سان) و «دن گوتري» (سردبیر دیلی کوریر) که جرات کرده بودند از بوش انتقاد کنند اخراج شدند.

پراودا و ایروستیا در دوران اتحاد شوروی سابق سخت در فشار بودند تا از مطبوعات امریکایی در خدمت به برنامه های رسمی پیشی

بجویند. آنها مساله پرداختن به وقایع را به کناری نهاده و یا حتی فراهم نمودن محلی که بتوان در آنجا مشکلات را بحث نمود را فراموش

کرده اند.

این افتضاحی است که وجود يك سیستم تبلیغات و نه يك مطبوعات جدی و واقعی در يك جامعه دمکراتیک را برملا می سازد. ادوارد

هرمان، استاد علوم سیاسی در دانشگاه پنسیلوانیا اظهار نمود.

سرانجام، پس از سه هفته مباحثه ، کنگره قانون متحد کردن و نیرومند ساختن امریکا را با فراهم نمودن ابزارهای مناسب مورد نیاز

برای پیشگیری از تروریسم را تصویب نمود (که نام اختصاری قانون USA PATRIOT را به ما می دهد).

این قانونگذاری استثنایی انواع آزادی های مدنی را به مدت ۴ سال به حالت تعلیق درمی آورد تا به دولت ایالات متحده ابزار لازم جهت

مبارزه موثر با تروریسم را بدهد. برای هیچ کس پوشیده نیست که ۴ سال تمام دوره زمامداری جورج دبلیو بوش به انضمام دوره

انتخابات قبل از دور دوم انتخابات ریاست جمهوری را در برمی گیرد.

این قانون بنا به يك تعریف خیلی کلی و عام «تروریست ها و حامیان آنها را تحت فشار قرار می دهد».

بنابراین، جمع آوری پول برای خانواده های اعضای IRA که در انگلستان زندانی شده اند يك جرم فدرال است. طول مدت بازداشت بدون

اتهام برای خارجیان مظنون به تروریسم به يك هفته افزایش یافته است. در صورت وارد نمودن اتهام (به هر دلیلی، بدون هر گونه ارتباط

لازم به مظنون بودن از تروریسم)، مظنونین ممکن است به صورت مخفی تا ۶ ماه در بازداشت بمانند، در صورتی که دادستان کل بر این

باور باشد که آزادی آنها «امنیت ملی یا اجتماع را به خطر می اندازد» بدون محدودیت قابل تمدید است. بلافاصله، ۱۲۰۰ مهاجر به مدت

نامعلومی با اتهامات افشا نشده بازداشت شدند. کنسولگری های خارجی از نقض حقوق اساسی شهروندان کشورهای متبوعشان

شکایت کرده اند، همان گونه که سرکنسول پاکستان در نیویورک اظهار داشت: در اغلب موارد ما نه از هویت و نه از مکان بازداشت افراد

کشورمان مطلعیم. در بهترین شرایط، به ما تعداد افراد بازداشت شده را اطلاع می دهند.

مقامات امریکایی هم آنها را تحت فشار قرار می دهند تا با نمایندگان کنسولگری و وکلایشان تماس نگیرند این کاملا غیرقابل قبول

است.

قانون USA PATRIOT در نهایت به اف.بی.آی (F.B.I) اجازه می دهد مانع گفتگوی افراد بدون حضور يك قاضی شوند. در روز ۲۱ اکتبر

وزارت دادگستری حق افراد زندانی را از گفتگو به تنهایی با وکلایشان را به حالت تعلیق درآورد. بنابراین، امکان نظارت و ضبط این ملاقات

ها وجود داشت و اظهارات مظنونین ممکن بود بر علیه آنها استفاده شود ، که از امکان مشارکت وکیل با موکلش برای طرح استراتژی

دفاعی جلوگیری بعمل می آورد. در روز ۱۳ نوامبر پریزیدنت بوش دستور داد که خارجیان «مظنون به تروریسم» به انضمام اعضا و اعضا

سابق القاعده و افرادی که کمک کردند (حتی بطور ندانسته) برای ارتکاب اعمال تروریستی توطئه کردند (حتی آنهایی که انجام نشد)

توسط دادگاه های فدرال محاکمه نخواهند شد و نه حتی توسط دادگاه های نظامی، بلکه توسط کمیسیون های نظامی.

این کمیسیون ها توسط وزیر دفاع منصوب شده و رویه خود را راسا تعیین خواهند نمود. این محاکمات می توانند پشت درهای بسته

برگزار شوند. «محاکمه کنندگان نظامی» ملزم به ارائه مدرک که ممکن است در اختیار داشته باشند به متهمین و مدافعان آنها نیستند.

تصمیمات کمیسیون ها با آرای دوسوم اکثریت اخذ خواهد شد (و نه با کل آرا که نرم بین الملل در موارد جنایی می باشد). در همان

روز، وزارت دادگستری ۵۰۰۰ مظنون خاورمیانه ای را برای بازجویی بازداشت کرد، مخصوصا تمامی آنها اوراق مهاجرتشان کامل بوده و

هیچ سابقه ای نزد پلیس نداشتند.

با استفاده از کمیته ضد تروریسم تصویب شده توسط قطعنامه ۱۳۷۳ (۲۸ سپتامبر ۲۰۰۱) در شورای امنیت سازمان ملل، وزارت کشور از طریق سازمان ملل به متحدانش فشار آورد تا قوانینی مشابه به تصویب برسانند. تا به امروز، ۵۵ کشور (به انضمام فرانسه که قانون امنیت روز به روز را تصویب نمود) بخش هایی از قانون USA PATRIOT را به قوانین داخلی شان اضافه نموده اند.

هدف آنها حمایت از شهروندان شان در برابر تروریسم نیست، بلکه به پلیس ایالات متحده اجازه دهند دامنه فعالیت خود را به بقیه دنیا گسترش دهند. این قوانین اساساً طول مدت بازداشت مظنونین در موارد تروریستی را افزایش می دهد، آزادی مطبوعات را محدود می سازد و جلوگیری از گفتگو بدون کنترل قضایی را مجاز می سازد.

قانون ضد تروریست بازداشت مظنون خارجی را بدون رویه قضایی ممکن می سازد، که این اعلامیه حقوق بشر اروپا را نقض می کند.

در کانادا، قانون ضد تروریست روزنامه نگاران را ملزم می سازد در صورت دستور قاضی منابع خود را افشا کند یا خطر زندانی شدن را به جان بخرد. در آلمان، به سرویس های جاسوسی اختیارات قضایی داده شده که آنها را به پلیس سیاسی مبدل نموده است. به سرویس های مخفی ایتالیا اجازه داده شده در کشور همه نوع اعمال جنایتکارانه مرتکب شوند، به نفع دفاع ملی، بدون این که به مقامات قضایی پاسخگو باشند و غیره.

سرانجام، وزیر کشور کالین پاول به اروپا آمد تا اطمینان حاصل کند نیروهای پلیس ملی اطلاعاتشان را بدون تشریفات اداری به اف.بی.آی (F.B.I) منتقل کنند و به اف.بی.آی اجازه دهند تیم هایی در دفاتر یورو پول (پلیس اروپا) بگمارد.

از ۱۱ سپتامبر به بعد، دولت قوانینی تصویب نموده، روش هایی اتخاذ کرده، و تهدید به استفاده از خط مشی هایی نموده است که با قوانین و ارزش های ما سازگار نبوده و قبل از این تصور آنها نیز ممکن نبود، نیویورک ریویو و بوکر نوشت. غرف در شکوه وطن پرستی موهوم، سرزمین آزادی بیان و شفافیت سیاسی در دامن دلیل سیاسی و نظامی افتاده بود که به تمام سطوح جامعه بسط می یافت. تغییر رسمی وقایع ۱۱ سپتامبر چنین تغییر ناگهانی را توجیه نمی نمود.

اگر دشمن افراد درمانده ای بودند که در غارهای افغانستان مخفی شده بودند، چرا باید همگان از گفتگو در چهار دیواری پنتاگون باید بهراسند؟ چگونه قابل درک است که یک مشت تروریست بتوانند با جمع آوری اطلاعات پراکنده در مورد فروش تسلیحات به نقشه های ارتش ایالات متحده دست یابند؟ چرا باید عملکرد عادی موسسات را باید به حالت تعلیق درآورده و از دسترسی اعضا کنگره، حتی پشت درهای بسته، از اطلاعاتی که لازمه حکومت دمکراتیک است باید جلوگیری کرد؟ اگر داستان مقامات، که حملات به تروریست های خارجی نسبت داده می شد، صحیح باشد، چرا باید مانع تحقیقات کنگره و مطبوعات شد؟ آیا ما شاهد یک تغییر سیاسی نیستیم که خیلی قبل از ۱۱ سپتامبر طراحی شده بود؟ چندین مرتبه در نیم قرن اخیر سعی نموده است قوانینی به تصویب برساند که از برملا نمودن اعمال دولت جلوگیری به عمل آورد و خدمتکاران جامعه و روزنامه نگاران را به خاطر این برملاسازی تحت تعقیب قرار دهد. در نوامبر ۲۰۰۰، سناتور بی نهایت مرتجع ریچارد شلبي، که در آن زمان ریاست کمیته جاسوسی سنا را برعهده داشت، درخواست تصویب قانون سری بودن اعمال دولت را داشت که توسط پرزیدنت بیل کلینتون وتو شد.

ریچارد شلبي دوباره در اوت ۲۰۰۱ به این اقدام مبادرت ورزید و امیدوار بود با عکس العمل مساعدی از طرف پرزیدنت بوش مواجه شود.

لایحه تحت مذاکره بود که ناگهان حملات ۱۱ سپتامبر روی داد و بخش هایی از آن در قانون جاسوسی ۱۳ دسامبر ۲۰۰۱ الحاق گردید. بلافاصله، دادستان کل جان اشکرافت واحد جدیدی به وجود آورد که وظیفه آن بررسی راه های جلوگیری از درز اطلاعات سری بود. قرار بود در مدت ۶ ماه گزارشی ارائه گردد اما قبلاً وب سایت های (Web sites) رسمی متعددی حذف شده بودند؛ اطلاعات مربوط به افراد حذف شده بودند به دلیل این که محتویات آنها می توانست منجر به این شود که تروریست ها از آنها اطلاعات سری استخراج نمایند.

قوه قضاییه، تحقیقات کنگره و مطبوعات، یعنی همه نیروهای مفید خنثی و عقیم شده اند، در حالی که قوه مجریه اختیاراتی برای خودش قابل شده است که وارد سیاست های داخلی شده که قبلاً توسط سیا و ارتش در خارج آزمایش شده اند. تاسیس اداره امنیت داخلی (OHS) که توسط پرزیدنت بوش در تاریخ ۲۰ سپتامبر به کنگره اعلام گردید فقط در تاریخ ۸ اکتبر مشروعیت یافت. این یک اقدام موقت که حاصل شرایط باشد نبود، بلکه حکایت از یک تغییر اساسی سیستم حکومت امریکا بود.

بنابراین، دولت بین امنیت داخلی و خارجی تفاوت قابل می شد. مدیر اداره امنیت داخلی همپتراز مشاور امنیت ملی (کوندولیزا رایس) خواهد بود. هر کدام ریاست شورایی را برعهده خواهند داشت: شورای امنیت داخلی و شورای امنیت ملی. وظایف آنها در موارد متعددی تداخل پیدا می کرد.

همچنین پرزیدنت بوش یک نفر را به عنوان معاون مشاور امنیت ملی جهت نظارت بر فعالیت های ضد تروریستی گمارده است، اگر چه این شخص گزارش هایش را برای کاندولیزا رایس می فرستد، اما این گزارشات باید در دسترس تام ریچ هم قرار بگیرند. این پست کلیدی به ژنرال وین.آ. دانینگ واگذار شد که مخصوصاً سابقه قلدرمایی دارد. در میان سایر مسائل، دانینگ مسوول نیروی عملیات مخصوص برای شبکه عقب مانده بود او همچنین بر همکاری بین دو شورا در اداره نفوذ استراتژیک نظارت خواهد کرد، که

مسئولیت آن تاثیر گذاشتن بر افکار و دولت های خارجی خواهد بود. اداره امنیت داخلی اختیارات گسترده ای دارد که با گذشت زمان تکامل خواهد یافت. مشکل بتوان گفت: نقشی قابل مقایسه با «اداره بسیج جنگ» (OWN) در دوران جنگ دوم جهانی یا اداره سیاست ملی کنترل مواد مخدر (ONDCP) داشته باشد که بر عملیات نظامی در امریکای لاتین نظارت دارد. در هر حال، ما شاهد تسلط ارتش و سرویس های جاسوسی بر زندگی مردم هستیم. تاریخ نویسان چنین ضبط خواهند کرد که بین نوامبر ۲۰۰۰ و فوریه ۲۰۰۲، دموکراسی، آنگونه که توسط آفرینندگان و «اعلامیه استقلال» و قانون اساسی ایالات متحده تجسم گردیده بود، عملاً به پایان رسید. با مرگ دموکراسی، دولت خداسالاری فاشیستی امریکا متولد شد. دو روزنامه برجسته بنام های جان استنتون و وین مدسین اظهار نمودند.

فصل هفتم

تقصیر بن لادن است!

صبح روز ۱۱ سپتامبر، هنگامی که سی.ان.ان تصویر یکی از برجهای مرکز تجارت جهانی را در حالی که شعله های آتش از آن به هوا برمی خاست را نشان می داد، اما هنوز مشخص نبود که آن اتفاق یک حادثه یا یک حمله بود، مفسران شبکه گزارش دادند که احتمالاً اسامه بن لادن در آن کار دست داشت. این فرضیه به تدریج تنها توضیح قابل قبول تلقی می شد. چنان حملاتی فقط می توانست کار یک هیولا باشد که شدیداً با دنیای متمدن بیگانه است، نفرتی بی منطق نسبت به غرب دارد و دستهایش غرق در خون بود. این دیوانه قبلاً شناسایی شده بود: دشمن شماره یک امریکا اسامه بن لادن. شایعه ابتدا با درز اخبار توسط منابع مطلع یا منابع نزدیک به تحقیقات به مطبوعات راه یافت. هنگامی که کالین پاول علناً بن لادن را یک مظنون نامید این خبر رسمیت یافت. هنگامی که جورج دبلیو بوش او را مقصر قلمداد کرد این به یک باور و اعتقاد تبدیل شد. تا به امروز، آن اتهام با دلیل و مدرک اثبات نگردیده است. اما مقامات امریکایی خود را بی نیاز به انجام آن می بینند چون که نواری از اسامه بن لادن را منتشر کردند که از نظر آنها یک اعتراف بود.

اسامه بن لادن پنجاه و چهارمین فرزند شیخ محمد بن لادن مؤسس گروه سعودی (SBG) در سال ۱۹۳۱ بود. این شرکت مادر که مهمترین شرکت در عربستان سعودی می باشد، نیمی از درآمدش را از ساختمان سازی و فعالیت های عمومی کسب می کند و نیمه دیگر از مهندسی، املاک، توزیع، مخابرات و انتشارات عاید می گردد. یک شرکت سرمایه گذاری سوئیسی، شرکت سرمایه گذاری سعودی (SICO)، تشکیل شد که چندین شرکت با شراکت بانک تجارتی ملی سعودی به وجود آورد.

گروه سعودی بن لادن (SGB) دارای سهام عمده ای در جنرال الکتریک، نورتل نت و ورکرز و کاربری سوپس می باشد. نماینده گروه سعودی بن لادن در ایالات متحده عدنان کاشوگی می باشد (برادرزن سابق محمد ال فاید) و مدیریت دارایی های مالی این شرکت به عهده گروه کارلیل می باشد.

تا سال ۱۹۹۶ تشکیل شرکت های وابسته به گروه سعودی بن لادن در لوزان توسط مشاورش فرانچس گناد بانکدار نازی و کسی که وصیت نامه دکتر گوبلز را به انجام رساند و به کارلوس تروریست کمک مالی می کرد بود. گروه سعودی بن لادن به طور نیرومندی به رژیم وهابی عربستان سعودی وابسته است، تا جایی که به مدت مدیدی تنها مقاطعه کار ساخت و ساز و مدیریت اماکن مقدس پادشاهی عربستان در شهرهای مدینه و مکه بود.

عیناً، این گروه اغلب قراردادهای ساختمان سازی پایگاه های ایالات متحده در عربستان سعودی و بازسازی کویت بعد از جنگ خلیج را به دست آورد. بعد از مرگ تصادفی شیخ محمد بن لادن در سال ۱۹۶۸، بزرگترین پسرش سالم جانشین او شد. او نیز در یک سانحه هوایی در ۱۹۸۸ در تگزاس درگذشت.

از آن زمان تا به حال گروه سعودی بن لادن توسط بکر، دومین پسر مؤسس گروه اداره شده است. اسامه که در سال ۱۹۵۷ متولد شد از دانشگاه شاه عبدال عزیز در رشته مدیریت و اقتصاد فارغ التحصیل شد. گفته می شود بازرگان باتدبیری است.

در دسامبر ۱۹۷۹، استادش شاهزاده ترکی ال فیصل ال سعود (رئیس سرویس های مخفی سعودی از سال ۱۹۷۷ تا اوت ۲۰۰۱) از او خواست مدیریت مالی عملیات سری سیا در افغانستان را بر عهده گیرد.

در مدت ۱۰ سال، سیا ۲ میلیارد دلار برای کنترل روسها در افغانستان سرمایه گذاری کرد که پرهزینه ترین عملیات در تاریخ این سازمان (سیا) می باشد. سرویس های مخفی عربستان و ایالات متحده جنگجویان مسلمان را استخدام کرده، آموزش داده، مسلح نموده و آنها را روانه جهاد نمودند تا با روسها جنگیده و آنان را شکست دهند.

اسامه بن لادن نیازهای این گروه نامنظم را که در يك فايل کامپیوتری به نام القاعده نامگذاری شده بودند را برطرف می کرد (به طور لغوی به معنی پایگاه مانند پایگاه داده می باشد).

بعد از شکست اتحاد شوروی، ایالات متحده آمریکا کاملاً علاقه خود به افغانستان را از دست داده و آن را به دست جنگجویان و مجاهدین که از سراسر جهان اسلام برای جنگ با ارتش سرخ استخدام کرده بودند سپرد. سپس اسامه بن لادن همکاری با سیا را قطع و این جنگجویان را خود نگه داشت.

در ۱۹۹۰، او به پادشاهی سعودی پیشنهاد کرد مردانش را در اختیار آنها قرار دهد تا صدام حسین مرتد را از کویت بیرون برانند و هنگامی که سعودی ها ائتلاف به رهبری پریزیدنت بوش پدر، دیک چنی (در آن زمان وزیر دفاع) و کالین پاول (در آن زمان رئیس ستاد مشترک) را به او ترجیح دادند خشمگین شد.

جنگجویان مسلمان بر سر این که آنها هم پیمانان یا دشمنان ائتلاف سعودی امریکایی بودند به دو اردوگاه تقسیم شدند. اسامه بن لادن به گروهی تعلق داشت که توسط رهبر سودانی حسن ال ترابی اداره می شد که در این گروه یاسر عرفات نیز یافت می شود. آنها در کنفرانس های معروف اسلامی و عرب که در خارطوم تشکیل می شد شرکت می کردند. در ۱۹۹۲، ایالات متحده بنا به يك قطعنامه سازمان ملل به نام عملیات اعاده امیدر سومالی نیرو پیاده کرد.

چند جنگجوی جنگ افغانستان به روی سربازان امریکایی در سومالی آتش گشودند. ۱۸ سرباز امریکایی کشته شد. اسامه بن لادن مسوول این زد و خوردها شناخته شد. ارتش ایالات متحده آنجا را ترک کرد. در عالم خیال، بن لادن امریکا را شکست داده بود، درست بعد از شکست روسها. در آن زمان اسامه بن لادن از ملیت سعودی اش خلع و در سودان اقامت گزید. هنگام قطع رابطه با خانواده اش تقریباً ۳۰۰ میلیون دلار به او ارضیه رسید.

او این پولها را در ایجاد چندین بانک، فعالیت های کشاورزی و توزیع کالا به صورت داخلی سرمایه گذاری کرد.

در ابتدا به کمک کلنل عمر حسن ال بشیر، که در آن زمان حسن الترابی نامیده می شد، در سودان چندین شرکت، يك فرودگاه، جاده و يك خط لوله ساخت و تولید قسمت عمده صمغ عربی را تحت کنترل درآورد. علی رغم این پروژه ها، در سال ۱۹۹۶ از سودان اخراج شد، به دلیل فشارهای مصر که او را متهم به توطئه در ترور پریزیدنت حسنی مبارک نمود سپس او به افغانستان برگشت. در ژوئن ۱۹۹۶، ۱۹ سرباز امریکایی در حمله ای به پایگاه نظامی کوبار در عربستان سعودی کشته شدند. ایالات متحده اسامه بن لادن را محرک این قضیه معرفی کرد.

در پاسخ، او جهاد را بر علیه امریکا و اسرائیل به کار گرفت، که در رساله معروفش مشرکین را از جزیره عرب اخراج کنید به آن اشاره نموده است.

او همان منطقی را به کار برد که با سیا در افغانستان مورد استفاده قرار داد: وظیفه مقدس همه مسلمین است که سرزمین های اشغال شده اسلام را آزاد کنند. اما مشکل بتوان اشغال نظامی افغانستان توسط روسها را با ایجاد پایگاه های نظامی ایالات متحده در عربستان سعودی که فرآیند يك قرارداد بین دو دولت است مقایسه کرد.

موعظه های میلیونر در بسیج توده های مسلمان که او با کمک رهبر مصری آیمان ال زواهری در سال ۱۹۹۸ به وجود آورده که به جبهه بین المللی اسلامی بر علیه یهودیان و مسیحیان معروف بود به جایی نرسید. در ۷ اوت ۱۹۹۸ حملاتی سفارت خانه های امریکا در دارالسلام (تانزانیا) و نایروبی (کنیا) که منجر به کشته شدن ۲۹۹ نفر و زخمی شدن بیش از ۴۵۰۰ زخمی بر جای گذاشت را در هم کوید. ایالات متحده اسامه بن لادن را به عنوان محرک معرفی کرد.

پریزیدنت بیل کلینتون دستور داد ۷۵ موشک کروز به اردوگاه های آموزشی در جلال آباد و خوست افغانستان شلیک شود، همچنین آزمایشگاه ال شیفا در سودان مورد حمله قرار گرفت. اف.بی.آی اتهاماتی بر علیه بن لادن وارد کرده و ۵ میلیون دلار برای سر او جایزه تعیین کرد. کلیه دارایی های او مسدود شدند.

در ۱۲ اکتبر ۲۰۰۰ حمله ای توسط يك قایق پر از مواد منفجره به اژدرافکن (USS Cole) یواس اس کول که در سواحل عدن (یمن) پهلو گرفته بود منجر به کشته شدن ۱۷ ملوان و زخمی شدن ۳۹ نفر گردید. ایالات متحده اسامه بن لادن را مسوول این حمله معرفی کرد. در ۸ می ۲۰۰۱، دونالد رامسفلد فاش ساخت که دشمن شماره يك (ایالات متحده نه تنها دارای سلاحهای باکتریولوژی و شیمیایی بود، بلکه در شرف ساخت بمب اتمی و پرتاب ماهواره بود. میلتون بردن (رئیس سابق سیا در سودان در ۱۹۸۰ و یکی از چهره های سرشناس در عملیات مخفی سازمان در افغانستان) در مصاحبه ای با برنامه فرانت لاین پی بی اس (PBS Frontline) اظهار تردید نمود: ربط دادن اسامه بن لادن به همه عملیات تروریستی در دهه اخیر ساده اندیشی و توهین به شعور اغلب امریکاییان است و یقیناً هم پیمانان ما، ما را جدی نخواهند گرفت.

میلتون بردن که بعد از بازنشستگی اش در سال ۱۹۹۴ اجازه یافت در مورد چنین موضوعاتی صحبت کند چنین ادامه داد: تخیلات زیادی در این زمینه وجود دارد اما ما از آن خوشمان می آید آن اسطوره بن لادن است. تقریباً به نوعی سرگرمی تبدیل شده است ما از سال ۱۹۹۱ که روسها زیر موج توده ها دفن شدند هیچ دشمنی نداشته ایم و من گمان می کنم ما به نحوی این مساله را دوست داریم. ما از تروریسم بین المللی خوشمان می آید در حالیکه آن تروریسم واقعی بشدت شخصیت خود را تغییر می دهد.

به هر حال نمایش ادامه دارد: ایالات متحده آمریکا اسامه بن لادن را به دست داشتن در حملات ۱۱ سپتامبر متهم کرد. وزیر کشور ژنرال کالین پاول در برنامه ملاقات با مطبوعات (شبکه ان بی سی) و علی رغم تردیدهای ابراز شده توسط وزرای خارجه

سایر کشورها چنین اعلام کرد: ما سخت در حال فعالیت هستیم تا همه اطلاعات را یک جا جمع کنیم، اطلاعات جاسوسی، اطلاعات اجرائی قانون و من فکر می‌کنم در آینده نزدیک ما بتوانیم کاغذی یا سندی ارائه دهیم که او را به حملات مرتبط می‌سازد. با وجود این که چندین بار اعلام شد، چنین سندی هرگز چاپ نشد.

روز ۲ اکتبر، تونی بلر نخست وزیر انگلستان گزارشی به مجلس عوام ارائه کرد بنام «مسئولیت برای خشونت تروریست در ایالات متحده» مهمترین نکته ای که جلب توجه می‌کند این است که هیچ سازمان دیگری انگیزه و ظرفیت انجام حملات ۱۱ سپتامبر را ندارد، به جز سازمان القاعده به رهبری اسامه بن لادن.

در همان روز، وزیر خارجه پاکستان، ریاض محمدخان، اعلام کرد که شواهد ارسالی به دولت او توسط آمریکا برای محاکمه بن لادن کفایت می‌کند. این مدرک که بطور کلی سری طبقه بندی شده است هرگز منتشر نگردید. در روز ۷ اکتبر، سفرای آمریکا و انگلستان به سازمان ملل اطلاع دادند که دولتهای متبوعشان جنگ در افغانستان را آغاز کرده اند. جان نگر پونته اینطور نوشت: دولت متبوع من اطلاعاتی آشکار و غیر قابل انکار بدست آورده است که سازمان القاعده که توسط رژیم طالبان در افغانستان حمایت می‌شود نقشی اساسی در این حملات داشته است. این اطلاعات آشکار و غیرقابل انکار هرگز در دسترس شورای امنیت قرار نگرفته است.

روز ۱۰ نوامبر ساندي تلگراف مطلبي درباره وجود يك نوار ویديويي منتشر نمود (که روز ۲۰ اکتبر ضبط شده بود) که اسامه بن لادن مسئولیت حملات را پذیرفته بود: برجهای دوقلو اهدافی مشروع بودند. آنها ستونهای قدرت اقتصادی آمریکا بودند. این وقایع از هر جهت شاخص بودند آن فقط برجهای دوقلو نبودند، بلکه برجهای روحی آن کشور بودند که نابود شدند. گفته می‌شود بن لادن رئیس جمهور آمریکا و نخست وزیر انگلستان را تهدید کرده بود. بوش و بلر به جز قدرت نسبی چیز دیگری را درک نمی‌کنند. هر وقت آنها ما را بکشند ما نیز آنها را خواهیم کشت تا تعادل برقرار باشد.

این گزارشات همان روز توسط تونی بلر تأیید شد، که به اطلاع مجلس عوام رسانده بود که او نسخه ای از نوار را دیده است. این نوار اسرارآمیز در نسخه جدید گزارش بلر عنوان شده بود.

این سخنان در مصاحبه ای با شبکه خبری الجزیره عنوان شده بود و سپس در ژانویه ۲۰۰۲ توسط سی ان ان پخش شد.

با گردش حوادث، در روز ۹ دسامبر واشنگتن پست در صفحه اول خود از وجود نوار ویديويي جدیدی خبر داد. نوار که توسط یکی از همداستان نزدیک دشمن شماره یک اجتماع در ۱۱ سپتامبر ضبط شده بود، عکس العمل های اسامه بن لادن را نشان داد و بطور یقین مسئولیت او در طراحی حملات را مورد تأیید قرار داد.

بنا به گزارش رویتو و به نقل از يك منبع ناشناخته رهبر القاعده اظهار نمود که اکثر هواپیماربايان کامیکازه (= حمله کنندگان انتحاری) نبوده و حتی نمی‌دانستند که قربانی خواهند شد. پائول ولفوویتز، معاون وزیر دفاع، در برنامه این هفته (۱ بی سی) اظهار داشت: مایه انزجار است.

اینجا مردی وجود دارد که از کشتار هزاران تن انسان بیگناه لذت برده و به آن افتخار می‌کند. این مساله دانسته های قبلی ما را در باره او تأیید می‌کند. هیچ چیز جدید یا تعجب آوری وجود ندارد فقط وقایع را تأیید می‌کند.

امیدوارم این موضوع نقطه پایانی به این تئوری های جنون آمیز باشد که آمریکا یا شخص دیگری را گناهکار قلمداد می‌کنند.

نوار در ۱۲ دسامبر ۲۰۰۱ توسط پنتاگون پخش شد. اسامه بن لادن در نوار «اعترافاتی» می‌کند که از هر لحاظ با گزارش رسمی

مطابقت می‌کند و ما می‌دانیم که دور از حقیقت است. من فکر می‌کردم که آتش گاز هواپیما اسکلت آهنی ساختمان [مرکز تجارت جهانی] را ذوب کرده و فقط در قسمتی که هواپیما برخورد کرده بود همه آن طبقات فرو خواهد ریخت. این آن چیزی بود که ما امیدش را داشتیم.

ما آن روز کارمان را تمام کرده بودیم و رادیو....

ما رادیو را برای دریافت اخبار از واشنگتن تنظیم کردیم. اخبار ادامه یافت و تا پایان اشاره ای به حمله نشد.

در پایان اعلام کردند که هم اکنون يك هواپیما به مرکز تجارت جهانی برخورد کرده است. بعد از مدتی، آنها اعلام کردند هواپیمای دیگری به مرکز تجارت جهانی برخورد کرده است.

برادرانی که اخبار را شنیدند بیش از اندازه خوشحال شدند ...

برادرانی که عملیات را انجام دادند تمام آنچه که آنها می‌دانستند این بود که يك عملیات شهادتی دارند و ما از آنها خواستیم تا به آمریکا بروند اما آنها هیچ چیز درباره عملیات نمی‌دانستند، حتی يك کلمه.

اما آنها آموزش دیدند و ما درباره عملیات چیزی به آنها نگفتیم تا این که آنها به آنجا رسیدند و فقط قبل از این که سوار هواپیما شدند ...

هنگامی که اولین هواپیما به ساختمان برخورد کرد آنها بیش از اندازه خوشحال شدند و من به آنها گفتم: صبور باشید ...

فاصله بین اولین برخورد و دومین برخورد به برجهای بیست دقیقه بود و فاصله بین اولین هواپیما و هواپیمایی که به پنتاگون برخورد کرد يك ساعت بود.

نه تنها مامور بن لادن افسانه سقوط برجهای را به احتراق نسبت می‌دهد، تیمهای کامیکازه (انتحاری) و حتی سقوط هواپیما بر روی پنتاگون، بلکه حقایق را انکار می‌کند.

درحقیقت نوار ویدئو با این تفسیر دستیارش پایان می یابد: امریکایی ها وحشت زده شده بودند، فکر می کردند که کودتا شده است. اگر دشمن شماره يك ایالات متحده چنین بگوید ...

بنابراین در گناهکار بودن اسامه بن لادن در حملات ۱۱ سپتامبر جای تردید وجود دارد چونکه او به اعمالی اعتراف کرده است که هرگز اتفاق نیفتاد.

اما آیا واقعا بن لادن از امریکا منفک شده و دشمن امریکا شد؟ از ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۸ آموزش جنگندگان القاعده توسط علی محمد وابسته به ارتش امریکا صورت گرفت.

در همان حال، محمد همچنین در «مرکز و مدرسه جنگ افزار مخصوص جان اف کندی» مشغول تعلیم بود، جایی که او به آموزش سری ترین شبکه نفوذ ایالات متحده، «عقب مانده ها» و همچنین افسران نیروهای مخصوص ایالات متحده پرداخت.

با توجه به مقررات امنیتی سرویس های مخفی امریکا، که مراقبت دائمی از کارکنانش الزامی است، آیا حتی برای يك لحظه می توان باور کرد که علی محمد بین پایگاه نظامی در ایالت متحده امریکا و کمپ های القاعده در سودان و افغانستان بدون آن که فوراً شناخته شود رفت و آمد کند؟ دستگیری جنجالی علی محمد در پایان ۱۹۹۸ برای مخفی کردن این حقیقت کفایت نمی کند که این مامور «عقب مانده» جنگجویان القاعده را تعلیم داد و بنابراین اسامه بن لادن حداقل تا ۱۹۹۸ برای سیا کار می کرد.

چگونه می توان فهمید که کل داستان اسامه بن لادن توسط سیا ساخته و پرداخته شده است؟ آنها حتی سعی کردند ما را متقاعد نمایند که بن لادن با ۲۰ جنگنده نیرومندترین ارتش دنیا را از سومالی بیرون کرد!

یا به عنوان يك مثال دیگر، حملات نایروبی و دارالسلام ضد امریکایی جلوه داده شدند، اما هیچکدام از ۱۱ مقتول حادثه دارالسلام امریکایی نبودند، در حالی که در نایروبی فقط ۱۲ تن از ۲۱۲ کشته شده امریکایی بودند.

آنهايي که این حملات به دروغ ضد امریکایی را به راه انداختند دقت کافی نمودند تا عواقب آن حملات متوجه دیگران شود.

در حقیقت سیا به توسل به کمکهای اسامه بن لادن ادامه داد تا از وجود آنها بر علیه نفوذ روسها استفاده کند همانطور که در زمان اتحاد شوروی سابق چنین کرده بود. شما هرگز يك تیم برنده را عوض نمی کنید.

در سال ۱۹۹۹ از «لژیون عرب» القاعده برای حمایت از شورشیان کوزوو علیه دیکتاتوری موجود در بلگراد استفاده شد. وجود آنها در چچن هم مورد استفاده قرار گرفت، حداقل تا نوامبر ۲۰۰۱، همانطور که نیویورک تایمز گزارش داد.

خصومت ادعا شده بن لادن با ایالات متحده به واشنگتن امکان داد مسوولیت خود در این «عملیات کثیف» را انکار نمایند. روابط بین سیا و بن لادن در ۱۹۹۸ به وخامت نگراییید.

بن لادن در حالی که بشدت بیمار بود در مدت ۴ الی ۱۴ جولای ۲۰۰۱ برای معالجه به بیمارستان امریکا-دبی (امارات متحده عربي) مراجعه کرد. در طول اقامتش در بیمارستان چندین عضو خانواده اش و افراد سرشناس دیگری از عربستان سعودی و امارات به دیدار او رفتند. در همان روز نماینده محلی سیا در دبی که فردی سرشناس است دیده شد که از آسانسور اصلی اتاق بن لادن استفاده کرده است روزنامه فرانسوی فیگارو گزارش داد. يك خبرنگار سي بي اس (SBS) گزارش داد که «شب قبل از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر» اسامه بن لادن در پاکستان بود. بن لادن تحت معالجه ارتشی بود که روزها بعد قول داد که از جنگ ایالات متحده بر علیه ترور در افغانستان حمایت نماید ...

بن لادن در يك بیمارستان نظامی در راولپنڈي مورد معالجه دیالیز کلیه قرار گرفته و جان یافت. مردی که بر علیه امریکا و اسرائیل جهاد به راه انداخت، مردی که اف.بی.آی برای سرش ۵ میلیون دلار جایزه گذاشت، مردی که اردوگاه های آموزشی اش در افغانستان مورد حمله موشکهای کروز واقع شدند، در بیمارستان امریکایی - دبی مورد معالجه واقع شد، با رئیس دفتر محلی سیا گپ زد و سپس تحت حمایت ارتش پاکستان در راولپنڈي تحت معالجه واقع شد. این شوخی دوستان نزدیک و جنگجویان القاعده را دچار سر در گمی کرد.

برای مثال بنا به گفته امریکاییان، آزمایشگاه ال شیفا در سودان توسط بن لادن مشغول تولید سلاح های شیمیایی کشتار جمعی بود. به همین دلیل، آن مرکز توسط نیروی هوایی ایالات متحده در سال ۱۹۹۸ بمباران شد.

با وجود این، ناظران بین المللی که برای بازرسی خرابه ها آمدند دریافتند که آن آزمایشگاه چیزی به غیر از آسپیرین تولید نمی کرد. کارخانه بطور مشترک به اسامه بن لادن و صلاح ادريس تعلق داشت.

سیا ادريس را متهم به توطئه برای ساخت سلاح های شیمیایی و کمک مالی به جهاد اسلامی در مصر نمود. دارایی های مالی اش بلوکه شد، اما در می ۱۹۹۹ مخفیانه دارایی هایش آزاد شد.

تروریست ادريس امروزه ۷۵ درصد آی ای اس دیجیتال سیستمز (IES Digital Systems) و ۲۰ درصد پروتک (Protec) را توسط يك شرکت واسطه خارجی بنام گلوبال سکيوریتی سیستمز (Global Security Systems) کنترل می کند.

اکنون، آی ای اس دیجیتال سیستمز مسوول مراقبت ویدیویی از تعدادی شرکت دولتی و نظامی بریتانیا می باشد، همان گونه که بارون کوکس به اطلاع مجلس عوام رسانید، در حالی که پروتک (Protec) مسوول مراقبت و امنیت یازده نیروگاه اتمی انگلیسی می باشد.

در مورد محمد عطا، که اف بی آی او را متهم به عضو بودن در القاعده می کند و ادعا می کند که کماندوهای کامیکازه (انتحاری) را در ۱۱ سپتامبر هدایت و رهبری نمود و حساب بانکی اش برای تامین بودجه عملیات مورد استفاده قرار گرفت، او نماینده سرویس جاسوسی داخلی پاکستان (ISI) بود که به عنوان شاخه ای از سیا شناخته می شود.

در جولای ۲۰۰۱ ژنرال احمد محمد، مدیر آی اس آی (ISI)، یکصد هزار دلار به حساب بانکی محمد عطا در ایالات متحده حواله کرد، تا میزبانی گزارش داد. این خبر هیچ عکس العملی در ایالات متحده بوجود نیاورد.

در نهایت، از ژنرال محمود خواسته شد بعد از معرفی جانشینش بازنشسته شود. احترامات صورت گرفته توسط ایالات متحده آمریکا علیه بن لادن متقاعدکننده نبود.

۷۵ موشک کروز شلیک شده بر روی کمپ های آموزشی القاعده و کارخانه ال شیفا منجر به کشته شدن فقط بیست و یک مبارز اسلامی گردید، که متناسب به نظر نمی رسد، چه از نظر اقدامات صورت گرفته، یک نفر کشته شده در ناپرویی و دارالسلام. پروفیسور میشل چوسوروفسکی استاد دانشگاه اوتاوا در این ارتباط می نویسد: از دوره جنگ سرد، واشنگتن عمداً از اسامه بن لادن حمایت کرد. در حالی که همزمان نام او را در این فهرست افراد تحت تعقیب اف.بی.آی نیز گنجانده است. در حالی که مجاهدین درگیر قیام های مسلحانه در بالکان و جمهوری های شوروی سابق به نفع آمریکا می باشند، اف.بی.آی ماموریت دارد که او را به ایالات متحده آورده و جنگ علیه تروریسم را به اجرا درآورد.

تمامی شواهد گویای آن است که این موضوع نه تنها حکایت از اقدامات متناقض دارد بلکه حاوی سیاست دروغگویی به شهروندان نیز می باشد.

زیرا از زمان جنگ اتحاد شوروی سابق با افغانستان، CIA از طریق عملیات مخفی خود همواره از تروریسم بین المللی حمایت کرده است.

از سوئی بن لادن نه تنها یک دشمن نیست، بلکه عامل ایالات متحده می باشد و از سوی دیگر او هرگز ارتباط خویش را با خانواده اش که یک شریک تجاری اصلی خانواده بوش بشمار می روند، قطع نکرد.

ما پیشتر نشان دادیم که سرمایه های مالی گروه سعودی بن لادن توسط گروه کارلیل اداره می شود. گروه کارلیل که در سال ۱۹۸۷ بوجود آمد، امروزه بر دارایی هایی به ارزش ۱۲ میلیارد دلار نظارت دارد. این گروه بخش اعظم سهام شرکت سون آپ (که برای شرکت کادبوری شوئیپس نوشابه تولید می کند)، شرکت اطلاعات فدرال (که برای مثال سازمان فدرال هوانوردی را به سیستم نظارتی ترافیک هوایی غیرنظامی مجهز ساخت)، و شرکت صنایع دفاعی متحد (تامین کننده عمده مایحتاج ارتش های آمریکا، ترکیه و عربستان سعودی) را در اختیار دارد.

گروه کارلیل از طریق شرکتهایی که در کنترل دارد، در رده یازدهمین شرکت بزرگ تسلیحاتی آمریکا قرار می گیرد. در سال ۱۹۹۰، گروه کارلیل درگیر یک ماجرای اخذی منابع مالی شد.

یک مبلغ حزب جمهوریخواه به نام وین برمان مقداری پول از صندوق های بازنشستگی آمریکا اخذ نموده بود تا برای مبارزات انتخاباتی خانواده بوش هزینه نماید. یکی از این صندوق ها موافقت کرده بود تا یک میلیون دلار به گروه کارلیل در ازای یک قرارداد دولتی در ایالت کانکتیکت بپردازد.

ریاست این گروه به عهده فرانک کارلوچی است که قبل از پست وزارت دفاع معاون سازمان CIA بود.

مشاور او نیز جیمز بیکر می باشد که رئیس سابق کارکنان کاخ سفید در دوره پرزیدنت ریگان، سپس وزیر خزانه داری و سرانجام وزیر امور خارجه در دولت جرج بوش (پدر) بود. گروه کارلیل برای نمایندگی خود در سایر کشورها، جان میجر (نخست وزیر سابق بریتانیا) و جرج بوش (پدر) (رئیس سابق CIA و رئیس جمهور وقت ایالات متحده) را به استخدام خود درآورده است. در میان سایر مدیران گروه کارلیل می توان به سامی مبارک بارما که عامل خالد بن محفوظ می باشد و طلعت عثمان اشاره کرد. هر دو این اشخاص مستقیماً به رئیس جمهور کنونی ایالات متحده مرتبط هستند.

البته جرج دبلیو. بوش منافع شخصی خویش را از تجارتی سودآور در زمان ریاست بر شرکت انرژی هارکن همچنان تحصیل می نماید. این شرکت کوچک نفتی تکزان، برنده امتیازهای نفتی از دولت بحرین گردید که توسط جرج بوش (پدر) به عنوان پاداش قراردادهای مورد مذاکره با دولت کویت، اعطا شد.

یقیناً این امر، یک عمل کاملاً غیرقانونی می باشد. خالد بن محفوظ ۱۱/۵ درصد سهام شرکت هارکن را در اختیار داشت.

سهام او توسط یکی از نزدیکانش به نام عبدالله طاهها بخش اداره می شد. در حالی که طلعت عثمان مدیر بود، سالم برادر بزرگتر اسامه بن لادن توسط عامل آمریکایی خویش به نام جیمز بت در هیات مدیره شرکت هارکن حضور داشت.

اعضای این حلقه کوچک و تنگ (محدود) (خانواده بوش، وابستگان و شرکای سیاسی و مالی آنان به اضافه CIA) در امر توطئه تازه کار نیستند.

آنها در مرکز بزرگترین رسوایی مالی دهه ۱۹۹۰، یعنی ورشکستگی BCCI (بانک بین المللی اعتبار و تجارت) قرار داشتند.

این بانک، یک موسسه انگلیسی پاکستانی بود که در ۷۲ کشور حضور داشت و در مالکیت سه خانواده بزرگ یعنی خانواده های گوکال (پاکستان)، بن محفوظ (عربستان سعودی) و نیز گیت فاران (ابوظبی) بود.

این بانک همچنین توسط رونالد ریگان برای فاسد کردن حکومت ایران مورد استفاده قرار گرفت تا آزادسازی گروگان های آمریکا در سفارت این کشور در تهران را به تعویق انداخته و بدین ترتیب منجر به پایان دوره ریاست جمهوری جیمی کارتر (به اصطلاح شگفتی اکتبر) گردید.

سپس به تشویق رئیس سابق CIA و معاون رئیس جمهور آقای بوش (پدر)، دولت ریگان مجدداً از BCCI برای انتقال کمک های مالی

عربستان سعودی به شورشیان کنتررا در نیکاراگوئه و نیز هدایت منابع مالی CIA به مجاهدین در افغانستان استفاده کرد. این بانک همچنین در معاملات تسلیحاتی دلال سوری یعنی سرکیس سارکنالیان، رسوایی کیتینگا در ایالات متحده، امور مربوط به مارک ریچ که یک متخصص مسائل پولی است و تامین مالی گروه ابونضال داشت. سرانجام، این بانک به دلیل اثبات این امر که در تطهیر پول کارتل مدلین فعالیت داشته، ورشکسته گردید. هنگامی که درهای این بانک بسته شد حدود یک میلیون سپرده گذار جزء، پس اندازه‌های خویش را از دست دادند. شگفت آور نیست که بانک BCCI حتی اگر ساخته CIA نباشد، اما می تواند تحت نفوذ و سیطره این سازمان قرار گرفته باشد. در میان سرویس های مخفی آمریکا از زمان تاسیس OSS توسط وکلای تجاری و دلالان سهام وال استریت، یک سنت بانکداری طولانی وجود داشته است. دو رئیس سابق CIA یعنی ریچارد هلمز و ویلیام کیسی، به همراه دو عامل بانفوذ دیگر یعنی عدنان خاشقی (نماینده گروه سعودی بن لادن در آمریکا) و منوچهر قربانی فر (بازرگان اصلی در ماجرای ایران گیت)، همگی برای BCCI کار می کردند. از دیگر افرادی که برای این بانک کار می کردند می توان به کمال ادهم (برادرزن شاه فیصل رئیس سرویس مخفی عربستان سعودی تا سال ۱۹۷۷)، شاهزاده ترکی الفیصل آل سعود (رئیس سرویس مخفی عربستان سعودی از سال ۱۹۷۷ تا ۲۰۰۱) و معلم اسامه بن لادن و عبدالرئوف خلیل (معاون سرویس مخفی عربستان سعودی) اشاره کرد. البته به منظور ثبت در سوابق، لازم است توجه نمود که به نظر می رسد BCCI در فرانسه نیز نقشی مخفیانه ایفا کرده است. این بانک عمدتاً به منظور پنهان ساختن انتقال فناوری آمریکایی فرانسوی به پاکستان و پرداخت پول برای آزادی گروگان ها به خدمت گرفته شد. دومینیک سانتینی یک بازرگان و دوست نزدیک شارل پاسکا که به دلیل نقش خود در BCCI، در خارج از کشور محکوم گشت و این جدا از اتهاماتی است که علیه او در فرانسه در ماجرای Elf-Thinet مطرح گردید. سه سال پس از ورشکستگی بانک، روسای سابق آن به عنوان میانجی در مذاکرات موسوم به قرارداد ساواری ۲ وارد شدند و پرداخت نوعی حق و حساب را ترتیب دادند که گمان می رفت به تامین مالی مبارزات انتخاباتی ادوارد بالادور نخست وزیر فرانسه کمک می کند. اتهامات مطرح شده در فروش ناوهای کوچک توپدار از سوی فرانسه به عربستان سعودی موجب شد که ژاک شیراک پس از انتخاب شدن به ریاست جمهوری فرانسه و ورود به کاخ الیزه دستور دهد که فرانسوا لئونارد وزیر سابق دفاع فرانسه را استراق سمع کنند. BCCI در همکاری نزدیک با SICO (یک گروه سرمایه گذاری سوئیسی که بخشی از گروه سعودی بن لادن می باشد) عمل می کرد که در میان مدیران آن، سالم یکی از برادران اسامه بن لادن نیز حضور داشت. خالد بن محفوظ در سال ۱۹۹۲ به دلیل مسوولیت خویش در ورشکستگی BCCI در ایالات متحده محکوم شد. با این وجود او موفق شد پس از معامله با طلبکاران بانک و پرداخت ۲۴۵ میلیون دلار، در سال ۱۹۹۵ از اتهامات وارده مبرا شود. اگر همان طور که بسیاری از مقامات آمریکایی ادعا می کنند این امر حقیقت داشته باشد که خانواده بن لادن به روابط خود با اسامه ادامه داده و فعالیت های سیاسی او را از نظر مالی تامین می کنند، پس گروه کارلیل که سرمایه گذاری های مالی گروه سعودی بن لادن را اداره می کند نیز ضرورتاً در معاملات درونی که پیشتر مورد اشاره واقع شد دخالت دارد. بدین ترتیب جرج بوش (پدر) یکی از افراد ذی نفع از تحولات بازار بورس به دنبال واقعه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ خواهد بود. این امر به تنهایی دلیل خوبی برای FBI و IOSCO و می باشد تا جنبه های مالی تحقیقات خویش را متوقف سازند.

فصل هشتم

پایان کار

روز هفتم اکتبر ۲۰۰۱، جورج دبلیو بوش سخنرانی قاطعی را در تلویزیون ایراد کرد. نطق تلویزیونی او، نه از دفتر بیضی شکل (Oval office) که از اتاق معاهدات کاخ سفید پخش گردید: جنگ آغاز شده بود. نیروهای نظامی ایالات متحده آمریکا به دستور من حملاتی را علیه اردوگاه های آموزش تروریستی القاعده و تاسیسات نظامی رژیم طالبان در افغانستان آغاز کرده اند. این اقدامات به دقت هدفمند به منظور متوقف ساختن استفاده از افغانستان بعنوان یک پایگاه عملیات تروریستی و حمله به توان نظامی رژیم طالبان طراحی گردیده است. ما در این عملیات با دوست و هم پیمان نزدیک خود یعنی بریتانیای کبیر پیوسته هستیم. سایر دوستان نزدیک ما از جمله کانادا، استرالیا، آلمان و فرانسه قول داده اند که نیروهایی را به این عملیات اعزام دارند.

بیش از چهل کشور در خاورمیانه، آفریقا، اروپا و سرتاسر آسیا اجازه عبور هوایی و نیز فرود در خاک خود را صادر کرده اند. بسیاری دیگر اطلاعات محرمانه خود را با ما در میان گذاشته اند ما از سوی اراده جمعی جامعه جهانی حمایت می شویم. بیش از دو هفته قبل من به رهبران طالبان مجموعه ای از درخواستهای روشن و مشخص را ارائه کردم: اردوگاه های آموزش تروریستی را تعطیل

کنید، رهبران شبکه القاعده را تسلیم نمایید و کلیه اتباع خارجی از جمله شهروندان آمریکایی که در کشور شما به طور ناعادلانه در بازداشت هستند را بازگردانید. هیچیک از این درخواستها اجابت نشد و اینک طالبان بهای آن را خواهد پرداخت. مردم رنج کشیده افغانستان سخاوتمندی آمریکا و متحدان ما را درخواهند یافت.

در همان حال که ما اهداف نظامی را مورد حمله قرار می دهیم، برای مردان، زنان و کودکان گرسنه و در رنج افغانستان دارو، غذا و مایحتاج ضروری نیز ارسال خواهیم کرد. ایالات متحده آمریکا دوست مردم افغانستان و نیز دوست حدود یک میلیارد نفر در سراسر جهان است که اعتقادات اسلامی دارند.

ایالات متحده آمریکا دشمن کسانی است که به تروریست ها کمک می کنند و نیز آن دسته از جنایتکاران وحشی که با ارتکاب قتل به نام اسلام، این دین بزرگ را مورد بی حرمتی قرار می دهند...

ما به دنبال این مأموریت نبودیم، اما آن را به انجام خواهیم رساند.

در لندن تونی بلر مردم انگلستان را از خانه شماره ۱۰ داونینگ استریت مورد خطاب قرار داد.

او تأیید کرد که سربازان ملکه انگلیس دوش به دوش سربازان آمریکایی جنگیدند.

در همان حال که آتش بر سر کابل می بارید، شبکه خبری ۲۴ ساعته الجزیره که متعلق به قطر است پاسخ ضبط شده ای از اسامه بن لادن را منتشر ساخت: اکنون ایالات متحده آمریکا در آسیب پذیرترین نقطه خود مورد حمله خداوند قرار گرفته و به لطف الهی باشکوه ترین ساختمانهای آن تخریب شده است و ما بدین سبب خداوند را سپاسگزاریم. اکنون وحشت سرتاسر آمریکا را از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب فراگرفته و ما به خاطر آن خداوند را شکر می گوئیم.

خداوند گام های گروهی از مسلمانان را هدایت کرده است، پیشگامانی که آمریکا را نابود کرده و ما از درگاه خداوند استدعا داریم که مقام آنان را رفیع ساخته و پذیرای ایشان در بهشت موعود باشد ...

پس از آنچه اتفاق افتاد و پس از آنچه رهبران آمریکا و در صف مقدم آن بوش اظهار داشته اند و پس از آن که آنها سربازان و لوازم جنگی خود را یکپارچه کرده و علیه کشورهای مسلمان لباس جنگ پوشیدند...

اکنون آنها برای نزاع با گروهی که به دین خود پایبند بوده و در این جهان متفرق هستند به میدان آمده اند، آنها برای مبارزه با اسلام و حمله به مردم به بهانه تروریسم به میدان آمده اند...

این حوادث تمامی جهان را به دو بخش تقسیم کرده است: آنان که ایمان دارند و منافق نیستند و آنان که به خداوند باور ندارند، که خدا ما را از شر آنان در امان نگه دارد. هر شخص مسلمان باید بپاخیزد و از دین خود دفاع نماید زیرا نسیم ایمان و تحول وزیدن گرفته تا بی عدالتی را در شبه جزیره محمد (شبه جزیره عربستان که پیامبر اسلام در آنجا زاده شد) کاملاً نابود سازد. من خطاب به آمریکا، به خداوند سوگند می خورم که آمریکا هرگز دوباره روی امنیت را نخواهد دید مگر آن که فلسطین امنیت یابد و تمام ارتش های ملحد غربی سرزمین مقدس اسلام را ترک گویند.

این گفتگو میان پرزیدنت بوش و عامل CIA اسامه بن لادن که از طریق وسایل ارتباط جمعی صورت گرفت و به دنیا ثابت کرد که جنگ در افغانستان در واقع پاسخی سریع به حملات ۱۱ سپتامبر بود، حاکی از امکان آغاز ماجرا بود. فروپاشی اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی و استقلال کشورهای آسیای مرکزی بازی بزرگ را مجدداً راه انداخت.

این اصطلاح که نخستین بار به نام رودیارد کیپلینگ در قرن نوزدهم به ثبت رسید، بوضوح نشانگر تلاش برای نفوذ در منطقه از سوی قدرتهای بزرگ و در عین حال اجتناب از رویارویی مستقیم آنها تا سرحد امکان می باشد.

این منطقه در بردارنده ذخایر مهم نفت و گاز بوده و در کوه های آن می توان سنگ های قیمتی یافت همچنین تریاک در این منطقه کشت می شود.

جرج دبلیو بوش به محض راه یافتن به کاخ سفید تیم دولتی خود را از اشخاص عالیرتبه در لابی نفتی تشکیل داد.

بدین ترتیب، کاندولیزا رایس ۵ مشاور امنیت ملی بوش یک مدیر سابق شرکت نفتی شورون - تکزاکو می باشد و گیل نورتون وزیر کشور آمریکا، حافظ منافع شرکت نفت انگلیسی و آموکو و نیز کمپانی سعودی دلتاویل می باشد.

از ۲۹ ژانویه ۲۰۰۱، دیک چنی معاون رئیس جمهور آمریکا که سابقاً رئیس کمپانی هالیبرتون (بزرگترین تامین کننده تجهیزات نفتی جهان) بود، گروه NEPD یا همان توسعه ملی سیاست انرژی را پایه گذاری کرد.

جلسات این گروه تحت تدابیر شدید امنیتی برگزار شده، فهرست شرکت کنندگان در آن از اسرار دولتی محسوب گردیده و تهیه گزارش مکتوب از آن ممنوع می باشد. هر آنچه در حول و حوش این گروه قرار دارد آنچنان اسرارآمیز است که روزنامه واشنگتن پست نوشت که آن نوعی انجمن سری بشمار می رود.

تحلیلگران - که در آن هنگام از ورشکستگی قریب الوقوع انران Enron، بزرگترین کمپانی تجاری انرژی بی اطلاع بودند - بر این موضوع اتفاق نظر داشتند که هدف اصلی NEPD بهره جویی از ذخایر هیدروکربن دریای کاسپین (خزر) می باشد. اکنون سوال این است که چگونه می توان نفت و گاز این منطقه را بدون نیاز به مذاکره با روسیه و ایران از آنجا حمل کرد. خط لوله ای برای اتصال دریای کاسپین با دریای مدیترانه از طریق گذر از آذربایجان، گرجستان و ترکیه (پروژه BTC مخفف باکو - تفلیس - جهان) تاسیس خواهد گردید.

ضمناً خط لوله دیگری نیز برای وصل کردن دریای کاسپین به دریای سیاه ساخته شده است اما متأسفانه این خط لوله از میان روسیه می گذرد که در نتیجه از عواید آن کاسته می شود. این خط لوله تنگیز را به نوروسیسک متصل کرده و در ۲۷ نوامبر ۲۰۰۱ افتتاح گردید.

خط لوله سومي نیز که دارای آینده روشنتری است، دریای کاسپین (خزر) را به اقیانوس هند وصل خواهد کرد (این پروژه به سرپرستی شرکت یونوکال و با همکاری دلتاویل انجام می شود).

اما این پروژه دارای مشکل بزرگی است این خط لوله نه تنها از میان پاکستان می گذرد که بالاجبار از میان افغانستان نیز عبور می کند، کشوری که پس از شکست کامل روس ها و از میان رفتن هرگونه دولت سازمان یافته در آن، صحنه مناقشات و درگیری های داخلی بوده است.

در دسامبر ۱۹۹۷، شرکت نفتی یونوکال ناگزیر شد پروژه خود را به دلیل عدم تفاهم با رژیم طالبان به حالت تعلیق درآورد. کلیه اقدامات بعمل آمده برای یافتن راه حلی در مورد این وضعیت ناکام ماند هر چند حتی معاون کمپانی یونوکال یعنی جان مارسکا به عنوان سفیر امریکا در افغانستان تعیین شد.

به منظور آغاز مجدد مذاکرات، کالین پاول، وزیر خارجه امریکا يك كمك ۴۳ ميليون دلاری را به رژیم طالبان برای جایگزین ساختن کشت خشخاش توسط روستایان به تصویب رسانده پس از کسب موافقت سران اجلاس گروه هشت در ژنو (که هند نیز در آن به عنوان ناظر شرکت جست) مذاکرات چند جانبه در برلین سازماندهی شد و نمایندگان کشورهای امریکا، انگلیس، پاکستان، افغانستان و روسیه در آن حضور یافتند.

آلمان به واسطه ریاست بر گروه تماس سازمان ملل با افغانستان، میزبان این اجلاس بود. اما سوال این بود که مذاکرات با کدام يك از افغانها صورت خواهد گرفت؟

با دولت قانونی پزیدنت ربانی که به رغم شناسایی بین المللی دیگر کنترلی روی بخش اعظم کشور نداشت، یا با امارت اسلامی که تحت حاکمیت يك فرقه قرون وسطایی به نام طالبان بود؟ گردانندگان اجلاس تصمیم گرفتند که گروه دوم را دعوت نمایند که البته این نقض آشکار قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل مبنی بر ممنوعیت پذیرش مقامات رژیم طالبان بود.

بدین ترتیب مقامات طالبان با در دست داشتن روایت معتبر به آلمان سفر کردند تا در هامبورگ موعظه کرده و به جمع آوری منابع مالی بپردازند. طالبان يك گروه برادری نزدیک به هم هستند، فرقه ای از مذهب تسنن که بازگشت به شکل صدر اسلام را تبلیغ می کند. رهبران آن کهنه سربازان جنگ بر علیه روسها هستند که همگی هنگام جنگ معلول شده اند.

آنها يك ملای دهاتی به نام عمر را به رهبری برگزیده اند که هرگز به خارج مسافرت ننموده و حتی يك سوم کشورش را نمی شناسد. در هرج و مرج های ناشی از عقب نشینی روسها، طالبان از مزیت روابط نژادی سود جست: مانند اکثر سران سرویس های مخفی پاکستانی (ISI)، آنها پشتو هستند.

ملاعمر خود را امیرالمومنین نامید و يك امپراتوری تشکیل داد که فقط توسط پاکستان، عربستان سعودی و امارات متحده عربی به رسمیت شناخته شد.

به دلیل فقدان مهارت در روابط بین الملل، آنها به دوستان امریکایی خود که در جنگ بر علیه روسها آنها را یاری کرده بودند روی آوردند. بنابراین لیلا هلمز، خواهرزاده ریچارد هلمز، (مدیر سیا از ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۳) به طور غیررسمی نمایندگی آنها در سازمان ملل را بر عهده گرفت. در سیاست داخلی در میان مردم نظامی آهین برقرار کردند، بر علیه زنان تبعیض روا داشتند و از اعمال لامذهبی جلوگیری کردند.

بعد از این که برای مدتی اجازه دادند تا تریاک کشت شود، سپس آن را قلعن کردند و بعضی از روستایان از هر درآمدی محروم شدند. طالبان بخش وسیعی از کشور را در اختیار اسامه بن لادن قرار دادند.

طالبان که در ریزه کاری های دیپلماتیک تجربه ای نداشتند، در صدد برآمدند در ازای به رسمیت شناخته شدن رژیمشان از طرف دولتهای خارجی اجازه دهند خط لوله از افغانستان عبور کند. وقتی که دیدند این غیرممکن است چون که سازمان ملل دولت دیگری را به رسمیت می شناخت دولت سست بنیاد پزیدنت ربانی به گفتگوها پایان دادند. طبق گفته دیپلمات پاکستانی نیاز نائیک شروع به تهدید نمود و در اواسط جولای اعلام کرد که مساله را با سلاح حل خواهند کرد. ایالات متحده طرحی ریخت تا رهبران اساسی افغانستان را حذف کند، چه ملاعمر باشد چه فرمانده مسعود (که احساسات ضد امریکایی اش مثال زدنی بود) و به جای آنها يك حکومت دست نشانده سر کار آورد.

می خواستند با دعوت از ظاهر شاه، پادشاه اسبق افغانستان يك پادشاه فراموش شده که روزهای آخر زندگی اش را در رم در تبعید می گذراند، به حکومت دست نشانده قدری مشروعیت ببخشند. در اواسط جولای، قدرتهای بزرگ با این نقشه موافق کردند.

بنابراین آخرین اعلامیه در ملاقات روز ۱۷ جولای بین هربرت ودرین وزیر خارجه فرانسه و فرانس وندرل رئیس هیات ویژه سازمان ملل برای افغانستان به این صورت قرائت شد: این دو مقام راههای موجود را بررسی کردند و در پایان به نتیجه مطلوبی رسیدند، بخصوص این نکته امیدوارکننده که جامعه بین الملل ممکن است به پادشاه (کذا) در جمع آوری نمایندگان جامعه افغان به او کمک کند. آنها همچنین موضوع تقویت گفتگو با پاکستان را مطرح کردند.

علاوه بر این، طبیعتاً لازم است به موضوع بازسازی افغانستان پس از پایان جنگ پرداخته شود (کذا).

بله، از ماه جولای آنها طوری در مورد ظاهرشاه سخن می گفتند که گویا او پادشاه واقعی افغانستان است، و به موازات آن در مورد نبرد و بازسازی کشور گفتگو می کردند! مذاکرات در لندن سپس در ژنو تحت پوشش مرکز تجارت انسان دوستانه ادامه یافت که هزینه آن با دست و دلبازی توسط شرکت نفت UNOCAL پرداخت خواهد شد اما اهداف و میهمانان متفاوت (به انضمام ژاپنی ها، که انتظار بخش

عمده ای از چاه های نفت دریای خزر را دارند.

همان طور که مولیو ودرین و وندرل پیش بینی کردند هیچ کس دیگر درباره صلح سخن نمی گفت بلکه درباره جنگ و بازسازی بحث می کردند.

پاکستان که از فشار شدید امریکا انگلیس به هراس افتاده بود قبل از شروع طوفان در جستجوی متحدین جدیدی بود. از یک هیات چینی دعوت کردند به اسلام آباد بیاید و به آنها قول دادند که در ازای کمک نظامی گذرگاهی به اقیانوس هند در اختیار چین قرار خواهند داد.

امریکایی ها انگلیسی ها که از این اقدام پاکستان عصبانی شده بودند تصمیم گرفتند سریعتر حمله را آغاز کنند، قبل از این که چینی ها بتوانند بازی بزرگ را بر هم زنند.

دریای عمان صحنه بزرگترین استقرار ناوگان انگلیس از زمان جنگ فالكلند شد، در حالی که ناتو چهل هزار نیرو به مصر گسیل کرد. در ۹ سپتامبر، رهبر کاریزماتیک (پرحذبه) جبهه اسلامی، فرمانده مسعود فوق العاده ضد امریکایی، ترور شد.

حملات ۱۱ سپتامبر مجوزی بود برای اعزام ناوگان استعماری کلاسیک تحت پوشش عملیات مشروع و قانونی.

قرار بود عملیات عدالت ابدی نامیده شود اما اثر آن در بین افکار عمومی در جهان اسلام رقت بار بود در نهایت آن را آزادی دائمی نامیدند.

یک اتحاد سیاسی ویژه از آن حمایت می کرد، یک ائتلاف جهانی ۱۳۴ دولت را دور هم گرد آورده بود که یک شکلی از کمک نظامی در اختیار ایالات متحده امریکا قرار می داد.

امریکایی ها به خاطر می آوردند که چگونه روسها در جنگ زمینی در جنگ اول با افغانها (۱۹۸۹-۱۹۷۹) در باتلاق گرفتار شده بودند از اعزام سربازانشان خودداری کردند.

آنها ترجیح دادند به بهای گزافی جنگجویان محلی را خریداری نموده و از آنها برای استفاده با طالبان استفاده کنند.

این روش به مفهوم مسلح کردن گروه های رقیب بود که قطعنامه سازمان ملل را نقض می کرد.

روسها که با حوادث جدیدی روبه رو شده بودند جبهه اسلامی مسعود فقید را به طور گسترده ای مسلح نمودند، در حالی که ایران به هازاری ها که شیعه مسلک بودند کمک کرد.

نیروی هوایی ایالات متحده خود را با بمباران دقیق نیروهای ضد طالبان خشنود کرد، و همچنین بعضی وقتها آنها را مهار می نمود.

در حقیقت اهداف جنگی جنگجویان درگیر هیچ ارتباطی به اهداف تبیین شده توسط ائتلاف جهانی نداشت (دستگیری اسامه بن لادن) ، یا جاه طلبی های شرکت های نفتی که در کمین نشسته بودند.

نیروهای امریکایی انگلیسی با تغییر تاکتیک شروع به بمباران گسترده نیروهای طالبان کردند.

طالبان قادر به حفظ دیکتاتوری خود نبوده و به صورت گروه های متفرق در آمدند.

در همان زمان جبهه اسلامی به خاطر سهولت در مکاتبات بین المللی به اتحاد شمال تغییر نام یافت و به صفوف نامنظم طالبان رخنه کرد. سپس نیروی هوایی ایالات متحده به نیروهای در حال فرار دشمن یورش برد.

طالبان سعی نمود در قندهار تجدید سازمان کند، در حالی که فاتحین چندین بار به قتل عام پرداختند، علی الخصوص در مزار شریف که تحت فرماندهی ژنرال دوستم بود.

در پایان، ۱۰۰۰ یا ۲۰۰۰ تن از متعصبین، ترکیبی از طالبان و اعضای القاعده زیر بارانی از فولاد به کوه های تورا بورا پناه بردند، سپس تسلیم دوستان پاکستانی خود شدند. در مجموع هواپیماهای امریکایی انگلیسی ۴۷۰۰ سورتی (هر واحد پرواز هواپیما را یک سورتی گویند = مترجم) پرواز انجام دادند که در طی آن ۱۲۰۰۰ بمب فرو ریختند که منجر به کشته شدن ۱۲۰۰۰ مبارز ۱۹ و به موازات آن حداقل ۱۰۰۰ غیرنظامی کشته شد.

وخیم شدن اوضاع نظامی باعث شد نیروی هوایی ایالات متحده از تئوری ضربات جراحی دست برداشته و از سلاح های کشتار جمعی استفاده کند، یعنی بمب های ب ال یو ۸۲ (BLU-82) (که به کاترهای زنجیری معروفند) تا آخرین جنگجویان پراکنده در کوه ها را متلاشی و خنثی نماید. جنگ با قطعنامه ۲۰۱۳۷۸ شورای امنیت سازمان ملل پایان یافت.

قطعنامه چارچوب گفتگوهای بن ۲۱ (آلمان) که در آنجا گروه های افغانی بر سر دولت جدید موافقت کردند را مشخص کرد. در طول مذاکرات قرار شد یک دولت موقت به ریاست پادشاه سابق - ظاهر شاه - تشکیل شود.

نفر دوم همانطور که پیش بینی می شد حامد کرزای بود که به نخست وزیری انتخاب شد. در زمان جنگ بر علیه روسها، او شخصا با رئیس سیا در آن زمان، ویلیام کیسی، ارتباط داشت.

بعداً، او به امریکا مهاجرت کرده و یکی از دوستان خانواده بوش شد و به استخدام یکی از شرکت های وابسته به UNOCAL درآمد.

ژنرال عبدالرشید دوستم که به دلیل خشونت ها و بی رحمی های ۲۰ ساله اش به چنگیز خان ملقب شده بود، موفق شد ائتلاف

جهانی را به موقع دور هم جمع کند. خیلی خوب از عهده آن کار برآمد: نه تنها به خاطر جنایات جنگی تحت تعقیب قرار نگرفت، به کابینه جدید نیز راه یافت.

قطعنامه ۲۴۱۲۸۳ شورای امنیت در تاریخ ۶ دسامبر ۲۰۰۱ این تصمیم را معتبر نمود. صدها هزار افغانی که به دلیل بمباران ها کشورشان را ترک کرده بودند به خانه بازگشتند.

عملیات موسوم به آزادی دائمی اساسا از داخل شورای امنیت ملی ایالات متحده توسط زالمی خلیل زاد هدایت شد. زالمی خلیل زاد فرزند یکی از مشاورین پادشاه سابق، ظاهر شاه بود که در دانشگاه شیکاگو در امریکا تحصیل کرد. در داخل کشورش در کنار سیا در زمان جنگ با روسیه جنگید، قبل از این که به ملیت امریکا درآید، با شغلی به عنوان مشاور در وزارت کشور در زمان رونالد ریگان. در زمان ریاست جمهوری بوش پدر به معاونت وزارت دفاع منتصب گردید و در عملیات طوفان صحرا بر علیه عراق نقشی کلیدی بر عهده داشت.

در دوره زمامداری کلینتون، برای شرکت های رند (Rand) و یونوکال (UNOCAL) کار می کرد. هنگامی که مذاکرات با طالبان ادامه داشت، او با ذکر این نکته در واشنگتن پست که طالبان احساسات ضد امریکایی بنیادگران ایرانی را ندارد از آنان دفاع کرد. هنگامی که مذاکرات خط لوله نفت متوقف شد او کارشناس اصلی در مسائل افغانی در حکومت بوش شد. در پایان جنگ، او نماینده مخصوص در افغانستان شد در آینده او باید ناظر ساخت خط لوله نفت که مورد حسادت همگان است باشد. مطبوعات بین المللی برای بازدید از بقایای تاسیسات طالبان و القاعده وارد افغانستان شدند.

آنها شاهد مخروبه هایی شدند که انبوه سلاح های به میراث رسیده از روسها بود اما هیچ روزنامه نگاری کارخانه های تولید سلاح های شیمیایی و باکتریولوژی را مشاهده نمود، یا مراکز تولید سلاح های اتمی و کمتر از آن پایگاه های پرتاب ماهواره که دونالد رامزفلد ما را از آنها ترسانده بود.

بزرگترین ارتش دنیا قادر به یافتن دشمن شماره یک جامعه که برای دستگیری اش فرستاده بودند نبود، در حالی که ملا عمر بر روی یک موتور به پاکستان گریخت. طبق معمول کارها از سر گرفته می شود محصول تریاک آزادانه در بازار امریکای شمالی توزیع خواهد شد و در ۹ فوریه ۲۰۰۲ حامد کرزای و همتای پاکستانی اش، ژنرال مشرف، قرارداد ساخت خط لوله آسیای مرکزی را امضا کردند.